

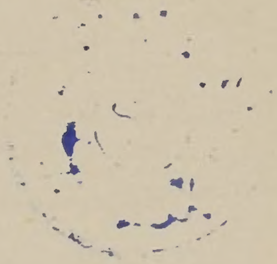
Khawāṣṣu'l-ḥaywān,

by Muḥammad Taqī, son of

Muḥammad Tabrīzī.

(in Persian, MS., of the middle

of the XVIII th century).



3.IX.1928.
Shiraz.
W. Ivanow

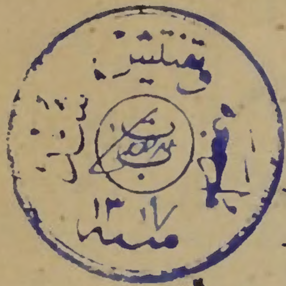
این نسخهٔ شعر دیوان [illegible] نعمت اللهی [illegible] ربیع الاول [illegible]

سرکار فقیر محمود نعمت اللهی [illegible]

امید طلب مغفرت از اخوان دارم

بیت

[illegible]



[illegible]

هر کس بقصد خویش بجائی برد پناه
ما را پناه جز بدر خانقاه نیست

[illegible]

واین کتاب را بخواص الحیوان موسوم نمودم و استدعا از ارباب فضل و اصحاب کرم آنکه

اگر در ترجمهٔ کلمات و حل لغات و تحریر عبارات آن سهوی یا خطایی و زلتی رفته باشد

بقلم عفو در اصلاح آن کوشند چه این بی‌بضاعه با کثرت اشتغال بمطالعه و مباحثهٔ

علمیه بی‌آنکه کتاب دیگر درین فن سوای کتاب مذکور که اعتماد را شاید باین مسطور قیام نمود

اَلْعُذْرُ عِنْدَ کِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ وَاللّٰهُ الْمُوَفِّقُ وَالْمُعِین باب اوّل از کتاب

خواص الحیوان مشتمل بر سه فصل فصل اوّل در الف مفتوحه اَسَدْ بفارسی شیر و بترکی

ارسلان نامند موضع او اکثر بیشها بود از غلبهٔ حرارت پا ... دائم محموم است گوشت او

حرام و از استماع صوت او نهنگ بمیرد هرکس پیه او را بجمیع بدن طلا نماید سباع از وی

گریزان شوند اگر پوست او را بشرطی که موی داشته باشد بر کودک بندند تا حد بلوغ او

از صرع نگه دارد و اکل زهرهٔ نر او حل معقود نماید بخصیص که قمر زاید النور بود و در هر موضعی

که او را بسوزانند سباع گریزان شوند گوشت وی علاج فالج بود اگر قطعهٔ از پوست او در

صندوقی گذارند البته امتعه را از ضرر سوسه ... ایمن دارد و نشستن بر پوست او

دفع بواسیر و نقرس نماید هرکه پیشانی او را با روغن گل مخلوط ساخته بر روی مالد مهابت

او در دل ملوک و سایر مردم واقع شود اکتحال زهرهٔ او تحدید بصر نماید دندان او

اگر کسی با خود دارد او را هیچ سبع بدو اثر نکند و لیث از آتش گریزان شود دیگر کسی که در مباشرت امر
حرامی شده باشد ابن عباس از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل نموده که آن حضرت فرموده
که هر گاه در ولایتی باشی که از شر شیر بترسی بگو اَعُوذُ بِرَبِّ دانیالَ وَ بِالجُبِّ
مِنْ شَرِّ الأَسَدِ از شر شیر و سایر سباع محفوظ مانی بدانکه شیر را اسامی بسیار است از آنجمله
ابو نصر فراهی نه اسم در رشته نظم کشیده و در یک بیت آورده چنانکه گفته **نظم**
غضنفر و اسد و لیث و حارث و دلهاث :: هزبر و قسوره و حیدر است و ضیغم شیر **تعبیر** اگر
در خواب بیند که شیر را سوار شده و نمیترسد بر دشمن غالب شود اگر بترسد در بلیه افتد
اگر بیند که شیر او را کشت هر گاه آن شخص ضعیف باشد آزاد شود و الا از سلطان خائف گردد
اگر بیند که شیر با او تملق میکند امور عجیبه از او ظاهر شود و بر اعدا غالب گردد و اگر بیند که
سر شیر میخورد پادشاه شود و اگر بیند که بچه از بدن شیر در کنار خود نهاد اگر زنش
حمل دارد پسر آورد و الا پسر پادشاه در کنار گیرد دیدن شیر در خواب گاه دلیل
سلطان شدید البأس بود که ایمن از او نباشد و گاه دلیل موت بود بجهه مرض اگر دلیل
شفا بود و الله اعلم **اَرْنَب** بفارسی خرگوش و بترکی توشقان گویند جمهور علمای شیعه
و قلیلی از عامه گوشت او را حرام میدانند اما خرگوش بحری باتفاق حرام است و از جمله سموم است

بدان او

انفحه یعنی پنیرمایه

بدن او مثل بدن ماهیست سرش مثل خرگوش بری از جمله خواص او آنکه چون او قصیر الیدین
و پایهای او اطولست و لهذا بر فرار بهتر دود قضیب او مثل قضیب روباه یکنصفش و یک
نصف استخوان بود یکسال نر و یکسال ماده باشد و بسا باشد که اگر کسی شهوه یابد با اوست
در مدت حمل نر او یا ماده جمع شود اگر زنی انفحه نر او را بیاشامد پسر زاید و اگر انفحه
ماده اش دختر و اگر خون او بیاشامد هرگز بار نگیرد و اگر مغز سر او را خورد و با شوهر مباشرت
کند بار گیرد و اگر مغز سر او را بریان کرده با فلفل خورد ارتعاش را برطرف سازد و اگر خون او
بر بهق اسود طلا کنند نافع آید و اگر یک دانگ از مغز سر او با حبه کافور مخلوط ساخته
بخورد هر که او را بیند دوست دارد و هر زنی را نظر بر وی افتد طلب مباشرت وی نماید
گویند او حیض می بیند و گوشت و علف هر دو خورد و در وقت خواب چشم او گشاده میماند
بسیار باشد صیاد بدین جهت گمان برد که بیدار است نزد او نرود زعم اهل جاهلیه آن بوده
که جن از وی گریزانست و لهذا کعب پای او را نزد خود نگه میداشتند و میگفتند هر که کعب او
با خود دارد از جن و سحر و چشم بد محفوظ ماند و این گمان باطلست اما اگر حبه از مغز سر او
در خرقه شیر کاو مخلوط ساخته بیاشامد همیشه بحالت جوانی بود و اثر پیری بر وی ظاهر
نشود و اگر سر کیس او را بر ران بندند بار نگیرد مادام که با وی باشد تعبیر

اگر کسی خرگوش را در خواب بیند با زن جمیله ملاقات کند و اگر او را ذبح کند زنی را تزویج کند

اما با وی تمام نشود اگر بیند که گوشت او را مطبوخ ساخته میخورد روزی بحساب نصیب وی شود

و اگر بیند که او را صید کرد یا کسی او را هدیه آورد روزی وافر نصیب وی شود اگر غریب باشد

تزویج نماید یا فرزندی او را روزی شود و قرض او ادا شود و بر دشمن غالب گردد **اتان**

خر ماده ذکر او در باب حا در حمار بیاید لکن دیدن او در خواب دلیل زن کثیر النفع است

آفال و آفیل اشتران جوان در الف مکسوره در ذکر ابل بیاید **ایم** بفارسی مار و بترکی

ایلان نامند **ایمی** مار نر **افعی** مار ماده که شاخ دارد **اسود** مار سیاه **ارقم** مار ابلق **اربد**

نوعی از مار **اصلة** مار بزرگ سر کوتاه جسم که بر سوار دود و بکشد گوشت جمیع انواع

حرام است **افعی** اخبث انواع اوست و او چهار ماه از شدت سرما در خاک مخفی باشد

پس بیرون آید چشمش تاریک شود خود را بر درخت رازیانه رساند و چشم خود را بدان

درخت بمالد روشن شود زمخشری نقل کرده که هر گاه هزار سال از عمر او بگذرد کور گردد

از جانب حق تعالی ملهم شود با آنکه چشم خود را ببرگ رازیانه تر بمالد روشنی او معاود نماید

و باشد که در صحرایی باشد که تا محل درخت رازیانه هزار فرسخ باشد خود را بدرخت

مذکور رساند چشم خود به برگ او بمالد بامر الله روشن شود اگر دم او را ببرند باز عود کند

واکر دندان اورا بکنند بعد از سه روز بر آید اکر او را بکشند تا سه روز حرکت کند
دشمن تر از همه چیز آدمی را مار بود و کاو وحشی او را بسرعت تمام بخورد واکتحال خون
و جلای بصر دهد اکر کسی دل او را خشک نموده با خود دارد هیچ سحر بر وی اثر نکند دندان
طرف چپ او را اکر سائیده بر دندان درد کند بمالند وجع او ساکن شود اکر
بر زیر آن او نیز بند بار نکیرد ما داکه با وی باشد طلا بپیه او دفع کزیدن هوام کند اکر از موضعی
موی بکنند و بپیه آن بدان موضع طلا کنند دیکر موی بر نیاید اکر دندان او را صاحب
تب ربع با خود دارد تب وی زایل کردد اکل شوربای کوشت او مقوی چشم بود اکر کسی
نوشادر در دهن بکیرد تا آب شود و بر دهن او باشد فایده بیند اکر پوست او
با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند درد دندانرا ساکن کند اکتحال بپیه او جلا بصر دهد و طلا
بپیه او بواسیر را سودمند بود اکر سر و دم او را نیز بریان کنند چون مستسقی بخورد
شفا یابد از جمله فواید عجیبه مجربه آنکه این طلسم را بر چهار پاره کاغذ نوشته هر یک را
در یک ضلع خانه بکذارد همه حیات از آن خانه بیرون روند و هیچ ماری داخل
آن خانه نشود و باقی خواص در باب حا در ذکر حیه انشاء الله تعالی بیاید تعبیر
دیدن او در خواب حیوة و دولت و سیل و فرزند و زن باشد و اکر بیند با او

طلسم

نزاع میکند و میخواهد که ویرا بکزد با دشمن خود نزاع کند اگر دیده ماری گرفته بهر جا خواهد
میبرد و از وی نمیترسد بدولت و معاونت رسد و کسی که در خواب ببیند که ماری از دهن
او بیرون آمد اگر آن شخص بیمار باشد فوت شود زیرا که حیه حیاتست از دهن او
بیرون آمد اگر ببیند که مارها در میان درختان و زراعت راه میروند دلیل آمدن
سیل است زیرا که جریان حیوة بالبت که وَمِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ واگر ببیند که مار
بر فراش خود کشت زوجه اش فوت شود اگر ببیند که زنش مار زایید او را فرزند
عاق بهم رسد :: زنان باردار امر هشیار :: اگر وقت ولادت مار زایند :: ازان بهتر
نزدیک خردمند :: که فرزندان ناهموار زایند :: اگر ببیند که بمکانی مار فرود آمد رئیس
آن محل بمیرد اگر ببیند که مار او را فرو برد سلطنت کند و اگر مار با او حرف زند مرتبه عظیم
او را رسد والله اعلم ارضة جانور کوچکیست که چوب میخورد یعنی آغاج قوردی نامند
اگر در زیر زمین میباشد و لهذا او را ارضه نامند چون یکسال برو بگذرد بال طویل
برآرد و بپرد و این همان دابه است که دلالت کرد جن را بموت سلیمان علیه السلام وقتی
که عصای او را بخورد و عصا بشکست و سلیمان علیه السلام بیفتاد کما قال الله تعالی ما دلهم
على موته الا دابة تأكل منسأته و نمل از ارضه کوچکتر است از عقب ارضه

دابه

می آید و ارضه را بر میدارد و میبرد بسوراخ خود اگر از پیش آید مقاومت نتواند کرد و از شان ارضه هست که بجهة خود خانه از چوب در نهایت خوبی بنا میکند از چوبهای که جمع کرده مثل خانه عنکبوت که از اسفل تا اعلا سوراخ بود و در کنجهایش مربعی میکند که خانه اش قبرش بود و در اوایل ساختن قبور بجهة موتا خود ازو یاد گرفته اند اکلش حرامست و عرب در امثال خود گویند فلان آکل من ارضه یعنی خورنده تر از ارضه است

تعبیر دیدن او در خواب دلیل منازعه در علم و طلب جدال بود والله اعلم اساریع کرمکی سرخ که در سبزه زارها و تره زارها بود و بتر یا چمن تو بود ماند کرمیست که سرش سرخ و جسدش سفید در ریگ و زمین نمناک باشد باصابع زنان تشبیه کنند اکلش حرامست جهة آنکه از حشرات است هر گاه او را بسایند و بر اعصاب بریده کذارند در ساعت نفع بخشد اگر او را خشک کرده نرم بسایند و با روغن کنجد مخلوط ساخته بر قضیب طلا کنند معظم و غلیظ کرداند و حق انست که او غیر شحمة الارض است که در باب شین بیاید

تعبیر دیدن او در خواب دلالت کند بر دنو شخصی که دنو کند و بر پا خود سه بود که آراسته باشد و اهل تعبیر گویند که او کرم سبزیست که در خیار زار و میوزارها بود والله اعلم انیس مرغ تیز خشمیست که او از او با واز اشتر میماند و جایگاه او نزد

نهرها و رودخانهاست و جایی که آب و درخت بسیار باشد در لغت اخری آورده که بر وزن شدّر

آغاجلو بیرلره الور و انواع نغمه‌ئیله اوتر کاه دوکی کوکرر و کاه آتکی کبی کشنر

آدمه مونس الور ارسطو کفته او شقراق و غراب بهم رسد زده الش کیرد و ادب قبول کند

بصوت مثل قمری فصیحت خوراک او میوه و کوشت است و در بیابانها ملیبا اکلش حلالست

نزد اکثر **اَوْرَق** نوعی از اشتر که رنکش از غایت سفیدی بسیاهی زند بهترین انواع

اشترهاست و در سیر و عمل و کوشت او بهترین انواع کوشتهای اشتران بود ذکر او در الف گذشته

در ابل بیاید **اُنْکَلیس** نوعی از ماهی بزرگ که حیوانات بحر همه باهم ضد اند غیر او از خاصیت

او آنست که کسی که ماهی ایشان عداوه باشد چون این ماهی را طبخ نموده بخورند العجب آید

اَیِّل بتشدید یاء مکسور کوزن و ترکی مرال کویند اکثر احوال او شبیه باحوال کاو کوهیست

و هرگاه از صیاد بترسد خود را از سر کوه اندازد و ضرری بدو نرسد بعدد عقدی

که در شاخ اوست یک سال عمر او باشد مثلا اگر ده عقد باشد ده سال بماند و بیست عقد بیست سال

و قس علی هذا و بکنار رودها آید تا ماهی را ببیند و ماهی بکنار آید تا او را ببیند و صیادان

این حال را دانند و پوست کوزن بپوشند و بکنار رودها روند تا ماهی صید کنند

و عادتش چون مار کرده بینی بر سوراخ مار نهد و بنفس مار را از سوراخ بتعجیل بکشد

مار

مانند آهن که بمغناطیس چسبد و از دم مار را شروع در خوردن کند و مار اضطراب کند
تا جایی از اعضای وی بگزد و چون تمام خورده باشد جدریه در وی پیدا شود و شوری در چشم او
پدید آید و آب از چشم وی روان شود در گوی که در کنج چشم اوست جمع میشود و میبندد
و بمرور ایام مانند چربی شود که در گوشش چشمها پس بسته شود مثل موم بردارند و او
تریاق است جهت زهر جمیع حیات و باد زهر حیوانیست بهترین انواعش نیکو باشد مکانش
در بلاد هند و سند و فارس بود اگر او را بر موضعی گذارند که مار و عقرب گزیده باشد
نفع عظیم بخشد و اگر کسی زهر خورده باشد او را در دهن نگهدارند نفع بخشد در دفع سموم
خاصیت عظیم دارد و این حیوان را بعد از چهار سال شاخ بیرون آید مثل میخ و در سال
سیم شاخ او منشعب میشود و شعبهای همیشه در تزاید بود تا شش سال پس در آن وقت
که شاخ او مثل هر درخت گهوره بر سر او پس بعد از این هر سال یکمرتبه شاخ بیندازد و بعد از و
دیگر شاخ بروید و هر چه شاخ خود برابر آفتاب بدارد تا سخت شود و محکم گردد
ارسطو گفته که این نوع گوزن را آواز و ساز شکار میکنند و نمیخوابد تا داند که صیادان ساز
میشنود پس صیادان او را بدین طریق بزنها و آوازها مشغول میسازند چون دیدند
که گوشها را وست شد از عقب او در می آیند و میگیرند قضیب او بپزند نه گوشت و نه استخوان

وشاخ او مجوف نیست بلکه مصمت است و این حیوان بسیار فربه میشود و چون فربه شد
از ترس صیاد بقلال جبال میگریزد گوشت او حلال و پاکیزه است از جمله خواص او
آنکه اگر شاخ او را بخور کنند همه جانوران گریزان شوند اگرچه صاحب سم باشند
سنون شاخ سوخته بعد از آنکه صلایه کرده باشند بیخ دندان محکم کند و چرک و زنور نیز بیخ دندان را
زایل نماید و اگر کسی پاره از عضو او نزد خود دارد او خواب نبرد مادامکه با او باشد
اگر قضیب او را خشک نموده بخورند تهییج قوه باه کند اگر خون او را بخورند سنگ مثانه بشکند
باقی خواص و تعبیر او در بقره وحشیه بیاید اَطْلَس و اَغْبَس گرگ تیره رنگ که بسیاهی مایل بود
در باب ذال در ذئب بیاید اَوْس نیز اسم گرگ است و اَمْیان گرگ و کلاغ اَقْبَاب فیل
و جاموش ذکر هر دو در فا و جیم بیاید اَقْلَب دارکوب و بترکی آغاچ دلن و او شقراقست
و هدهد نیز گویند در باب ها بیاید اَجْدَل چرغ و بترکی ارلکو نامند و او صقر نیز
گویند در باب صاد بیاید اَخْیَل او شقراق است در شین بیاید اَخْضَر مگس سبز در ذباب
در باب ذال مذکور شود اَسْفَع چرغ اَغْثَر مرغ آبی دراز گردن در طیور بیاید اَطْلَش
ابن سیده گفته مرغیست او معنی سبک عقعق است اَنْوَک جانوریست در ریگ پیدا شود
اَوْرَغ موش دشتی در یربوع بیاید اَکْتَبَس مار ماهی در جری و رخیم بیاید اَنُوق

بروزن

بر وزن فعول رخمه را گویند در باب را بیاید بعضی گویند مرغ سیاه رنگ منقار است

و در کردن مثل بال خیری از موی دارد انقد خارپشت در باب قاف در ذکر قنفذ

بیاید و نیز کسی که از درد دندان ناله کند او را نیز انقد گویند فایده از جهت درد دندان

این حروف را بر دیوار بنویسد ح ب ر ص ل ا ی ع م و نیز باید شخصی را که دندان

او درد میکند تا انگشت خود بر بالای دندانی که درد میکند بگذارد پس مسمار بر حرف اول

ح نهد و بکوبد کوفتنی سبک و در اثنای کوفتن این آیه بخواند وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در حالت کوفتن

مسمار و نوشتن حروف نیز بر دیوار بخواند پس چون سر مسمار بر دیوار راند بکلی

بند شد بپرسد که درد ساکن شده یا نه اگر گوید که ساکن شده پس سر مسمار بکوفتن

تا آخر و اگر گفت نه پس نقل کن مسمار را از و بحرف دیگر یا و نیز چنین کن تا آخر هر جا که درد

ساکن شود که البته در یکی از این حروف درد ساکن شود پس بدانکه مسمار در دیوار است

درد ساکن است و چون بیرون آورند درد عود کند فصل سیم در الف مکسور انسان

مردم از جمله خواص مجربه یکی آنست که هر گاه تصویر صورت کودک نیکو روی خوب

در وقت مباشرت مقابل روی زن نهند که نظر بر آن صورت کند فرزندی

دازان نطفه صورت بندد شبیه آن صورت بود و در اکثر اعضا شبیه بود و اکر دندان
میت آدمی را کسی در دندان او دود کند با خود دارد درد دندان او ساکن کردد و نیز اکر دندان
آدمی و استخوان طرف راست بیاویزد یا در زیر سر نایم کذارند بیدار نشود تا بر ندارند و آب
دهن آدمی نافعست از کزیدن هوام و کژدم و زنبور هر کاه ناشتا بر آنها طلا کنند
این نیز بتجربه رسیده بول شیرزنان با عسل سنک مثانه را بشکند و بیرون آرد و بعضی
کفته اند هر کاه بیماری از خون آدمی شریف متورع در وقتی که فصد کرده باشد بیاشامد
در ساعت شفا یابد و بول آدمی را اکر بکزیدن سک دیوانه بمالند نفع عظیم بخشد ریزند
تا جای او را هر کاه سوزانیده افعی را از و بخورد لغایت درست رو کردد آشامیدن
بول او نافع کزیدن جمیع حشرات السموم است اکر بول او را جوشانیده بر پای صاحب نقرس
بمالند درد و ورم آن ساکن شود و نیز نافع بود جمیع جراحتهای که حادث شود در انکشتان
قدم و جراحتی که در و کرم باشد خاصه بول کهنه و نیز نافعست جهة کزیدن آدمی و عرق
او را هر کاه با غبار آسیا خمیر کنند بر ورم پستان نهند نفع دهد و اکر بر پستان
زنان طلا کنند شیر خشک شده معاودت کند منی او را اکر خشک نموده با سداب بکوبند
بر آلت نهند صحت بخشد و اکر با عسل خمیر نموده از خارج حلق طلا کنند خناق را نافع بود

اگر مقدار نخودی از سرگین آدمی با سرکه شد مخلوط ساخته صاحب قولنج وعسر البول آشامد
صحت یابد اگر از نخود صبی در وقت تولد حنک ثقوب نشد واکتحال نمایند بیاض عین را
زایل کند و اگر بر گزیدهٔ آدمی مالند شفا دهد لعاب دهن روزه دار در گوش چکانند
کرم را بیرون آورد و اگر بازراوند مخلوط ساخته بر بواسیر گذارند صحت دهد این زهر کفته
و اگر آنچه از ناف کودک اول بار بریده باشد بریده باشند در زیر نگین گذارند هر موی که آن
انگشتر در دست کند از قولنج در امان باشد بشرط آنکه انگشتر نگین او طلا یا نقره باشد و اگر زنان موی
آدمی بخور کنند از جمیع دردهای رحم ویرا نافع آید اگر زن اول زاییده از نفاس خود بر هر
پستان طلا کند دیگر بار نگیرد و اگر اول دندان کودک بیفتد قبل از آنکه بزمین رسد گرفته
در زیر نگین نهند هر زن که آن انگشتر با خود داشته منع کند او را از آبستنی مادامکه با وی باشد
عرق زنان اگر بر جرب مالند شفا دهد و اگر بول کسی را به بیست سال نرسیده باشد صاحب برص
بیاشامد شفا یابد و اگر بول آدمی با خاکستر موی مخلوط سازند و بر موضع خون دوای
روان باشد بپاشند باز دارد خاکستر فیلسوف خاکستر شونیز با زبل کهنه آدمی میت
لحیه است اگر خون حیض بر موضع گزیدن سگ دیوانه یا بر بهق و برص طلا کنند نافع آید
صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر کسی را رعاف بهم رسد نام او را با خون او بر خرقه نویسند

وبرابر نظر او گذارند باز رهید باذن الله تعالی نطفه او را بربهق و برص و گروند اگر طلا کنند
به شود و اگر با شکوفه سنجد مخلوط خشک نموده بزوجه خود دهد آن زن از عشق وی زیاده
و شوهر را بغایت دوست دارد **فایده** اطبا گویند هرگاه کسی خواهد که بداند زن بار میگیرد یا نه
بفرماید زن که تا یکدانه سیر در میان فرج نهد و تا هفت ساعت نگهدارد و بعد از آن اگر از
دهن او بوی سیر آید علاج نماید که بار گیرد و اگر نیاید بار نگیرد **تتمه** آدم آبی بعینه مثل
آدم خاکیست الا آنکه او را دم هست در دریای شام در بعضی اوقات می بینند که او را ریش
سفید است و او را شیخ البحر نامند سیاحان او را به بینند شوم خوش تماشا نمایند که آن علامت
ارزانی و فراخی آن سال بود گویند که بعضی از ملوک آدم آبی آورد و بعقد خود خواستند احوال
او را بدانند زنی بعقد او در آوردند فرزند از ایشان متولد شده زبان پدر خود
می فهمید پرسیدند که پدرت چه میگوید گفت میگوید که از چه جهت است دندانهای حیوانات
همه در زیر است و دندان آدمیان در روی ایشان است حاصل که از آن چندان عقل
نیست و خواص و تعبیر و سایر احکام او در باب سیم در نبات الماء بیاید **تعبیر**
اگر شخص معروفی را در خواب بیند بعینه او را بیند مذکر باشد یا مؤنث یا همنام و یا نظیر
او را بیند و اگر شخصی را دید دشمنی خود بیند اگر مجهول شخصی را یا شخصی کوچک صورتی

بیند این دلیل نقص است در حق زنان و اگر کودک بیند خویشان او آیند اگر بالغ بیند
بشارت و قوت باشد لقوله تعالی یا بشری هذا غلام اگر بیند که کودک نیکو صورت داخل شهر شد
هر کاه دران شهر طاعون یا قحط بود برطرف گردد و اگر بیند که از آسمان بزمین آمد یا از
زمین بیرون آمد بشارت است صاحب غم باشد و یا بشرف آمدن ملک بود و همچنین اگر
بچه غیری بیند اگر بیند که آسمان سوراخ شد آن شخص بمیرد اگر شخصی بیمار باشد در خواب بیند
که کودک برهنه او را گرفته یا کردن او راند آن ملک الموت است اگر جوان ترک یا مرد
بخیل بیند دشمن بی دیانت را بیند اگر جوان ضعیف دشمن ضعیف را دید اگر جوان گندم گون
بیند دشمن غنی بیند و جوان سفید روی سفید پوست دشمن دیندار بود زن در خواب
دنیا است زنان مجهوله بهتر از معروفه بود اگر مقبوله بود خیری مقبول بدست او آید
و اگر قبیحه بود خیری قبیح و اگر زاهده بود باعث زیاده یا خیر و صلاح و عقب بود از برای
اهل خود و مال حرمت از برای غیر خود اگر زن یا زن جوان در خواب بیند دشمن خود دیده
اگر مجهوله باشد و اگر شخصی زن فربه در خواب بیند سال پر نعمت بود و ارزانی
و اگر لاغر قحط و تنگی زن مکشوفة الوجه دنیا یا تعب است آید اگر زنان باستقبال
او آیند دنیا او را استقبال نماید و اگر پشت بازگند پشت باز نماید دیدن زنان

بد صورت امر مکروهست سیاه بد تر بود و اگر شخصی مجهول را بیند تعبیر کنند بملک از ملائکه

از جهة اشتراع شهوت اگر بیند او را خصی کنند وی را مذلت رسد نصاری گویند

او را منزلة عبادت و عفت فرج رسد اگر بیند که سر آدمی در دست اوست هزار درهم

یا هزار درهم یا صد درهم بدو رسد دیدن سرهای بریده دلیل دیدن مردم گوشنا بود

پس اگر بر دارنده خبری از موی یا گوشت او و مال از قوم رؤسا بدو عاید شود و اگر جمجمه

جسیم و بزرگ و نیکو بیند مرد یا سترا رسد و اگر بیند که سر خود را بریده اگر بنده باشد

آزاد شود یا غمگین بود غم وی زایل شود و اگر بیمار بود شفا یابد و اگر خادم بود

از خدمت جدا شود اگر بیند که سر سگ میکوید از نماز عشا خوابیده است اگر بیند

که سر او مثل سر سگ یا خوک یا اسب یا شتر یا استر یا حمار شد او را شقی دست دهد

و اگر بیند که سر او مثل سر مرغ شد سفر بسیار کند خوردن سر حیوان اخیریت که امید

نداشته باشد و درازی عمر است اگر کسی بیند که سر او مثل سر شیر گردید اگر اهل ریاست

بریاست رسد اگر بیند که گوشت خود میخورد غیبت او کنند و اگر بیند که او گوشت

دیگری میخورد غیبت دیگری کند اگر بیند که زنا گوشت زنا میخورد آن که زن محقه

نماید و اگر زن بیند که گوشت خود میخورد آن زن زنا کند و الله اعلم

اوزه

اوزه مرغ آبی خانگی و بزرگ او و بودیکه اکلش حلال و لیکن ناشستنه و در حرکت دائم
چنانچه وی از بیضه بیرون آید فی الحال شنا کند هرگاه ماده او شروع در پرورش
بچه خود نماید نر او طرفة العین از ماده جدا نشود در آخر ماه بچه بیرون آید گوشت
او گرم و تر است با فراط بقراط گفته که گوشت او اجود و ارطب است از لحوم سایر
طیور و لهذا مولد بلغم بود موافق مزاج کسانیست که ایشان را مزاج حار یابس باشد بهتر آنست
که قبل از طبخ ذبیح گوشت او بمالند و داروهای بسیار کنند تا غلظت او تخفیف یابد
چه دیر هضم و کثیر الفضول و موافق معده نیست و بسرعت مولد حمیات که بعضی گویند
اگر خصیه او را بریان کرده اکل نموده با زوجه خود مقاربت کند در حال بار گیرد هرگاه
صاحب داء الثعلب و ذات الجنب روغن او را طلا کند انتفاع گیرد مداومت بر اکل زبان
او دفع تقطیر بول نماید در جوف او سنگ ریزه است که مانع اسهالست و بیضه او
معتدل الحراره است لیکن غلیظ است بهترش آنست که نیم برشت باشد و اگر قولنج
یا باد گرم داشته باشد یا سعفه خورد ضرر رساند و مولد خون عفن موافق امزجه
محرورین بود بیضه او و بیضه شتر مرغ هر دو غلیظ و دیر هضم است کسی که اکل او را
حمیت آلود زردی و رنجور بود بدانکه زردی هر بیضه بهتر از سفیدی اوست لیکن سفیدی او را

رطوبت بیشتر بود و تعبیر او در ربط باید ابن آوی شغال و بزرگ را حقال گویند اورا
ابن آوی گویند بجهة آنکه ماوی میکند با فریاد کنندگان از جنس خود فریاد نکند مگر شب
و فرد تنها بماند و وحشت گیرد و آواز او مثل آواز کودکان بود چنگها و ناخنهای دراز
داره و میدهد و از آنچه طیور صید کنند میخورد مرغ خانگی از روباه چندان خوف ندارد
که از شغال چه هرگاه بالای دیوار یا درخت باشد بر بالای ایشان جهد و بکشد اگرچه در عدد
بسیار باشند گوشت او حلال و از جمله خواص او آنکه اگر زنان او در هر خانه که گذارند خصومت
پدید آید اکل گوشت او نافع جنون و صرعی بود که در اواخر ماه عارض شود اگر چشم راست
او را خائف با خود دارد ایمن گردد و از چشم بد محفوظ باشد ابابیل بتشدید باء و سکون
و ترکی قارلانقوچ نامند جمعش ابابیل است ابن جبیر گفته ابابیل که در آیه واقع شده
وارسلنا علیهم طیرا ابابیل بمعنی طیریست مابین زمین و آسمان در هوا تعیش کند
و بیضه و جوجه برآرد و او را بینی مثل طایر طیور و کفها مثل کف کلاب است عکرمه گفته
که آنها مرغان سبز بودند که از دریا بیرون آمدند و روی ایشان بطریق روی سباع
بود ابن عباس گفته که شبیه مرغابی و پاهای دراز داره و بعضی گفته اند که شبیه خفاش
بود عبد الله بن موسی گفته که گمان میبرم که زرد زیر باشد که نوعی از عصفور است

خفاش

عایشه گفته است شبیه طیور است بخطاف که بر ستوک بود و اکنون نوشته الآن

در مسجد الحرام ماوی گیرنده در بیابان بیاید و ابل را انصاری گویند و لهذا عیسی علیه السلام

ابل الآبلین گویند در خطاف تعبیر و سیر خواص او بیاید ابل اشتر و بزرگی دوه باشند

از جمله بدایع قادر بیچون که أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ابل آب

را او را کستر روی زمین گویند تا ده روز بر تشنگی صبر کند و هر گیاه که در صحرا و بیابان باشد

چرا کند اگرچه گیاهان تلخ بود و سایر بهایم نخورند باجماع و نص قرآن که وَأُحِلَّتْ

لَكُم بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ حلال است ابن زهر و غیره گفته اند که نظر وی بر ستاره

سهیل افتد در حال بمیرد اگر موی بفنیک او را سوخته بر جراحت که خون از او روان باشد

بپاشند باز دارد اگر پشم او را در آستین عاشق گذارند عشقش زایل شود اگر مست

از بول اشتر نر آشامد در حال مستی او برطرف شود اکل گوشت او باه را زیاد کند

و نعوظ را قوت دهد بعد از جماع بول او نافع ورم جگر است مغز ساق نر او را هر گاه

زن در میان پنبه پاکیزه سه روز متوالی بعد از طهر بر دارد و شوهر با وی مباشرت کند

بارگیرد اگرچه نازا باشد و در ذکر بنات کیفیت تحقیق او گذشت فارجع الیه

تعبیر اگر در خواب بیند که مالک گله شتر یا گوسفند گشته حاکم جماعتی عربی اقدار کرد

ومالک اموال شود واکر بیند که مالک یک اشتر کشته عاقبت نیکو و سلامتی دین و اعتقاد
بود اکر بیند که اشتر برهنه میچراند بر جمعی از اعراب از اهل بادیه حاکم کردد واکر اشتر بسیار
در شهری بیند دلالت کند بر امراض و حروب بسیار ارطامیدوس کفته کسی که بیند
کوشت اشتر میخورد بیمار شود دیکری کفته اکر بیند که مالک ابل شد او را قدرت
و سطوت حاصل شود لقوله تعالی وَإِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ محمد بن سیرین کفته
که اکل لحم او در خواب ضرر زند الیه لقوله تعالی وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا
دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ باقی خواص و تعبیر در بعیر و جمل بیاید اِلْق
کرک اِلْقَه مونث او و ذکر او در ذئب بیاید فصل ششم در الف مضمومه اُرْوِیَه
بز کوهی و بز بزرگی داغ کجبی کویند اکلش حلال اکر شاخ و ناخن او را صلایه نموده در روغن
مخلوط سازند و بر بدن و ساق کسی که او را اثر پیاده رفتن تعب حاصل شده باشد طلا نمایند
رنج او بمرتبه زایل شود که کویا هیچ راه نرفته باشد باقی خواص و تعبیر در باب واو
در ذکر وعل بیاید اُطوم سنک پشت صحرایی و بز بزرگی تو سباغه مانند بعضی کویند ماهی
درشت پوست که از پوست او بجهه حمالان موزه سازند و بعضی دیکر کویند خارپشت است
و دیکری کفته کاو کوهیست از جهت غلظت پوستش که تشبیه بماهی کرده اند باسم شش

الابار

در باب سین و قاف در ذکر سلقدات و قنقز باید نشست انی مرغیست بسیار مرزند
طوق در کردن دارد مثل طوق دُبّه و نوعی از کبوتر است منقار و هر دو پای
او سرخست مثل کبوتر الا انکه بدن سیاهست از آواز او ناله اوه اوه مسموع شود
در لغت اخری آوبه ایاغ و بورنی قزل قوشدر و صوت بندن اوه اوه آوازی کلور
و الله اعلم باب دوم در بای معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در بای مفتوحة البازی
باز و بزرکی قارچغای نامند لغت فصیح او بتخفیف یا و بعضی بیا و بعضی بیا مشدد نیز گفته
و اشتقاق او از بزوان است بمعنی جهیدن است و او را در تکبر اشد و اضیق
طیور جوارحست و در خلقه بخیل باشد مگر مؤنث نر او از جنس دیگر بود از قلیواج
و شاهین و غیره و لهذا مختلف الاشکال بود جمیع انواع او حرامست چه حضرت مقدس
نبوی از اکل هر سباع صاحب ناب منع و نهی نمود عدی بن حاتم گوید از آنحضرت
از صید باز پرسیدم فرمود امسک علیک فکل یعنی آنچه باز نگهدارد بجهة تو از صید
بخور آنرا و حلالست بدانکه او پنج قسم است بازی و زدقا و باشق و بیدق و صقر
و جمیع است مزاج باز را حرا از جمیع طیور خمسه است و لهذا بر تشنگی بی تاب است و مکان
شاخهای درخت بلند بجهت درهم و جاهای سایه و او ضعیف الجناح و سریع الطیران است

وار اقسام خمسه باده او بحرات ترا از نر بود و باز سلا امراض لیسا بهم رسد و لاغر شود
و گوشت بریزد احسن انواع او آنست که پرش کم و چشمهایش سرخ بود و تیز و کمتر از آن
آنکه کبود باشد و چشمهایش سرخ بود و آنچه ازین قسم کمتر است آنست که زرد باشد و از
صفات محموده باز آنست که دراز گردن و فراخ سینه و بعید المنکبین یعنی میان
دو دوش وی فراخ باشد و بادمش مخروط الشکل باشد رانهایش دراز و پرش فرو
گذاشته ذراعین وی درشت و کوتاه باشد و بچه او را عطریف نامند و اکتحال زهره
چشم را از نزول آب نگهدارد و اگر زبان از سر کلی او در حالت افگندن بیاشامد بار گیرد
اگرچه عاقره بود اما باشق بفتح و کسر شین معرب باشه است و بترکی قرقی نامند
او نیز مثل باز اندک صبر تشنگی و کثیر الاضطراب گاه انس گیرد و گاه وحشت و اگر از
کوچکی انس گیرد مر او را صیاد برآید سبک پر و نیکو شمایل لایق است ملوک خدمت او کنند
زیرا او صید کند بهترین آنچه باز صید کند از دراج و کبوتر و غیره بهترین او صاحب فرش
آنست که در منظر کوچک و در زبان بزرگ و ساقهای او دراز و رانها کوتاه
بود یکدرهم از مغز سر او مخلوط با اندک آب سرد نافع خفقانیست که از سودا بهم رسد
باشد اکتحال زهره او دفع تری چشم کند بیدق اندکی از گنجشک بزرگتر شکار کند

بوم

تعبیر کسی که در خواب باز بیند اگر از اهل امارت باشد سلطان گردد و اگر بیند که باز از دست او
گریخت ملکش از دست برود اگر پری از پرهای وی در دست وی بماند قدری از مال در دست
وی بماند اگر او را ذبح کند بر دشمن ظفر یابد ذبح بازها دلیل موت ملوک است و خوردن لحوم
ایشان اموال ملوک است و دیدن او برای اهل بازار ریاست است و دلیل فرزند مذکر بود و او

دیدن باشق

چندان قوتی نباشد در طبع شبیه است بعصفوری که اصغر و اضعف جوارح است در حیله و قوت
در مزاج ایشان امزجه طیور داخل و در بعض اوقات صید عصفور کند و لب باشد
که از وی بهتر نگریزد و او شبیه باشق است در شکل الا آنکه در جثه از وی کوچکتر است
و آنچه صید کند حلالست ترکان ترمتای گویند بالام در حدیث آمده که یهودی
نزد حضرت مقدس نبوی آمد و پرسید که چون روز قیامت زمین همه یک خبزه
و همه خواهد شد نزل برای حضرت اهل جنت پس نان خورش ایشان چه چیز بود آنحضرت فرمود
که بالام و نون پرسیدند که اینها چه چیز اند فرمود که بالام گاو است و نون ماهی
که از زیادتی جگر او هفتاد هزار کس خواهند خورد باله ماهی بزرگی بالق گویند ماهیست
که در بحر اعظم می باشد که طول او پنجاه ذرع رسد او را عنبر گویند و این لفظ معربست
و در صحاح آورده که باله ماهی بزرگیست از ماهیان دریا و این لفظ عربی نیست صاحب

عجایب المخلوقات آورده که ماهیست طولش پانصد ذرع یا بیشتر باشد و در بعضی اوقات
گوشهٔ بال او مثل بادبان بزرگ نمایان شود و اهل کشتی ازو بترسند و چون او را ببینند
طبلها می‌زنند تا او بگریزد از آنها چون بر حیوانات بحر ستم کند حق سبحانه و تعالی ماهی بقدر
ذراع برانگیزاند تا بر گوشش چسبد که بهیچ نحوی ازو مستخلص نشود پس بالا متوجه
قعر دریا شود و سر خود را چندان بر زمین زند که بمیرد و بر روی آب افتد مثل کوه
بزرگ جمعی از زنگیان باشند که مترصد باشند پس آنگاه مشاهدهٔ این حال نمایند چنگالهای آهنین
در اندازند و جثهٔ او را بساحل کشند شکم او را بدرند عنبر ازو بیرون آرند دریاب
عین ذکر عنبر و امور متعلقه بوی بیاید ببغا بسه بای اول و ثالث مفتوح و ثانی
ساکن و غین معجمه طوطیست سبز رنگ مسمی بدره ابو فرج شاعر از جهة فصاحت
با آنکه در زبان لکنتی داشته و سخنهای شگفته اش را عرب لثغه نامند ملقب به ببغا شده
و ببغا بجثه کبوتر بود او را بجهة استماع الصوت فرا گیرند و نگهدارند چنانچه طاووس
بجهة مشاهدهٔ لون او و یکنوع از ببغا است که سفید است یکی بجهة معز الدوله خلیفه هدیه
آورده بودند مثل دُر سفید که منقار و پایهای او سیاه بر سرش مویهای بزرگ
فستقی بوده الحال جمیع انواع او معدوم است سوای سبز رنگ او که موجود است و او حیوانیست

زو حی

نرم خلق و شد فهم او را قوت تام بر نقل اصوات است قابل تعلیم است ملوک و اکابر او را

نگه میدارند تا هر چیزی که شنود باز گوید و تمامی نماید آنچه تناول کند بپای خود بر دارد بود

بطریقی که آدمی بدست چیزی خورد و مردم در تعلیم او بطریق متعدده حیله مینمایند فصیحی در وصف او

گفته أَنْعَتُهَا صبيحةً مليحةً ناطِقَةً باللغةِ الفَصيحة عُدّت من الاطيار

واللسان يوهمنا انها انسان تُنهي الى صاحبها الأُخبار وتكشف

الأستار والأسرار یعنی وصف میکنم خوش صورتی ناطق بود بزبان فصیح گویا شمرده

شد بود از مرغان و زبان او می ترساند که آدمیست اعلام میکند بصاحب خود

اخبار را و ظاهر میسازد پردها و میگشاید اسرار را اکلش براصح حرامست جهت

خباثت لحم اش و بعضی حلال دانسته اند زیرا که از اشیاء طیبه خورد و از ذوات المخالب و

ذوات السموم نیست اگر کسی زبان او را بخورد در جریان کلام فصیح گردد و اکل زهره

ثقل زبان آورد اگر خون او را خشک نموده بسایند و میان جمعیت بپاشند عداوت بهم رسد

اکتحال بمرکب او مخلوط بسرکه دفع رمد و ظلمت چشم کند تعبیر دیدن او در خواب

دلیل بود بر برده فروش کذاب یا بود فیلسوف یا کار یا دلیل کنیز و غلام یا پسر یتیم

بود بَغل استر و بزرگی قاتر گوشتش شدید الکراهت است آنچه پدرش خر باشد بهتر بود

وعمر او دراز تر از حیوانات اهلی است از قلت جماع چنانچه کنجشک کوتاه عمرترین طیور است
از کثرت جماع و استر را بچه نمی باشد زیرا که مشیمه اش قوت پرورش بچه ندارد و رحم منی
تنگ است و خروج بچه متعذر اگر احیانا استر آبستن شود در وقت زائیدن هلاک
شود و شنوانند زاید اگر دل او را خشک نموده از سر اسب او زنی بخورد هرگز بار نگیرد
و چرک گوش او همین خاصیت دارد هرگاه زن بردارد بار نگیرد اگر چرک گوش
او را در پوست او بپیچد زن با خود دارد نیز بار نگیرد مادامکه با او باشد خاکستر سم
او را هرگاه ضماد نموده با روغن گل خمیر نموده بر سر اقرع و موضعی که موی ندرسته باشد
طلا نمایند موی بر دارد و نیز اگر سم یا خون او را زیر آستانه در گذارند موش
داخل خانه نشود و هرگاه سم استر نر در خانه بخور کنند موش و سایر هوام از آن خانه
گریزان شوند از سقراطیس منقول است که هرکه عاشق باشد در موضعی که استر غلطیده باشد
بغلطد عشق از وی زایل شود اگر مطلوب مذکر باشد در موضعی که استر نر غلطیده بغلطد
و اگر مؤنث مؤنث هرگاه زکام باشد سر گین او را بو کند و بر وی تف نماید و بر
سر راه اندازد هر که پا بر و گذارد زکام بر و انتقال یابد و او از زکام خلاصی یابد
اگر چرک گوش او در نبید خورد در حال مست شود اگر زن مقدار سی درهم بول

استر آشامد هر که بار بگیرد اگر زن آبستن مغز سر او خورد طفل او دیوانه شود اگر زن
عرق استر نر با پنبه بر دارد بار بگیرد **تعبیر** دیدن استر در خواب دلیل سفر راکب اوست
و طول عمر وی و نیز دیدن او را تعبیر نموده اند بفرزندی که از زنا کند و اهل او نباشد
پس هر که بیند که بر استری سوار شده اگر از مستقرین نباشد پس او قهر و غلبه کند بر موی
و سختی نماید و بعضی گفته اند که استر ماده زن نازاینده است و اگر استری که سوار شده
سیاه بود زن صاحب مال بود و اگر سفید صاحب حسب و نسب و بعضی دیگر گویند
استر ماده دلیل سفر پس اگر از استر فرود آید از سفر باز ماند یا از زوجه اش مفارقت نماید
بقر گاو و بترکی سغر نامند اسم جنس است بر نر و ماده صادق آید ماده او را
بقره گویند از ابن عباس منقول است که روزی عیسی بن مریم علی نبینا و علیه السلام
بماده گاوی گذشت که بچه در شکم داشت و زادن او نزدیک شده از شکم وی بیرون
نمی آمد ماده گاو گفت یا کلمة الله از حق سبحانه و تعالی درخواه تا مرا نجات دهد عیسی علیه السلام
گفت یا خالق النفس من النفس خلصها در ساعت آن ماده گاو باذن الله
بار نهاد پس هر گاه زنی را وضع حمل مشکل شود این دعا بر وی خوان و بنویس
تا با خود دارد و از ادعیهٔ مجربه که جهت تسهیل ولادت نیز این دعا تجربه رسیده

بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله
رب العرش العظیم لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک
الا القوم الفاسقون و از علی ابن ابی طالب علیه السلام منقول است
که آنحضرت فرموده اند که شفای مردم هیچ چیز بهتر از روغن گاو نیست گویند
عربان را قاعده آن بوده در سالی که باران نمی بارید آتش در گوش گاو میگذاشتند
و سر میدادند باران میبارید گوشت و شیر و روغنش جمله حلال و پاکیزه است در
حدیث آمده که روغنش شفا و گوشتش مرض بود از جمله خواص او آنکه اگر گوشت او
با زنیخ در هر خانه بخور کنند جمله عقارب و حیات و هوام گریزان شود اگر بر ظرفی
بمالند کیک بسیار بر و جمع شود شاخ او را همراه بیاشامد نقوظ را نابود کند و طلا
نمودن خونش خون جاری باز دارد اگر زهره او با کندنا طلا کنند بواسیر را نفع کند
و وجعش ساکن کند و اگر بر موضعی که اثر سیاهی در بدن باشد قلع کند و رنگ بحال خود
آید و اگر با عسل مخلوط ساخته اکتحال نمایند تاریکی چشم را زائل کند و اگر با نطرون
و عسل و تخم حنظل بمقعد طلا کنند بواسیر را نفع دهد اکتحال زهره گاو سیاه تحدید
بصر نماید اگر چشم گاو در آید و بآب او چیزی نویسند در روز خوانده شود و در شب

بگو

نیکو خوانده شود و اگر موی او را بسوزانند و بپاشند دندان را نفع دهد و اگر
با سکنجبین آشامند سپرز را برطرف کند و اگر با عسل آشامند حب القرع را از
شکم بیرون آرد و اگر در دل سبویه را بگوشت گاو طلا کنند و تا گردن بخاک دفن کنند
همه کیکها بر او جمع آیند اگر خصیه او را خشک نموده نرم بسایند و بپاشند تهییج باه و قوت
نعوظ دهد و اعانت تام بر مباشرت نماید و قضیب او را اگر خشک نموده بسایند و بر بیضه
نیم بشت پاشند و تناول کنند قوت باه را زیاد کند و اگر سرگین او را بر زگیل طلا کنند
بر قوبا بریزد و اگر بر ورمهای صلبه طلا کنند نرم کند و اگر بخور بر سوراخ [illegible]
قبل کنند که انها از ریش بیرون آیند دیگر بیرون نیاید و اگر بر نقرس گذارند
نفع دهد و اگر بچه حامل بخور کنند در وقت وضع حمل بسهولت بار نهد و بیرون آورد
بچه مرده را که در شکم باشد و همچنین مشیمه بعضی بچه دانه بیرون آورد و اگر در خانه
بسوزانند جانوران گریزان شود اگر سوخته او را بسایند و در بینی سعوط نمایند
رعاف را باز دارد و اگر چند مرتبه بر بدن طلا کنند و بگذارند تا خشک شود
تیر و خار را از بدن بیرون کند و اگر با کبریت بر خرقه کتان طلا کنند و فتیله
کنند بر شکم آب زنبور را بخوشکاند و بکشد بقره وحشیه گاو وحشی و بربیکا

داغ سقر گویند چهار صنف است اول مها دوم ایل سیوم یحمور چهارم ثیتل
و همه اقسام اربعه در فصل تابستان اگر آب یابند بیاشامند و اگر نیابند باستنشاق
هوا اکتفا نمایند و درین صفت گرگ و روباه و خرگوش و شغال و حمار
وحشی و آهو با وی شریک اند اما ایل ذکر او در الف مفتوحه گذشت و یحمور در یا
بیاید اما مها اگرچه در باب میم بیاید لیکن شمه از و درینجا بیان نمایم او شدید شهوه
بمرتبه که چون ماده او بار گیرد از نر میگریزد از خوف آنکه با او در حال آبستنی مقاربت
جوید از فرط شهوت تا که زاید و نر او نر سوار شود پس چون یکی سوار شد باقی دیگری
آب منی اش را اشتمام نمایند و بجهند و در نشو و نما آیند شاخ او مصمت یعنی بخلاف شاخ باقی حیوانات
که مجوف بود بقره وحشیه اشبه حیوانات است به بز اهلی و شاخش سخت و محکم است
بطریقه خود و بچه گان خود را از ضرر سگ شکاری و غیره نگهدارد و گوشتش باجماع
حلال زیرا که از طیبات است اکل مغز ساقش عالج فالج است و نفع عظیم کند هرکه
شعبه از شاخ او با خود دارد سباع از وی گریزان شوند اگر شاخ و پوست و سم او را
بخور کنند همه حیات و عقارب گریزان شوند اگر خاکستر او را بر دندان سنون
کنند وجع وی ساکن کند و اگر بخور او را در خانه موش و جعل و سایر هوام بگریزند

اکل

اکل شاخ سوخته او در طعام زایل کننده تب ربع است و آشامیدن او در میان

چیزی از اشربه زیاد کننده قوه باه است و مقوی عصب و سعوط او در بینی چون آید

دفع رعاف کند و طلاء خاکستر شاخ او مخلوط با سرکه باشد بشرط مقابله ماه

و آفتاب دافع برص است تناول شقال ازو موجب غلبه بر خصم است باقی در

میم بیاید ان شاء الله تعالی **بقرة الماء** گاو عنبر است و سر از بحر برداند و چرا کند الله اعلم

بصحة هذا النقل چه اکثر برانند که عنبر از قعر دریا بیرون آید و اگر این نقل صحیح باشد

سرگین او مقوی دماغ و حواس دل بود **بقرهٔ بنی اسرائیل** او را ام قیس و ام عویف

نامند و او گاو ماده کوچکیست کوچک شاخ اش و در رنگ است چون اراده

برخاستن کرده در مکان خود قتله اندازد یعنی شپشی اگر بدست تو آید ثبت او را اکتحال

و سیاه در روزن و اکتحال نمای چشم کسی که در چشم او سفیدی باشد بیاض علی سبیه برد

و اگر این حیوان خوسله بر موضعی که موی بر کنده باشد بد موی بر آید و ممکن است

که شبیه آن گاو باشد که همین شپش در وقت برخاستن بیفتد **تعبیر** دیدن گاو

سفید و سیاه در خواب دلیل سال است اگر فربه باشد سال ارزانی و فراخی بود

و اگر لاغر سال گرانی و قحط گاو زرد دلیل مسرت و خوشحالی و بقر ترک دلیل

سختی است در اول سال و نیز ابلقی در سرین دلیل سختی است در آخر سال و دیدن نصف

بقر مصیبت خواهر یا دختر و اگر بقر مدیگری بدو شد با زن غیر خیانت کند و

هر قسم حالتی که بیند با بقرهٔ خود دلیل کم خیر بزوجه یا دختر او راجع شود که شیدن او

مال حلال بسیار است و آواز او دلیل مردمان مشهور که بی ادب باشند و خراش

دلیل بیماریست و اگر کاو بر روی دو او را رها نکند آن شخص در آن سال بمیرد و دیدن

او در خواب از برای اهل زراعت دلیل خیر و برکت است نسبت داده او را بنکش چنانکه

خیل را در باب خر باید نسبت داده اند اگر بیند که بقر داخل خانهٔ او شد و شاخ زد

او را زیان در مال بهم رسد نصاری کویند که اکل لحمش دلیل رفعت او است نزد حاکم

و به او مال است از برای کسی که او را ببرد الله بر پا او ایمن از خوف است اگر زن حامله

داند بشارت دلیل فرزند نر است بر پا او بشارت در معیشت است اکل مطبوخ

و بریا او روزی و لرزانیا کویند که عایشه کفت قبل از جنگ جمل در خواب دیدم

که کویا بر تلی استم و کاوی فریاد میکرد و بر سر وی کفتم کفت اگر خواب خود را است

میدانی در حوالی تو جنگ شود و کوشتها افتد کعث چنین شد روز جمل اگر بیند

که بقرهٔ شیر کوساله خود خورد زنی بر دختر خود قیادت کند اگر شیر بیند که زن اقامت

میدوشد زن آقا را نخواهد **بقه و بعوضه** پشه و بزرگ کورمک را مانند بعوضه انکه
پردار و بق انکه سرخ و بدبخت بر بدا[illegible]را ملخ گویند اکل هر دو از جهة قذارت حرامست
در عجایب المخلوقات آورده اگر خانه را بقلنقذ و شونیز بخور کنند هیچ پشه و ملخ داخل
آنخانه نشود اگر بنشاره صنوبر بخور کنند پشه و ملخ گریزان شود و نیز اگر بعلق را او را
زلو نامند یا بعاج یا پوست جامیش یا شاخ سرو بخور کنند پشه گریزان شود و اگر برگ
حرمل را در سرکه نقوع کرده در خانه بپاشند پشه و ملخ گریزان شود و نیز اگر سداب
در سرکه نقوع کرده بر خانه پاشند پشها گریزان شوند اگر کندر و کبریت و حرفا
و سیعه با ب بر شاخ قتب طلا کنند و آن شاخ را وقت خوابیدن نزد سر خود گذارد بو
پشه نزد او نرود بدانکه پشه دو صنف است یکنوع او شبیه کنه است لیکن با بهای او
خفیف است و رطوبتش ظاهر در عراق عرب و شام او را جرجسی گویند جوهری
گفته را ولعتیت در قرقس و پشه در خلقه شبیه بفیل است چه خرطوم دارد
و قفا و پا هست آنست که فیل را چهار دست و پاست و پشه را شش پا و چهار پر
خرطوم فیل مصمت است و از پشه مجوف او هر گاه بر عضوی از اعضای آدمی
رود همیشه بخرطوم خود قصد میکند سوراخ کند جسد و مسامات و نیز تا بیرون آید

ازو وحرص او بمرتبه ایست که خوده را میکند تا آنکه بترکد و بمیرد یا عاجز میشود
ازطیران واین بسبب سوءت اوست و از عجایب کار او آنست که بکشد شیر و غیر او
از ذوات اربع پس در صحرا میفکند مرده او را هر جانوری که بخورد بمیرد بدانکه اگر کسی
پشه بر گوش رود یا کار مشکلی پیش آید که رکعت نماز بقصد آن مطلب کند او بعد از آن
سه نوبت بگوید یا حلیم یا علیم یا عظیم پشه از گوش وی بیرون آید و کار او
ساخته شود ابو هریره گوید که من ایستاده بودم و خود دیدم که حضرت سید کاینات
علیه وآله افضل الصلواة که قدم حضرت امام حسن یا امام حسین علیهم السلام بر روی
که قدم مبارک خود داشت پس آنحضرت در آن وقت این دعا برو خواند که خُزُقَّةُ
خُزُقَّةُ تَرَقَّ عَيْنُ بَقَّةٍ پس آنحضرت دهن مبارک او را ببوسید کعب بن زید
دوست دارا او را من او را دوست میدانم بدانکه خزقه یعنی ضعیف تو یک خطوه
و ترقه یعنی بالا رو و چشم پشه کنایه از کوچکی چشم اوست خبر مبتدای محذوف است
تقدیرش هذا عَيْنُ بَقَّةٍ بعض از اهل مغرب بجهه افسون پشه و غیره گفته که بنویسند
در ارکان خانه کذا او سوای در خانه فوکزه موسی فقضی علیه قال هذا
من عمل الشیطان انه عدو مضل مبین عطشیش عطشیش عطشیش

مت أيها البق وإلا يغضب الله عليك كما غضب على راجل القاضي

و كيله ملح و پشه گريزان شود ديگر از جمله خواص ملح آنكه هر گاه او را سائيده
در سوراخ ذكر ريزند عسر البول را برطرف كند **تعبير** ديدن پشه در خواب
دليل دشمنان ضعيف است و نيز دلالت كند بر همّ و غمّ و مانع خواب بود **بنات الروم**
ماهيان چند اند در بحر روم شبيه بزنان مودار رنگهاي گندم گون و پستانهاي
بزرگ و فروج عظيم دارند ايشانرا كلامي باشد كه كسي نفهمد خنده و قهقهه كنند
و باشد كه بعضي از مردم ايشانرا بگيرند و مباشرت نمايند پس خلاص گشته بدريا گريزند
گويند هر وقت بعضي از صيادان نزد روياني صاحب بحر ماهي بصورة زناني آوردند
ايشانرا قسم ميداد كه راست بگوييد كه با او دخول نكرده ايد و ذكر آدم آبي در ما سبق
المذكور گذشت **ببر** بفتح باء اول و كسر باء دوم پلنگ و ببر را يولبارس خوانند
گوشتش حرام و او بر شير ميدهد و دشمن وي بود و او را ابربد و فرانقي نامند
ماده او از باد بار گيرد و لهذا چون باد وزنده بود و كسي قدرت بر صيد او ندارد
بسا باشد كه بدزدند يا بچه بگيرند و در قفس آهنين كنند و با كودكان مونس سازند
تا رام شود و بيرون آرند اگر بدرخت كافور انس گيرد و نزد آن درخت باشد

وسفارقت نکند وکسر قاد در نباشده از آن درخت چیزی از کافور فراکیرد لیکن در بعض
اوقات معلومه جدا میشود و آن وقت را میدانند پس در وقت معلوم کوزه زیر آن درخت
آیند و کافور فراکیرند از جمله خواص او آنکه اکر زهر او را در سام و برص طلا کنند
بشرط ممزوج با آب نمایند نفع عظیم کند و اکر زن بر دارنده هر کز بار نکیرد و اکر
آبستن باشد اسقاط حمل وی شود اکر قاب پای او را بربند دست بندند حامل وی
هیچ تعب نکشد اکرچه بیست فرسنگ راه رود هرکه بر پوست او نشیند حب القرع از وی بیفتد
بازل شتر را کویند که دندان او شکافته شده باشد و این در سال هشتم بود نافقه
ابی عمر کویند او مرغ ترسناک و حذر کننده است هرگاه آب بیاشامد بر است
وچپ خود نظر اندازد بنات الوردان در باب و او بیاید بهرمان نوعی از عصفور
یعنی کنجشک در علیم بیاید بهیمه چهارپای بقیع بز آهوی نر فربه در ظبی در باب
ظا بیاید بمشون بوتیمار مرغ دراز کردن است در باب میم در ملک الحزین بیاید
بکر شتر جوان بنیب بر وزن فعیل ماهی بزرک بجع مرغ بزرک حوصله
در باب جا در ذکر حواصل بیاید بطی انواع از ماهیان که با زهر آنها خبری
نوسیند که از تاریکی خیال خوانده شود که در روز بج مرغابیست در طیر الما

بیاید بَدَنَه آنچه خون آلود کنند از گاو و شتر جهت قربانی بَذَج بذال معجمه و جیم
بچه میش بَجْزَم به با و جیم بچه گاو وحشی بُرْغُز ماده گاو وحشی بَرْغَش بشین
معجمه نوعی از کیک دیگر همه اینها هر یک در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی بَطّ مرغابی را ترکان
اردک گویند ذکر او در اِوَز گذشت فرق میان این هر دو آنست که آنچه از مرغابی
نمیرد آنرا هنگامی که محرم او را بکشد کفاره نداند آنرا اوز گویند جزاء در اهل صید نیست
وآنچه میپرد صید او بر محرم حرامست آنرا بط نامند بَعِیر شتر اسم جنس است ذکر او
در ابل گذشته در جمل بیاید بُغاث بحرکات با آمده مرغیست اصغر از رخمه
و رخمه مرغیست شبیه کرکس و بغاث اخبث طیور است گوشتش حرام سایر احکام
او در رخمه بیاید ان شاء الله تعالی **فصل دوم در بای مکسوره** بِرْذَون اسب که پدر و مادرش
اعجمی باشد و کنیتش ابو الاخطل بود جهت آنکه گوشت او سست بود بخلاف اسب عربی بزرگ گوش
بود صاحب منطق الطیر گوید که برذون میگوید بار خدایا قوت و زیروز میخواهم
گوشت وی مکروه از جمله خواص او آنکه هر زنی که خون وی بیاشامد هرگز بار نگیرد
بخور سرگین او بچه دان و بچه بیرون آورد نجاست اگر او را خشک نموده سعوط آن
قطع رعاف کند اگر بر جراحات پاشند خون را باز دارد تعبیر دیدن او در خواب

دلیل خصومة وبعضی کویند دلیل سیر یا مرد اعجمی بود وبرازین رجال اعاجم باشند
وبعضی بزنان تعبیر نموده اند واکر بیند که برزن او را دنو برد زنش مطلقه شود
واکر بیند که ضایع شد زنش مجور کند **برقش وبرکش** مرغیست مثل عصفور که اهل
حجاز شهر سور نامند در باب شین بیاید **بیاح** بیاء مخفف وکاهی مشدد خوانند
نوعی از ماهی در باب حا در ذکر حوت بیاید **فصل سیم در باء مضمومه برغوث**
کیک وبرکه بره نامند اکلش حرام وقتلش بر محل ومحرم مباح ودر حدیث آمده
که مومی کیک را دشنام میداد از حضرت مقدس نبوی شنیده فرمود که دشنام مدهید
که او بیدار کننده است بجهة نماز صبح از ابی ذر غفاری منقول است که پیغمبر خدا
فرمود که هرگاه کیک ترا ابر نجاند قدحی آب فرا کیر وبر و هفت مرتبه آیه وَمَا
لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللّٰهِ بخوان پس بکو اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَكُفُّوا شَرَّكُمْ
وَاَذَاكُمْ عَنَّا پس آب را در دور فراش خود بپاش که بفراغت خواهی
خوابید حنین بن اسحق کفته که حیله در دفع براغیث آنکه جزوی از کبریت
وراوند در خانه بخور کنند همه کیکها کریزان شوند و بمیرند ونیز اکر در خانه
کوی بکنند وبرک دفلا در او اندازند مجموع آنها در آن کو جمع شوند پس خاک

در ور نیز بنده که همه در زیر خاک بمیرند دیگری گفته که مطبوخ شونیز را در خانه
بپاشی که قاتل براغیث است و نیز اگر در خانه موی اسب عتیق یا پوست نارنج
بخور کنند هرگز براغیث بر آنخانه عود نکنند اسب عتیق آنست که پدر و مادرش
عربی باشد بر خلاف برزون بدانکه اگر کیک بگوش رهت کسی رود خصیه چپ او را
بپیچند کیک بیرون جهد و اگر بر گوش چپ رود خصیه رهت را بپیچند **تعبیر** دیدن براغیث
در خواب دشمنان ضعیفند که طعنه زنندگان باشند و بعضی بمردم اوباش تعبیر نموده اند
اما جاسب گوید که کسی در خواب بیند که کیک او را گزید مال یابد والله اعلم **براق**
اسبی که حضرت مقدس نبوی شب معراج سوار شده و اشتقاق آواز برقست جهت سرعت او
و او اسب سفید لیست از استر کوچکتر و از حمار بزرگتر گام بر جا نهد که نظرش واقع شود
ولهذا یکقدم بر زمین و یکقدم بر آسمان اول نهد و هفت آسمان در هفت قدم طی کند
بلبل معروفست گویند که سلیمان علیه السلام روزی بر بلبلی گذشت که بالای درختی
صدا میکرد و سر و دم میجنبانید آنحضرت از اصحاب خود پرسید که میدانید که این
بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم آنحضرت فرمود که میگوید امروز نیم خرما
خورده ام و خاک بر سر دنیا کرده ام زمخشری در تفسیر این آورده و کاین من

دابّةٌ لا تحمل رزقها بعضی گویند مرکوب طبل است چه قوّت احتکار میکند ذکر او
در باب عین در عندلیب گذشت **بوم** جغد و کنگر و بترکی بایقوش نامند کنیت ماده
او امّ الخراب و امّ الصبیان و مطلق بوم را غراب اللیل نامند جهة آنکه شب تا صبح
نخوابد و باشیانهٔ مرغان رود افراخ و بیضهٔ انها را بیرون آورد و بخورد
و در شب هیچ مرغی تاب و توانائی او ندارد اما اگر در روز طیور او را ببینند
همه در صدد قتل او بیایند و او را بکشند و پر وی را بکنند و از جهة عداوت ایشان او
و سایر طیور است صیادان او را در زیر دام نهند تا طیور بر سر او جمعیت نمایند
و در زبان ترکان بزرگ او را ساروقوش و کوچک وی را بایقوش نامند
و از اکاذیب عرب است که چون انسان بمیرد یا کشته شود روح از بدن او
مفارقت کند بصورت بوم بر قبر او نوحه کند از جهة مفارقت جسم و تنهایی او
جاحظ گوید که بومه در روز نمیرد بگمان آنکه از حسن و جمالی دارد و چشم زخم بدو
خورد بلکه آنکه اکل جمیع انواعش حرام است از جملهٔ خواص او آنکه هرگاه او را
ذبح کنند یک چشم او مفتوح و دیگری مغموم ماند اگر چشمی که گشاده ماند در زیر نگین
خاتم نهند هر که در دست کند خوابش نبرد مادام که در دست وی باشد و اگر چشم پوشیده شده

دارد

در زیر بالهای انگشتر کذارند و در دست کند همیشه در خواب باشد طبری کفته که اگر عینی مفتوحه
یا مضمومه مشتبه شود هر دو را در آب اندازند آنکه بر روی آب آید چشم بیدار بسته بود و آنکه در
زیر آب بماند مفتوحه هرمس کفته که اگر دل بومه بالا گیرد و در دست چپ زن
خوابیده کذارند هر چه در بیداری کرده باشد بکوید اکتحال زهره او دفع ظلمت بصر نماید
و دل بومه بزرگ را هنگام در پوست گرگ بسته با خود دارند از دزد و سایر هوام
محفوظ ماند و لکن هیچ کس نترسد اکتحال از پیه کداخته او ظلمت شب را در نظر او روشن
کرداند در شب چیزها را بیند چنانچه در روز و او بیضه نهد یکی تام الخلقه و دیگری ناقص الخلقه
هرگاه او را تشخیص نمودی در میان ایشان پری از پرهای وی کذارند تام الخلقه بخاصیت
آن پر را به جانب خود کشد باقی خواص در نامه بیاید **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل دزد مکار یا ملک ستمکار مهیب بود که از وی بر رعایا ستم واقع شود
و در عقب او رفع خوف شود و گاه او را بمرد احمق تشبیه کنند والله اعلم **بوقر**
بعضی گفته اند که او مرغ سفید است که هر سال جمعی از آن جنس در وقت معین بکوهی
که او را جبل الطیر نامند آیند و آن کوه قریب بنیل مصر است بقرب انصنا بلده
ماریه والده ماجده ابراهیم ابن نبینا صلوات الله علیه و آله هست پس این طیور

بجبل مذکور آیند و خود را ازان کوه آویزند و دران کوه روزنه ایست که هر یک
ازان مرغان آیند و سر خود را دران روزنه کنند و بعد ازان سر خود ازان
روزنه بیرون آورند و خود را در نیل مصر اندازند و خود را بشویند و بیرون آیند
و بجای خود آمده اند برویند تا آنکه یکی ازان طیور که سر خود را بدان روزنه کنند
و چیزی ازان روزنه بدو چسبد پس آن مرغ آویخته بماند و چندان اضطراب و فریاد
نماید تا هلاک شود و معلق بماند و بعد از مدتی بیفتد و چون ازان روزنه چیزی
بدین مرغ نچسبد طیور دیگر فی الحال برگردند و هیچیک ازانها در آن مکان دیده نشود
تا سال آینده ابو بکر موصلی گفته که از اغنیا اهل این بلاد شنیدم که چون سال ارزانی شود
هر مرغ بدان روزنه چسبد و اگر متوسط یک مرغ و اگر قحط گردد هیچ مرغ بر روزنه
نچسبد والله اعلم **بُرکَه** نوعی از مرغابی در طیر الماء بیاید **بُراء** مرغیست
مجهول که گویند در باب سین بیاید **بُختی** شتر بزرگ خراسانی دو کوهانی **بَرقان**
ملخ متلون برنگها در باب جیم در جراد بیاید **بُلّوص** بتشدید لام مرغیست **بُهار**
ماهی سفید بزرگ خوشبوی که بوزن سیصد رطل باشد **بُهنَه** گاو کوهی در بقره
وحشیه گذشت **اَبو بریص** که او را سام ابرص و بفارسی چلپاسه و بترکی [illegible]

بامنز

نامند در باب سین بیاید **باب سیم از کتاب خواص الحیوان مشتمل بر سه فصل فصل**
اول در تاء مفتوحه تنین مار بزرگ و بترکی بیوک ایلان و بعضی گویند که او نوعی
از ماهیست و اشتقاق از کوسج است در باب کاف خواهد آمد هر دو دندان او در تیزی
مثل نیزه باشد و در طول مثل درخت خرمای چشمهای سرخ دارد چون برق
درخشان دهن وی گشاده و جوف وی فراخ هرگاه بحرکت در آید دریا بتموج آید
دواب بری هرچه بیند بخورد چون فساد بسیار کند ملک او را بدریا اندازند پس دواب
بحر نیز چنان کنند با دواب بر چون بدنش بزرگ شود حق سبحانه و تعالی ملکی فرستد
تا او را برداشته و بزمین یاجوج و ماجوج اندازند و بعضی روایت کنند که اژدها
دیده شد طول او دو فرسخ بود لون او مثل لون پلنگ بطریق ماهی فلس و دو بال داشته
سرش مثل سر آدمی مانند تل بزرگ که گوشش در نهایت درازی و چشم در غایت
تدویر باشد لقاء غیر ما کول اللحمست بعضی گمان برده‌اند اکل او مورث شجاعت است
هرگاه خون او را بر قضیب طلا نمایند و با زن مباشرت کنند لذت عظیم یابند **تعبیر**
دیدن او در خواب دیدن پادشاهست اگر اژدهای که سر یا سه سر بیند پادشاهی بزرگ
یابد اما اگر بسیار اژدها بیند دلیل موت اوست از رویای معتبره آنست که زنی در خواب

دیده اژدهایی ازو متولد شد فرزندهایی که پیر ازو متولد شد چه اژدها
خود را بیکشد در وقت راه رفتن **تَمّ** مرغیست مانند بط و دراز منقار که موش
دراز تر از بط بود گوشتش حلالست **تَنَوَّطْ** دارکوبه بفتح و ضم واو هر دو جایز است
نوعی از گنجشک است اصمعی گفته بان اسم بدین جهت مسمی شده در درختی آشیان کند و چون
بر آید خود را از سر آویزد و همیشه چون شب شود تا صبح فریاد کند از خوف
آسمان بر سرش فرود آید گوشتش حلالست اگر با کاه او را ذبح کنند و از خون او بکسی
دهند که در مستی عربده نماید تا ابد ترک کند اگر زهره او را با شکر جوشانیده بود بکسی دهند
که بدخلق باشد خلق نیکو بهم رساند و اگر استخوان او را بر کودک آویزند وقتی که قمر النور زاید
باشد آن کودک در تمام عمر در نظر مردم محبوب القلوب نماید اگرچه کریه المنظر باشد
تَیْس نر اهلی و وحشی دراز ریش ترکان او را سیس خوانند جمیع بدنش
مثل زیر بغلش متعفن است اگر ریش او را بر صاحب تب ربع بندند یا بر سر صاحب
صداع آویزند هر دو صحت یابند اگر سر او را صاحب طحال بدست گیرد یا در خانه
که او باشد بیاویزند چون سر خشک شود آن شخص شفا یابد اگر جگر او را به یرقی
که گشته باشند از آب و چکانند در گوشی که درد کند ساکن شود اگر قاب پای او

پایه

ساییده بپاشانند تهییج باه کند اگر بول او را بجوشانند تا غلیظ شود مثل او شکر داخل
کنند و در حمام بر جرب طلا کنند جرب را ببرد اگر سرگین او را زیر سر کودک بسیار
گریه کند گذارند ساکت شود **تُوَدْرَم** مرغیست بشکل کبوتر او را طیر التمساح گویند
و در بال او خاریست که سلاح اوست پس هرگاه نهنگ ماهی و مار بسیار خورد
و گوشت آنها در بیخ دندان وی ماند و او را برنج دارد حق سبحانه و تعالی مرغ مزبور را فرستد
تا در دهن نهنگ درآید و یک خار بر فک اعلای وی دیگر بر فک اسفل گذارد
تا دهان او باز ماند و آنچه از گوشت حیوانات در بیخ دندان وی مانده باشد بخورد
و او بروزی خود رسد و نهنگ راحت یابد پس هر دو خار را از فک اعلا و اسفل وی
بیرون آورد و ببرد و از جمله خواص او آنکه اگر یکی از دو خار مزبور را در موضعی
که زنی بول کرده فرو برند همیشه آن شخص بیمار باشد مگر آنکه او را از آن موضع درآرند
یا ببوسد و اگر دل او را بر کسی آویزند درد دلش دفع کند باذن الله تعالی شفا یابد **تالب**
بز کوهی را گویند و عمل آن در باب میم او بیاید **تَمیع** گوساله **تَمْلِیَة** جانوریست بقدر گربه
و در هیچ جا زیبا باشد **تنخّل** نوعی از سباع است مانند سگ کوچک شبیه یوز است
شکار نمودن با او در نهایت ملاحت بود اگر صید او کلنگ است و غیر گوشت

چیزی نخورد ماکول اللحم نیست **تَوْلَب** خرکره او را جحش گویند در حا بیاید **تَفَه** او را
عناق الارض نامند در عین بیاید **فصل چهارم در تاء مکسوره** **تِدْرِج** بر وزن جرج
مرغیست مثل دراج در باغها و بیشه‌ها و نهالها باشد وقتی که هوا صاف باشد و باد
شمال وزد باصوات طیبه بنغمات متنوعه می‌سراید و فربه میشود اما وقتی که هوا
تیره باشد یا باد جنوب وزد لاغر میشود و آواز وی کسی نشنود و در خاک نرم خانه سازد
و بیضه نهد تا از آفات محفوظ ماند گوشتش افضل لحوم طیور است اکل او قوت باه زیاده کند
و فهم بیفزاید گویند طیر ملیح است در زمین خراسان و فارس باشد اکلش حلالست اگر زهره
او را در بینی دیوانه و خفیف العقل و صاحب وسواس سعوط نمایند شفا یابد و اگر
گوشت او را بریان کرده سه روز متواتر تناول نمایند بشرطی که گرم باشد همین خاصیت دارد
تِمْساح نهنگ و ترکان لوی گویند بر صورت سوسمار است و از اعجب حیوانات است
چه دهن فراخ دارد و شصت دندان در فک اعلی و چهل در فک اسفل و میان هر دو دندان او
دندانی کوچک است مربع در وقتی که دهن برهم نهد دندانها بعضی در میان بعضی درآید
او را چهار پای و دم طویل و زبان درازی دارد و پشت او شبیه ظهر لاک پشت است
که آهن در او کار نکند و این حیوان نمی‌باشد مگر در نیل مصر شنیده و بزعم جمعی آنکه در دریای سند

نیز پیدا شد و او بسیار صاحب قوّت است و در میان آب او را نمیتوان کشت مگر از زیر بغلش
بسیار بزرگ جثّه بود طول او ده ذراع یا بیشتر است بد رنگ بود چون خواهد با ماده
خود جمع شود هر دو بسوی صحرا آیند و ماده را بر پشت اندازند و با او جمع شود چون
فارغ شود دیگر نر آید و بچه کوتاهی دست و پا قدرت برگشتن ندارند و بیشتر خشک شود
اگر بر این حال ماند همیشه چنین خواهد ماند تا بر کنار دریا بیضه کند و آنچه در دریا افتد او
نهنگ و آنچه در بر ماند سقنقور شود و از عجایب امر او آنکه او را مخرج نیست بلکه هر گاه
جوف وی پر شود بجانب بر آید و دهن گشاید مرغی او را انقفاط گویند بیاید و آنچه
در دهن اوست بخورد غذای او باشد و نهنگ راحت یابد و شبیه چرپا و گذشت
او را شصت دندان و شصت رگ است و شصت بار با ماده جمع شود و شصت بیضه نهد
و شصت سال عمر کند ابو حامد اندلسی گفته او را هشتاد دندان است چهل در فک اعلا
و چهل در فک اسفل و همیشه اعلا متحرک و اسفل ساکن و بدترین سباع بحر است چهار ماه
در زیر آب پنهان بود و مدت زمستان از انجمله بود و سگ دریا دشمن اوست پس چون
نهنگ بخواهد دهن خود بگشاید سگ بحری خود را گل آلود و خشک میسازد و با جز
در دهن او در می آید روده های او را میخورد بعد از آنکه او را کشت جوف او

شکافته بیرون می آید و راسو نیز با او این کار کند غیر با کول التّحمت اگر چشم راست
او را بر چشم راست صاحب رمد بندند و چشم چپ بر چپ صحت یابد اگر پیه او را در
گوش کذا اند دلو را ساکن کند و اگر کرّ بر نقطیر او در گوش مداومت کند
کر بیه النفع بخشد و اگر با موم تخمیر نموده در چراغ فتیله کند در هر نهر رخ برافروزد
بزغهای وی همه بمیرند اکتحال زهره او مزیل بیاض عارض در چشم است و اگر جزوی
از دندان او را مردی در جانب راست خود دارد مدّت عمرش باید شود دندان
اوّل جانب چپ او را اگر بر صاحب قشعریره بندند لرزه وی ساکن گردد جگر او
اگر بر صاحب صرع بخور کنند شفا یابد اگر پاره از پوست او بر پیشانی قوچ بندند
بر همه قوچها غالب آید و همه سر بزیر اندازند اگر سرکین سوده در شکم او بیابند اکتحال
نماید بیاض چشم را ببرد بوی او چون بوی مشک بود **تعبیر** دیدن بهنک در خواب
دلیل دشمن مسلط شدن است و او نظیر اسد است و بعضی گفته اند دلیل دزد
صاحب مکر و فریب است **تِغلِق** بر وزن زبرج مرغ آبی را گویند **فصل سیم در تاء**
مضمومه تُبَّشر بضم تا و تشدید شین مرغیست او را صفاریه گویند در صاد بیاید
تُفْغُل بر وزن قُنفُذ بچه روباه را گویند از اوّل ولادت تا روز **تحس**

بروزن

بر وزن صُرَد دلفین است در دال بیاید باب چهارم از کتاب خواص الحیوان
مشتمل بر فصل فصل اول در ثاء مفتوحه ثَوْر گاو نر و ترکی او کر کنیت او
ابو العجل از خواص او آنکه هر گاه بر ماده جهد و بعد از نزول بول کند هر که از آن بول
بر داشته بر خود طلا کند قوت باه دهد و انعاظ نماید و مثانه او را اگر خشک نموده بسایند
و با سرکه و گلاب مخلوط سازند و بر فراش کسی باشند که بر فراش بول کند نفع دهد
و اگر او را نگهداشته خصیه وی را به بندند بنشاط راه رود و بسرعت زمین بشکافد
اگر بینی او را بروغن گل چرب کنند صرع شود اگر بول او را بر آهن بنویسند اثر کند
تا آنکه خواهر شود سایر خواص او در باب با در ذکر بقر گذشت تعبیر دیدن او در
خواب دلیل مرد بزرگ شدید البأس کثیر النفع است و معین بر امور و باشد
که دلالت کند بر جوان نیکو دیدن او دلیل زیاده شدن فتنه یا معاونت بر کار زیاد
صعب بود خصوصا بجهة ارباب زراعت و گاه رویت او دلیل بلاهت و غفلت بود
و گاو ابلق دلیل مسرت و فرح است و گاو سیاه دلیل شفای بیمار و باشد که دلیل
جنون بود ثَوْل زنبور نر عسل و بعضی جماعه نحل را گویند در باب نون بیاید
ثَیْتَل بز نر مسن بعضی گاو ماده را گویند که محرم صید او کند ثَنی هر حیوان اسم سکافته

صاحب ناخن و دندان پیش انداخته باشد و این در شتر شکافته در سال سیم بود
و در سیم بسته در سال ششم ثاغیه گوسفند ماده در نغجه در باب نون بیاید ثفا
گربه نری قرین بچه روباه لیکن بشکل گربه بود ثج بچه عقاب در عین بیاید و عقاب را
آنکه سیاه گویند ثقلان جن و انس جهت شرافت این دو صنف بر سایر مخلوقات ثقلان
نامند چه هر شریف ثقیل میباشد و گویند جهت آنکه زمین به ایشان ثقیل گشته اند قال النبی
صلی الله علیه و آله انی ترکت فیکم الثقلان کتاب الله و عترتی اهل بیتی
الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی یعنی دو چیز سنگین در میان شما گذاشتم
کتاب خدای و عترتی که اهل بیت من اند اگر با این هر دو متمسک شوید هرگز گمراه نشوید
ثغبه نوعی از برق در ضغبع در باب ضاد بیاید ثاء مکسور نیامد فصل دوم در ثاء
مضمومه ثعبان اژدها یعنی مار بزرگ و این در غیر مصر نباشد چه در آنجا خدای تعالی
عصای موسی را اژدها گردانید و اکثر خواص آن در باب الف گذشت و نیز در حیه در باب
حا بیاید نقلست که عبدالله بن جدعان در اوایل حال مردی درویش بی چیز خاک نشین بود
با این حال مرد شریر بود با همه کس جنگ و خیانت میکرد تا آنکه جمله خویشان نزد پدر وی
بشکایت آمدند و پدر از وی رنجیده از نزد خود براند و قسم یاد نمود که هیچ وقت نزد خود

راه نداد پس عبدالله از خلق ناامید گشته در شعاب مکه میگردید و آرزوی مرگ
مینمود تا روزی در اثنای سیر نظرش بر شکافی از کوه افتاد بگمان آنکه در درون ماریست
نزدیک رفت بتمنای آنکه مار او را بکشد و از مشقت دنیا راحت یابد پس در آن
شکاف درآمد اژدهای بزرگ بنظر وی آمد که چشم او چون دو چراغ برافروخته شد
پس اژدها بر وی حمله کرد عبدالله پیش رفت اژدها بگردش درآمد حلقه نمود عبدالله
قدم پیشتر گذاشت اژدها پس رفت و کوچک شد پس چون در وی تامل نمود دریافت
که مصنوعیست استادان صنعتی نموده اند و آنرا از طلا ساخته بودند چشم او برداشت و اژدها را
درهم شکست و در پس آن خانهٔ دید در وی درآمد در آن خانه تختهای طویل که در طول
مثل آن ندیده بود بر بالای تختها افتاده و نزد سر هر یک لوحی از نقره تاریخ وفات
او در آن لوح مرقوم بود و ایشان ملوک قبیله جرهم بوده اند آخر ایشان حارث بن مضاض
صاحب غربت طویله بود و بر بالای هر یک از ایشان قباهای منقش دیده که دست کسی
بدانها نرسیده بود و از طول زمان مثل گرد گردیده و در لوح موعظه چند ثبت نموده بودند
هشام کلبی گفت لوحی از سنگ رخام بود که بر و سطری چند بعربی مرقوم بود معنی آنها
بفارسی اینست که من نفیله بن عبدالمدان بن خشرم بن عبد یالیل بن جرهم بن قحطان بن

نبي الله هود علیه السلام مرتبه شش ثبت بدان حضرت نبی رحمت و پادشاه سال زنده بودم و قطع

مسافت تمام روی زمین نمودم در طلب شرق و غرب رکاب و پادشاهی هرچند علاج

نمودم هیچ چیز مرا از مرگ خلاص ننمود تا آنکه الحال نگاه کرد بتلی از زر و یاقوت احمر

و مروارید و نقره و زبرجد مشاهده نمود بعضی از و برداشته در غار را البتک استوار نمود

وت یاد کرده تا وقت حاجت کم نکند و آنچه از اموال برداشته نزد پدر آورد پر از اقوام

آورده و ایشان را از خود راضی نمود و با ایشان مهمانی بجای آورد و باحوال غنا پیر رسید

و همیشه از اموال مذکور در رضای خدای تعالی صرف نمود بتعمیر قناطر و مساجد و نفقه درویشان

و حق مستحقان میرسانید و رسانیده مهمانی و با سایر خلق انواع احسان بجای می آورد

تا روز بعقبی نهاد **ثعلب** روباه و ترکی توکلی گویند و او خایف ترین حیوانات است

و گریزنده و ترسنده و پر مکر و پر حیله است از خباثت و مکاری که دارد و با سباع کبار

میکردد و از جمله حیل او در طلب روزی آنست که خود را بمردن می اندازد و شکم خود

پر باد میکند و پایها بالا دارد و بر پشت افتد تا آنکه هر کرا نظر بروی افتد گمان

برد که مرده است درین حال اگر حیوانی نزد او آید بر جهد و او را صید کند و با بانگ سگان تازی

نیز اگر حیله بکار برد در مثل گویند روباه را گفتند بچه جهت است که بدان تو پایه بر سنگ است

کفت

کفت بچه لانکه من بچه نفس خود خورم واو بچه دیکری وازشان او آنست که او حیوانات نجست
که سرکین او سلاح اوست از تن او حیوانات کریزان شوند چه بد بوتر از سرکین
جاری است که دباب جا بیاید چه هرکاه در برج کبوتر آید اکر سیر باشد همه کبوتران را
بکشد و بکذارد هر وقت که کرسنه شود بیاید و بخورد و چون بر خارپشت رسد او را مانند
کره ببیند مدور و بدن خود بخارها محفوظ ساخته بر وی سرکین اندازد و بول کند تا خارپشت
از عفونت او منبسط کشته شکمش مشقوق و ظاهر کردد پس روباه بدو پوست شکم وی را بدندان
بار کند و بخورد و اعجب از این آنکه هرکاه کیک بسیار در پوست او در آید بعضی از موی خود
بدهن کیرد و بمیان آب در آید آهسته آهسته به آب بنشیند تا آنکه کیکها قاطبتاً از او جدا
شوند و بر روی آب جمع شوند پس خود را از خیک ایشان نجات دهد از آب در آید و بکریزد
چون کرک بطلب بچهای وی آید او برکهای پیاز کوهی که مشهور به پیاز عنصلیت در
درخانه خود نهد تا کرک بوی وی شنود و بکریزد صاحب عجایب المخلوقات آورده که
از برای منصور سامانی روباهی هدیه آورده بودند که او را دو بال از پر بود چون کسی نزد
او رفتی بالهای خود بکستردی و هرکاه که رشدی به پهلوی خود منضم ساخت و دیکری
کفته که در زبان پای روباهها میپریده اند محمد بن ذکریا نقل کرده و چنین کمان برده اند

و شیری و روباهی و گرگی با مصاحبت بصحرا جهت صید سیر می‌نمودند تا حماری و آهویی و خرگوشی
صید نمودند شیر گرگ را گفت که صیدها را میانه ما قسمت نمای گرگ گفت این قسمت
روشن است که خر حصه تست و خرگوش حصه پدرم معاویه یعنی روباه و آهو از آن من
شیر را این قسمت موافق مزاج نیفتاد غضب برو مستولی شد سر گرگ بکند و در انداخت
پس روباه گفت قاتلک الله تو قسمت نمای گرگ چه جاهل بوده و علم فرائض قسمت نیکو ندانست
روباه گفت یا ابا الحارث این قسمت ظاهرتر از آنست که بیان کنم خر چاشت تو و آهو را
عشا تناول کنید و خرگوش را میانه هر دو بخورید شیر گفت بارک الله چه نیکو عالم بوده
بعلم قضا این قسمت از که آموختی گفت از سر گرگ که از بدنش جدا افتاده ابن جوزی
در حلیة الاولیا آورده که شیر بیمار شد همه سباع بعیادت او رفتند سوای روباه گرگ
نزد شیر نمامی نموده روباه نیامد شیر گفت چون روباه حاضر شود مرا خبر رسان
پس چون روباه نزد شیر آمد او را عتاب نموده کجا بودی گفت شنیدم که ملک بیمار گشته
بطلب دوا رفته بودم شیر پرسید که اطبا چه دوا تجویز نمودند گفت مهره ساق گرگ
پس شیر بچنگ خود ساق گرگ بدرید و روباه سوی خود پیش گرفت و برفت بعد از آن
گرگ از پیش روباه میگذشت خون از پای او روان بود روباه گفت ای صاحب خف سرخ

ارکاه

هرگاه نزد کودک نشینی ملاحظه نمای چه حرف از سر تو بیرون رود و پای از حد خود بیرون
ننهی تعجب در قسمت ارزاق که گرگ صید روباه کند و اکل نماید و روباه صید خارپشت
میکند و میخورد و خارپشت صید مار مینماید و مار صید گنجشک کند و او صید ملخ و ملخ صید زنبور
و زنبور صید نحله و او صید مگس و او صید پشه جمیع علمای شیعه و اکثر عامه اکل روباه
حرام میدانند از جمله خواص او آنکه اگر سر او را در برج کبوتر گذارند همه کبوتران گریزان شوند
دندان او را اگر بر کودک بندند او را از باد و عارض کودکان شود نجات دهد و در خواب
نترسد و خلقش نیکو شود زهره او را اگر در بینی مصروع سعوط نمایند شفا یابد اکل گوشتش
دافع جذام و لقوه بود طلای پیه گداخته او بپای صاحب نقرس نافع بود و دردش
ساکن کند اگر خصیه او را بر کودک بندند دندان وی با آسانی برآید و در خواب نترسد
نشستن بر پوست او انفع اشیاست مر کسانی را که رطوبت بر طبع آنها غالب است
خون او را اگر بر سر کودک مالند موی بیرون آید اگرچه کل و اگر آدمی نزد خود دارد
حیله هیچ محیلی بر او کارگر نشود شش او را اگر بریان و صلایه کرده اکل نمایند دفع نفخ نماید
و شفا دهد هرمس گفته هر که کلبتین یعنی هر دو گرده او را بدست گیرد از سگ نترسد
و بد و فریاد نکند اگر گوشت او را بر خوکی که در کون برآید ببندند وجع او سا

ساکن کند قضیب او را اگر بر سر آویزند صداع را نافع بود زهرهٔ او را اگر بر طلا مالند رنگ او مثل رنگ مس شود خصیهٔ او را اگر بر ورمی که در زیر گوش رسیده باشد طلا کنند نفع کند هر گاه یک مثقال از جگر او را با شراب مخلوط ساخته بنوشند دو حل سپرز را برطرف کند پیه او را اگر بر دست و پا طلا کنند از شر سرما ایمن گردد اگر مغز سر او را با دو درم از او کیا هیئت دو درم ملح اندرانی مخلوط نموده بر سر طلا نمایند کچلی و ریختن موی را نفع بخشد و موی را نیکو دارد هر کجا پوست او باشد کیکها جمع شوند اگر وزن درهمی از خصیهٔ خشک و صلابه نموده او بیاشامند قوت باه و نعوظ را زیاده کند اگر سرگین او را با گلاب مخلوط ساخته در حین مباشرت بر احلیل طلا کنند انعقاد از جماع خواهد بیند بدل پیه او پیه گرگ بود

تعبیر اگر در خواب بیند که با روباه بازی میکند او را زنی دوست دارد و آن زن را بعضی گویند که روباه مرد سحار مکار فریبنده بود اگر با او منازعه کند با قومی دار خود منازعه نماید اگر بیند که گوشت او را میخورد او را بیماری رسد چون گوشت روباه خورد شفا یابد و بعضی گویند که روباه دشمنی است از جانب پادشاه بهود گویند دلیل دیدن او در خواب طبیب و منجم است نصارا گویند اگر بیند که روباه را در خواب بکشت بزرگی از جنیدی رسد بالای گوش قبول کنند اگر بیند که شیر روباه میخورد از مرض شفا یابد اگر بیند که با او جنگ میکند

با اهل خود

با اهل خود جنگ کند **ثُرمُلَه** روباه ماده **ثُعالَه** بر وزن نخاله و زباله و فضاله

سه برادر بودند اسم روباه بود **باب پنجم در جیم مشتمل بر سه فصل فصل اول در جیم منقوطه**

جاموس جاویش فارسی معرّبست حیوانیست در کمال قوّت و شدّت و با این حال

خائف‌ترین مخلوقات است اگر پشه او را بگزد بگریزد و خود را بآب رساند و با غلظ

جسمش زیرکی او بمرتبه ایست که اگر راعی وی او را نامی کرده بود و هر مرتبه که بآن

نام طلبد اجابت کند و بیاید و شیر از و ترسد و در طبع او کثرت میل است بوطن خود

و شب نخوابد و حراست خود و اولاد خود نماید اگر دایره کشند و جمعی در درون آن دایره

درآیند و بر محیط دایره جوامیس بخوابانند سرهای ایشان بیرون دایره باشد لیکن این

دایره که آن جمع مانند حصار و قلعه باشد از پاسبانان چون نر او شاخ بر نر دیگر زند

آنکه مغلوب شود در نیستان درآید تا وقتی که قوت مقاومت بهم رساند بیرون آید

و بطلب خصم رود و شاخ زند تا غالب شود و اگر بمیان آب تا بینی فرو رود از جمله

خواص او آنکه اگر خانه را بپوست او بخور کنند پشه گریزان شود اکل گوشت وی

مورث پشش بود اگر پیه او را با نمک اندرانی مخلوط ساخته بر کلف و برص و جرب

طلا کنند شفا یابند ارسطاطالیس گفته که در مغز سر او کرمیست هر که با خود دارد هرگز نخوابد

مادامکه با او باشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد شجاع جلد است که نترسد احدی را
و متحمل آزار مردم شود واگر زنی در خواب بیند که او شاخ جاموس دارد پادشاهی
شوهر کند واگر شوهر دارد این خواب قوت کار شوهر بود جاب ستبر و خر و هر حیوان
وحشی درشت را گویند جارحة آنچه شکار آموزند از سگ و غیره جان مار سفید است
و بعضی گویند مار کوچک است حق سبحانه و تعالی در صفت عصای موسی گفت کأنها جان الی
قوله وهی حیة تسعی ابن عباس گوید چون موسی عصا بیفکند اژدهایی شد
دهن گشاده فک اسفل بر زیر قصر فرعون و فک اعلی بر زبر نهاده ریشها و هفتاد گز بود
بقدر یک میل از زمین بلند شد بر دم خود بایستاد در روایت دیگر آنکه قبه قصر را میان
دندان خود گرفت فرعون از قصر بگریخت چهار صد مرتبه او را اطلاق واقع شده
با آنکه همیشه پنهان از مردم بقضای حاجت میرفت در آن روز پنجاه هزار کس مردند و
بعضی بعضی دیگر را بکشتند جدی بزغاله نر و بترکی اوغلاق گویند اکلش حلال گوشتش
اندک حرارتی با رطوبتی دارد و سریع الهضم است گوشت بزغاله سرخ و کبود بهتر است
اما مورث قولنج است مصلح او عسل است بسیار فربه وی خوب نیست زیرا که دیر هضم است
گوشت هر نوع نر که باشد اکل او صاحب دل را نافع است اکل لحوم وی در زمستان بد بود

و در تابستان

و در تابستان نیکو و در باقی فصول متوسط بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل فرزندست
جدی مذبوح موت اولاد است خوردن بریان او دلیل فرزند نرینه است اکل ذراع او نجات
از هلاک است خوردن از پهلوی چپ او هم و غم است اکل از نصف اعلا تا ناف دلیل زن
و دختر و نصف دیگر دلیل پسر آن باشد باقی در حروف رخا بیاید **جراده** ملخ و بریان کرده که
جمعش جراد اکلش حلال و با نواعست بعضی بزرگ جثه و بعضی کوچک و بعضی سفید و بعضی سیاه
و سرخ و بعضی زرد و تبر او چون از بیضه بیرون آید او را دبا گویند چون بال برآرد
غوغا نامند و بعد آنچه نر است نو رنگ شود و آنچه ماده سیاه در سنگلاخها و جایهای
سخت که آهن در و کار نکند بیضه نهد و او را شش پای بود دو در سینه و دو در وسط و دو در عقب
و اطراف پایهاش بطریق منشار است و او حیوانیست تابع رئیس و سردار خود است چون
نحل که بطریق لشکر جمعیت کنند و بهیات مجموعی فرود آیند و جمعیت کوچ کنند لعاب او
سم نباتات بود بر هر چه نشیند او را هلاک کند ابن عمر آن گوید ملخی به نزد حضرت مقدس نبوی
بر زمین افتاده بر بال او نوشته بود که نحن جند الله الاکبر ولنا تسعة
وتسعون بیضة ولو تمت لنا المائة لاکلنا الدنیا بما فیها یعنی ما لشکر
خداوند اکبریم ما را نود و نه بیضه باشد که اگر صد تمام شود هر آینه همه دنیا را بخوریم پس

آنحضرت فرمود اللهم اهلک الجراد واقتل کبارها وامت صغارها وافسد
بیضها وسد افواهها عن مزارع المسلمین ومعایشهم انک سمیع الدعاء
پس جبرئیل علیه السلام نزول نمود فرمود بتحقیق که دعای تو بخیر اجابت مقرون گشت
پس خواندن این دعا جهت دفع ملخ بستان مجرب است طبرانی از امام حسن علیه السلام نقل نموده
که آنحضرت فرموده که من و برادرم محمد بن حنفیه و بنی اعمام خود عبدالله وقثم وفضل اولاد
عباس بر مائده طعام میخوردیم که ملخی بر بالا افتاد عبدالله عباس پرسید که بر بال وی چه نوشته است
گفتم از پدرم امیرالمومنین علی علیه السلام پرسیدم که از جناب مقدس نبوی سوال کردم
آنحضرت فرمود که بر بال وی مکتوب است انا الله لا اله الا انا رب الجراد ورازقها
اذا شئت بعثتها رزقا لقوم واذا شئتها بعثتها بلاء یعنی منم خداوندی
که نیست معبودی غیر من و من پروردگار ملخ و روزی دهنده ویم هر وقت خواهم بجهت
قومی روزی سازم واگر خواهم بجهت قومی بلا فرستم پس عبدالله بن عباس گفت این علم مخزون
و سر مکنون است از فواید عجیبه آنکه چون عموریه را وفات نزدیک رسید صداعی عارض شد

ادعیه صداع

که قدرت سواری نداشت اهل عموریه گفتند که امیر شما را چه میشود که سوار نشد گفتند او را
درد سر عارض شده ایشان کلاهی بجهت وی فرستادند که بر سر گذاشت درد سر وی زایل شد

بی کلاه

پس کلاه را بشکافند حریر سیاه یافتند آن را و را بشکافتند کاغذی یافتند در این آیات بر
مکتوب بود بسم الله الرحمن الرحیم یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان
حم عسق بسم الله الرحمن الرحیم الم تر الی ربک کیف مد الظل
ولو شاء لجعله ساکنا بسم الله الرحمن الرحیم وله ما سکن فی اللیل والنهار
وهو السمیع العلیم سلیمان گفت این شما را از کجا بود و حال آنکه این آیات بر
پیغمبر ما نازل شد ایشان گفتند آبای ما این آیات را هفصد سال قبل از بعثت پیغمبر شما
بر سنگی منقوش دیدند و نوشته جاحظ گفته نیز از ادعیه مجربه بجهة دفع صداع
این دعا است بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص ذکر رحمة ربک عبده
زکریا اذ نادی ربه نداء خفیا الم تر الی ربک کیف مد الظل ولو شاء
لجعله ساکنا کهیعص حمعسق کم لله من نعمة علی عبد شاکر وغیر شاکر
وکم من نعمة الله فی کل قلب خاشع وغیر خاشع وکم من نعمة الله فی کل
عرق ساکن وغیر ساکن اذهب ایها الصداع بعزة الله ونور
وجه الله وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین

وآله وعترته الطاهرین نبویسند و بر سر کذارند از جمله خواص او آنکه اکر ملخ بریان را
بجهة عسر البول بخور کنند نافع آید شیخ ابو علی سینا کفته که اکر چه اند ملخ را سر و پا جدا کنند
و ابدان آنها را با قلیلی از مورد خشک و مخلوط ساخته صاحب استسقا بنوشد نفع عظیم
یابد و اکر ملخ دراز کردن بر صاحب ربع بندند تب وی زایل شود اکر بضیه او را بر کلف طلا
نمایند نافع آید و کلف را زایل کند **اما ملخ بحری** حیوانیست که سر او مربع و در نصف بدن
از جانب صدر خزفی یعنی شبیه بسفال است و نصف موخر خزف نیست و در هر جانب ده دست
دراز دارد شبیه بعنکبوت الا آنکه دستهای عنکبوت بزرکتر است و بعضی از وی بقدر
زنان کره بود و بعضی کوچکتر و هر یکی را دو شاخ باریک سرخ و چشمهایش بر جسته کویا از
سر شاخ آویخته و این در بلاد مغرب بود و بسیار است که بریان کرده میخورند و طبع
این نوع کرم و خشک است بهترین آنچه از وی خورند آنست که در فران بریان کنند بالخاصیه
دافع جزام بود **تعبیر** دیدن ملخ در خواب غراب بود دیدن بچه او دلیل مردمان بد خلق
اکل او خیر و نعمت است اکر بیند که آنها را در سبوی کند بدینار و درهم رسد اکر بیند که ملخ
طلا برو باریدی از دست وی بیرون رفته باز بدست وی آید زیرا که طلا ذهب است
که رفته چون بیاید باز بیاید معوی نزد ابن سیرین آمد کفت ملخی برداشتم و در سبوی

کردنم

کذاشتم کفت زر بزن خود سیری و چنین بود **جمل** شتر نر و بزرکی اکر کث دوه کویند

صاحب حیوة الحیوان کوید که بخط بعضی علما دیدم که در خراسان مردی بود عاین یعنی چشم زن

در میان جمعی نشسته بود قطار شتری بکذشت مرد عاین کفت کدام شتر را میخواهید از

کوشت وی شما را اطعمه دهم ایشان اشارت بجانب شتری کردند که نیکوترین آنها بود عاین بجانب

آن شتر نظر انداخت در ساعت نظر وی اثر کرد شتر بیمار شد بر زمین افتاد صاحب شتر

مرد دانشمند بود کفت حمد خدای بجای آرید و بکوید بسم الله عظیم الشان شدید البرهان

آن جماعت همه این کلمه بکفتند مکر عاین که نکفت صاحب شتر کفت بسم الله عظیم الشان

شدید البرهان ماشا الله کان حبس حابس من شجر یابس و شهاب قابس

اللهم انی رددت عین عاین علیه و فی احب الناس الیه و فی کبده و کلیته

لحم رقیق و عظم دقیق فیما له یلیق فارجع البصر هل تری من فطور

ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا وهو حسیر پس شتر

برخواست و بایستاد کویا هیچ آسیبی بوی نرسیده و چشم عاین درآمد و حدقه اش بر کید

محمد بن سعید بصری کوید که در بعضی راههای بصره میرفتیم اعرابی دیدم که شتری

میش کرفته می آید ناکاه شتر بیفتاد و بمرد بار و خطیر زمین ماند پس اعرابی

دفع چشم زخم

راه میرفت و میگفت یا سبب کل سبب و یا مأمول من طلب ردنی علی ما ذهب

بحمل الراحل و قتب بقدرة الله تعالی شتر بر خواست خطب و یار بر و مرکب ساخت

و خواص او در باب الف در اول گذشت تعبیر دیدن او در خواب دلیل کردن
حج است اگر بیند که شتر بر وی حمله کند با سفیهی خصومت نماید و اگر مهار شتر بر انگشت بگیرد راعی را
براه رهبری دلالت کند و اگر بیند که سر شتر میخورد غیبت بزرگی و رئیسی را کند و اگر بیند که
شتران اعراب را میچراند بر اهل بادیه حاکم گردد و اگر بیند که شتر جنگ میکند در ملک دیده
و اگر بیند که شتر را سر برید بر دشمن غالب گردد اگر بیند که از پشت شتر افتاد از فقر
بتر رسد اگر بیند که شتر بر ابن نیز بود بیمار شود و اگر قطار شتر بیند که بعضی در پی بعضی دلیل
باریدن باران است اگر بیند که شتری کرد دید متحمل بار گناه کرد و اگر بیند که گم شده سفر
در بار راحت او را واقع شود و بخت و دولت روزی وی گردد و او گاهی بر سگی کشته
دلالت کند و گاهی بر موت و گاه بر زوجه و گاه بر حقد و حسد بعد از زمان دور و باشد
که دلیل مرد صبور و یا در یک حال احوال بود برای کسی که استعجال در کاری نماید
و باشد که دلیل حج در روزی و فواید بود و بختی دلیل بخت یا دلیل خلوت جستن
از مردم و اصحاب سفر یا مثل تجارت در بحر و بر و غربت افتادن و اندوه و اسیری

و سلب احوال جلکا نوعیست از حیوانات از ماهی و مار متولد شود و اگر ذبح نمایند
چون بیرون نیاید بهترین علاجهاست بجهة فربه شدن زن هرگاه استخوان او
با گوشتش بخورند چه استخوان او در کمال نرمیست جلاله هر حیوانی بود که نجاست خوار
شود گوشتش حرام میشود باید که او را تنقیه نمایند شتر را چهل روز گاو را بیست روز
و گوسفند را ده روز جایی بسته علف دهند مرغ خانگی را که هفته و مرغابی را پنج روز
و ماهی را یک روز جباسه بتشدید سین اول ابن سید گفته که او جانوریست
در جزایر بحر که تجسس اخبار میکند و بدجال میرساند دیگری گفته که او دابة الارضیست
که در قرآن مذکور است جهبر بر وزن جعفر خرس ماده چون وضع حملش نزدیک شود
روی بطرف بنات النعش کند ولادتش آسان شود در اول ولاده پاره گوشتی
از وی بیاید از خوف مور آن را از موضعی بموضعی نقل نماید و بسا باشد که اولاد خود
را کذا او بچه کفتار شیر دهد و لهذا عرب در امثال خود گویند فلان احمق من جهبر
باقی احوال او در دکر دب در باب دال بیاید جاذف مار بچه جبهه اسب در باب فا
در فرس بیاید جثله مورچه سیاه در باب نون در نمله بیاید جحل حرباست در باب
حا بیاید و بعضی گویند که سوسمار است بعضی دیگر گفته اند که زنبور بزرگیست مثل ملخ جحمرش

خرگوش شیرخوره وزن بروزن فربه وسکون جَذَع بز بکیساله بر قول اصح وبعضی کمتر را

گویند اَجْذَال جمع اصلش جذل است در باب صاد در دگر صقر بیاید جَرّاره عقرب

کوچک هرگاه راه رود دم خود کشد از اشربه نافعه بجهه دفع الم وی آب جو وآب

پنیر و فاووت سیب با آب سرد خوله جمل الیهود حربا است در حا بیاید جمل الماء

مرغ بزرگ حوصله در باء در بجع گذشت و در حاء در حوصله بیاید جُنْدَب نوعی از ملخ

در دال او حرکات ثلثه جایز است جَعْفَل بفتح میم کفتار در باب ضاد در ضبع بیاید

جَحْش بسکون حاء خرکره وحشیه وانسیه وگره بعضی بچه آهو و هر بچه که به سر خود کند و نام

پدر زینب زوجه حضرت رسول علیه السلام بود جَوادِس زنبور عسل جَعْده

گوسفند کر کرا ابوجعده گویند جَوار کفتار جعبول بچه شترمرغ جَفْرَه بچه بز که بچهار ماه

رسیده باشد بجهه بزرگ شدن هر پهلوی او جفره نامند الکشی حلالت جَنْبَر

بروزن جعفر بچه حباری جواد اسب نیکو جُوذَر وجُوذُر بفتح وضم دال

هر دو آمده بقره وحشیه در باء گذشت جوزل بچه کبوتر وقطا در قاف بیاید

جَنین بچه در شکم حیوانات بعد از ذبح بیابند جَلَم نوعی از جرغ واو یویو است

در باب یاء وصاد بیاید جبال کفتار فصل دوم در جیم مکسور جن پری اجسام هوائیه اکثر

او قادر بر

قادرند بر تشکل باشکال مختلفه در حدیث آمده که ایشان سه صنف اند صنفی مثل حیات
و عقارب و صنفی مثل طیر در هوا میپرند و صنفی مثل بنی آدم و ایشان مکلف اند
و بر ایشان حساب و ثواب و عقاب بود اجماع کافه اهل اسلامست که پیغمبر صلی الله علیه و آله
بر جن و انس مبعوث است و نیز آنحضرت فرموده بُعِثْتُ اِلَی الْاَحْمَرِ وَالْاَسْوَدِ
چون عنصر نار و هوا بر آنها غالب که خلق الجان من مارج من نار و بر خاک که
خلقه مِنْ تراب راقم حروف گوید احمر اشاره بدیشان و خاک بر ایشان غالب
اسود کنایه از آدمیان که تقدیم جنیان بر آدمیان بجهه شرافت ایشان است شاید که باعث
تقدیم خلقت ایشان بود چنانچه در آیه وارد شده وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ
اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ پس این از قسم تقدم بزمان بود گروهی از جنیان استماع قرآن نموده
بآنحضرت ایمان آوردند چون نزد قوم خود رفتند گفتند که ما خواندن عجبی شنیدیم
که دلهای ما بآن اطمینان یافت حق سبحانه و تعالی از در کلام خود یاد نمود آنجا که فقال
انا سمعنا قرآنا عجبا الآیه در حدیث آمده جنیان از آنحضرت ماکول طلب نمودند
پیغمبر علیه السلام فرموده که استخوانها که بر و نام خدای برند ماکول شما کرد انیدم
و سرگین را علف دواب شما و لهذا ممنوع است که باین هر دو استنجا نمایند با استخوان حرام

وبسر کاین مکروه ونیز در حدیث آمده در مائده استخوان را از گوشت خالی نباید کرد
چه جن را در و نصیب هست باید که استخوانها که دندان برو نرسیده باشد در سفره گذارند
والا آنچه بهتر باشد در ان خانه ببرند انس بن مالک گوید که بارسول خدای از
کوهها که بیرون آمدیم مردی پیر از برابر بیامد تکیه بر عصای خود نموده بر آنحضرت سلام
کرد حضرت مقدس نبوی جواب سلام باز دلکه فرمود براه رفتن جن میماند گفت بلی
پرسیده از کدام جنی گفت من هامه بن هیم بن لاقیس بن ابلیسم آنحضرت فرمود
نمی بینم میان تو و ابلیس مگر دو پدر گفت بلی پرسیده چند سال از عمر تو گذشته گفت
همه دنیا را خورده مگر اندکی همه احوال دنیا دیده ام روز قتل هابیل حاضر بودم و بدست
نوح علیه السلام ایمان آورده و باوی در کشتی بودم و در وقت القاء ابراهیم علیه السلام
بر آتش و با وی در میان آتش انیس و همدم بودم و با یوسف علیه السلام در چاه رفتم
و بخدمت شعیب رسیدم و بهمه انبیا ایمان آوردم و از حضرت موسی علیه السلام تعلیم توریة
و از عیسی علیه السلام انجیل آموختم او مرا گفت سلام من بر پیغمبر آخر الزمان برسان
پس آنحضرت پرسیده چه حاجت داری گفت تلقین کلمه ایمان و تعلیم قرآن میخواهم
پس آنحضرت او را اسلام عرض کرده قبول نمود و قرآن تعلیم کرد تا بیاموخت الم حروف

کوید

گویده علی بن ابراهیم در تفسیر خود این نقل را باندک تفاوت ذکر نموده و در بعضی
تفاسیر بنظر رسیده هامه گفت یا حضرت آرزوی شهادت دارم آنحضرت فرمود
صبر نمای تا وقت آن برسد پس در جنگ بدر به نزد آن سرور آمد رخصت طلبیده
جنگ بنمود هر چند از کفار می‌کشت هیچکس متعرض او نمی‌شد بخدمت آنسرور [illegible]
عرض نمود فرمود باید که تو بشکل انسان متشکل شوی تا ترا ببینند پس بشکل انسان متشکل شده بمصاف آمد
بعد از آنکه چند کس از کفار را از پای در آورد بشربت شهادت چشید گویند که از اولاد
ابلیس همین یک کس هامه باشد داخل بهشت شود اما سایر مؤمنان جن که از نسل
او نباشند به بهشت روند و اولاد او یا او داخل دوزخ شوند بدانکه در خانه که ترنج
یا اسب عتیق باشد جن داخل آنخانه نشود و اسب عتیق آنکه پدر مادر وی اصیل
باشد اما دعاییکه دفع جن در باب قاف در قنفذ و در باب دیجور علاج کسی که او را
جن گرفته باید نوشت انشاء الله تعالی **تعبیر** دیدن جن در خواب دلالت بر اصحاب مکر و حیل
کند اگر بیند که کسی گرفته را معالجه میکند منازعه با اهل مکر و حیل کند اگر بیند که جن را
تعلیم قرآن می‌کند بریاست بزرگ رسد اگر بیند که جنیان داخل خانه او شدند
از دزد احتیاط نماید اگر بیند که جن او را گرفته توانگر شود و اگر زنی بخواب بیند

هامه بشکل صحیح

در خانه که ترنج دار
بجهت باشد جن داخل
نشود صحیح

که او را جن گرفته با فسون علاج می کند دلیل است که آبستن میشود و فرزند دیوانه زاید
جِنّان البیوت مارهای کوچک و بعضی مار باریک سفید را گویند و حضرت مقدس
نبوی نهی فرموده از قتل مارهایی که در خانها میباشند مگر که مار را یکی را ابتر و دیگری که
ذوالطفیتین زیرا که این دو مار خطف ابصار و طرد اولاد و نسا نمایند ابتر مار کوتاه
دم است و طُفیتان بضم طا ماریست که دو خط سفید بر پشت او باشد نضر بن سهیل
گفته صنفی از حیات کبود بود که مقطوع الذنب باشد هر زن حامله را که نظر بسوی او
افتد اسقاط حمل نماید جِدایه بکسر جیم و بفتح نیز آمده آهو بچه ششماهه را گویند جِرجِس
پشه های کوچک و قرقس نیز نامند در باب قاف بیاید جِرّیث ماهی که شبیه نهنگ باشد
جمعش جراری بود و او را حیة الما گویند حرام است و اکثر عامه حلال میدانند از زهره او
اگر بر بینی اسب دیوانه سعوط نمایند دیوانگی وی زایل شود اکل الحش بچه صوت سگ است
در باب صاد در ذکر صید بیاید جِرو بحرکات جیم سگ بچه و بچه سایر سباع فصل
سیم در جیم مضمومه جُرَذ موش نر و بعضی گویند که نوعی از موش است که بزرگتر از موش
دشتیه است سیاهی در دم دارد روزی مقداد اسود بخنجیه که اسم موضعیست در نواحی
مدینه بقضا حاجت رفت بخرابه در آمد جُرذی دید که از سوراخ خود بیرون آمده

یک دینار بیاورد و بگذاشت پس برفت دینار دیگر بیاورد و همچنین تا هفده دینار بیاورد
پس برفت و در کوی سبزی بیاورد و بینداخت گوید برخواستم و گوشه رکوی گرفتم یک دینار
در وی یافتم مجموع هجده دینار شد پس بخدمت رسول خدای برفتم و احوال گفتم آنحضرت فرمود
در آن دست بجانب سوراخ فرو آورده گفتم نه فرمود بارک الله گفتم یا رسول الله خمس وی
بردار پس آنحضرت خمس وی فرا گرفت و باقی را بمن داد **جُخْدُب** بجیم و خاء معجمه و دال مهمله
نوعی از ملخ سبز رنگ که پایهای دراز دارد و بعضی گویند جانوریست بزرگتر از جلیبه **جُدْجُد**
کرمیست شبیه بملخ که در شب صیحه اندازد و او را صرار اللیل نامند در صاد مذکور شود و بعضی گویند نوعی
از جعل است در صحرا که از اول شب تا صبح فریاد کند هر که او را طلب کند نیابد **جُواف**
نوعی از ماهی بود **جُنْدُع** بر وزن قنفذ ملخ سیاه که شاخ دراز دارد و او را میخورند بعضی گویند
ملخ کوچکیست **جُعَل** قنفسلو بتر که در زنبور بود و او را ابو عقوق نامند بعضی او از گنده بهار را
از فروج بکرد و بکربرد و بزرگتر از خنفسا است که در باب خا بیاید بسیار سیاه بود سرخ در
شکم او بود نر او را شاخ دارد اکثر در خوابگاه گاو و جاموش و جاهای که سرگین گاو بود
متکون شود نجاسات جمع نماید و ذخیره سازد و چون بوی خوش شنود بمیرد و چون بوی
سرگین شنود زنده شود و او را سرگین گردان نیز گویند و ماده بال دارد و دیده نمیشود

مگر وقتی که بپرد و شش پای و در کوه‌ها مرتفع دارد و قهقری راه رود یعنی پس پس رود
تا بخانه خود رسد و چون آرام بر بدن کند نفس زند و بال خود ظاهر سازد و عادت او
آنست که در جهت خوابید کاه نماید و هر که بر چیز د لقفا ، حاجت شود از پی او رود
از جهه شدت آرزوی که بغایط دارد چه قوت او ست اکل او و جهت جمه قذاره
و خباثتش از جمله خواص او آنکه اگر او را خشک کنند و نمک زنند یا آنکه طبخ کنند
یا چیزی باو اضافه نمایند بخورند اگر گزیدن عقرب نفع عظیم بخشد تعبیر دیدن او در خواب
دلیل دشمن یا مسافری که از شهری بشهری نقل نماید جند بادستر معروفست و بترکی آشنی اغلان
مانند حیوانیست شبیه بسگ آبی و اما سگ آبی نیست گویند بهترین انواعش در بلاد قبچاق
و حوالی او بود و در جای دیگر یافت نشود و او را قندز نامند در قاف نیز بیاید و این اسلا
سمور نیز مانند بشکل روباه سرخ رنگ است دست و پا ندارد و سینه چنان راه رود
که کسی تصور نماید که بگر چهار دست و پای راه میرود سرش مثل سر آدمیست و رویش مدور
و دم درازی دارد و چهار خصیه دارد دو ظاهر و دو مخفی چون صیاد را بیند بگریزد و چون
در طلب وی جد بسیار کند بدندان دو خصیهٔ ظاهر خود ببرد و نزد وی اندازد چه میداند
که سوای خصیتین او از وی چیزی نمیخواهند و اگر صیادان ندانند که خصیتین او

[illegible]

سقطوعست آن حیوان آبی است که خواید و محل آن هر دو بدیشان نماید تا صیادان
ببینند که قطع شده و جای وی خون آلوده است پس دو خصیه باطن خود ظاهر سازد
عوض آن دو که بریده شده و در درون خصیه او شبیه بخون برنگ عسل چرب است بوی
منتن که از گوشت گندیده آید و آن بوی بر قدری از آن خون زایل شود و این حیوان
مدتی بمیان آب که ریزد و خود را در میان آب نگهدارد پس بیرون آید و مدتی در بیرون
آب بسر برد لیکن در میان آب بیشتر بسر برد و ماهی و خرچنگ خورد و خصیتین او که گیرند
جانوران نیکوست و گرم و خشک میکند اعضای بارده رطبه را و بهیچ عضوی ضرر ندارد
خاصه در امراض بلغمی که در نشس و دماغ بهم رسیده انفع ادویه است و از برای بادی
که در گوش بهم رسیده باشد هیچ چیز انفع از وی نیست و اگر از روغن گیرند و فوراً
بر سر مصروع مالند شفا دهد و نیز جهت فالج و سستی اعضا و نقرس مالیدن نفع عظیم بخشد
و آشامیدن او تریاقیست جهت دفع سموم بارده خواه سم حیوانی باشد خواه نباتی
سیما جهت دفع تریاک و نیز ملطف اخلاط است و برطرف کننده بلغم و نافع جهت خفقانی
که از برودت بهم رسیده باشد پوستش درشت می بود پوشیدن او که پیران و کسانی
که طبع بارد داشته باشند نیکوست اکل گوشتش دفع فالج کند و اصحاب امزجه رطبه

بغایت سود مند بود اگر نسا نیز از خنده یا دستر سیاه و وزن درهمی بخورد بعد از گرو ز
هلاک شود **باب ششم مشتمل است بر سه فصل فصل اول در جارحه مقبوله حجل** کبک نر و بزرگ
از کبک کلنگ مانند بقدر کبوتر است هر دو پای و منقار او سرخ است و او را در جاهای صحرا
مانند چه خانه در صحرا سازند و او دو قسم است کبک دری و تیهو آنچه کبک دری است مرغ سبز رنگ است
و منقار و پایهای سرخ دارد و چون ماده او نر خود را نه بیند و خواهد که بیضه نهد
و بچه بیرون آرد بر خاک غلطد و منی خود بر سر خود ریزد قابل بیضه بیرون کردن شود
گویند که ماده او از شنیدن آواز نر او یا بسبب دیدن او از جانب او بیضه بیرون آرد
و چون بیضه گذارد آنچه کبک نر او بیرون آید نر او حضانت آنها کند و آنچه ماده بیرون
آید ماده حضانت نماید و همه وقت نر و ماده او در تربیت اولاد خود بیرون راه
روند و باشد که نر او بیست سال عمر کند هر گاه او را حادثه از خارج روی نه دهد و در آشیانه
سازد بر یک نر نشیند و بر یکی ماده و از طبع کبک نر آنکه هر گاه بیضها نهانی نظر بر خود آید
و بیضه های آنها بردارد و حضانت نماید و چون بچه بیرون آرد و قوت به پریدن برد
مادر و پدر خود را در قوت طیران او بمرتبه ایست که در وقت پریدن کسی گمان برد که مگر سنگ
از فلاخن بیرون آمده و شده غیره او بمرتبه شود که اگر دو نر بر ماده بر خورند بکشند او

باید که

با یکدیگر جنگ نمایند هر کدام که غالب آید ماده مطیع وی شود و نر وی امثال خود را

بقرقر صدای خود میفریبد و لهذا صیادان او را در دام خود نهند تا بسیار صید کند و ابنای

جنس وی نزد وی آیند و با وی در دام افتند و این از آنجهة حسدی که با ابنای جنس خود

دارد نماید که انتقام از ایشان کشد و خواهد ایشان نیز مثل او در دام افتند و ماده او

ب باشد که بیضه خود ترک کند و قصد آشیانه غیر خود کند و بیضه او را بدزدد و حضانت

نماید اکلش حلال گوشتش در کمال اعتدال و سریع الهضم از جمله خواص او آنکه اگر کسی آب [illegible] او

در وقتی که گرم باشد یعنی در حین ذبح بقدر نیم مثقال فرو برد از برص و فرع ایمن شود

اگر رسیده بود برص وی زایل شود اکتحال زهره او دفع غبار و دفع ظلمت چشم کند

اگر هر ماه یکبار از زهره او در بینی سعوط نمایند ذهنش تیز و نسیانش کم و قوت باصره زیاده

شود بعضی گویند که بیضه او الطف از بیضه مرغ خانگی و سریع الهضم تر بود نافع است

کسانی را که در رفاهیت و فراغت باشند مضرت جمعی را که در کدورت و مشقت

بسر برند موافق امزجه معتدله بود بهتر آنست که در آب بپزند و در آب نمک و سرکه ریزند

که با او بجوشد و باید که آب با بیضه مساوی باشد و زیاده نبود و همچنین طبخ هر بیضه که باشد

نیم بهتر است اما اکل بریان کرده او متولد سنگ مثانه و احداث غم و قولنج کند

بریان کرده او در میان آب در روز سیر و نمک با شد نفع کند و شکم را بطبوع بیضه او
با سرکه و پیاز عنصل دافع سایر اوجاع بطن بود و با ده در باب قاف در قبح بیاید تعبیر دیدن
او در خواب دلالت کند بر زن و الفت نگرد و باشد و دلیل محبت اولاد باشد حیه
مار و بترکی ایلان گویند او را قریب بدولت اسم است سهیلا از مسعود نقل کرده چون
حق سبحانه و تعالی مار را از بهشت بیرون کرد بزمین سجستان افتاد و لهذا اکثر مار آنجا مست
و اگر بوزا و را گخوبوا اهل آن زمین از مردم خایا شوند و بعضی مار است او را المکله نامند
مار بزرگیست و چون هزار سال بر وی گذرد روی او شبیه بروی انسان گردد و از خواص اوست
و بنظر کردن آدمی را بکشد و بعضی ازین قسم اصل گویند یعنی آواز کننده و مکلله الرأس
یعنی تاجدار نامند هر چه بر وی بگذرد سوخته شود حوالی سوراخ او هیچ گیاه نروید اگر مرغی
در هوا در اطراف مسکن وی طیران نماید بیفتد و هر جانوری که تیر پرتاب وی رسد
هلاک شود و هر آدمی را که نظر بروی افتد بمیرد و هر که اگر در حال بمیرد
اگر سوار او را بنیزه زند فوراً خود و اسبش هلاک شوند و این نوع در بلاد ترکستان
بسیار است و مار هزار سال عمر کند و هر سال یک پوست اندازد و سی بیضه نهد بعدد
خطوطی که در شکم داشته مورچه جمعیت نمایند و بیضهای وی را فاسد آرند و بصلاح نماند

از اینها

مگر اندکی و بدترین انواعش افعی است و چون عقرب مار را بگزد مار بمیرد و بیضهٔ او
دراز و سفید و سیاه و تیره رنگ و سبز و منقوط و ناهموار و متحرک و درخشنده است
و سبب اختلافش معلوم نیست در میان او شبیه بحرکت چیزی هست و او در شکم وی بدرازی
چیده شده گویا یک خط مستقیم است و مار را مباشرت معروف نیست الا آنکه بعضی بر بعضی
پیچیده شوند و زبان او شقوقست و لهذا بعضی گمان برند که او را دو زبانست موصوفست
بشدهٔ حرص جهة آنکه بچهای طیور فرو برد و مضغ ننماید مثل شیر و چون چیزی عظیم فرو برد
خود را بر درختی بپیچد تا آن چیز در شکم او منکسر شود و از عادت اوست که چون بگزد
منقلب گردد و بعضی گمان برند که زهر میریزد و چون طعام نیابد به نسیم تعیّش کند و بعد از
چندگاه درهم شکسته شود و تعب کشد و بعضی گویند نی بخورد و هرچند عمر کند جثه اش کوچک
و باریک شود و از غرایب کار او آنکه اراده آب نکند اما خود را از شراب نگه نتواند
داشت هر وقت که استشمام او نماید شوق آن بسوی او بهم رساند و چون بوی رسد و چندان
خورد که مست شود و باشد که بسبب مستی هلاک شود نر او بسیار جای اقامت نکند بلکه ماده
او حفاظت بیضه کند تا وقتی که بچه بر آید و او را قوت عظیم بر کسب معاش نبود و سیر کند
تا وقتی که چون سوراخی یابد در رود و چشم او مثل مسمار در سر او کوفته و در سر او نمی‌گردد

وازمرد برهنه بگریزد واز دیدن آتش خوشنود گردد وطلب می کند بغایت حرارت دار
شیر باشد واگر بتازیانه که در وعرق اسب رسیده باشد بزنند بمیرد واگر ذبح نمایند
چند روز نمیرد ومتحرک باشد واصل مارها آنست در دریا زندگانی کنند بعد از آنکه بری باشند
در بر تعیش کنند بعد از آنکه بحری باشند جاحظ گفته که حیات سه نوع باشند یکی آنکه گزیدهٔ او
تریاق وغیره نفع کند مثل اژدها وافعی ومارهای هندی ونوع دیگر آنست که تریاق بجهه گزیدهٔ او
نافع باشد وانچه غیر این دو قسم است آنچه میکشد از واهمه وترسی بوده آشخص را میرسد واو
مارگزیده می میرد والا اگر نترسد گزیدن او نخواهد کشت گویند شخصی در زیر درختی در خواب بود
ماری خود را بدو رسانید وسر او را گزید واو بیدار شد روشنی سرخ شده بود سر خود
بخارید ونگاه کرد کسی را ندید مرتبهٔ دیگر بخواب رفت چون بیدار شد برخواست ورفت
بعد از چند گاه شخصی بدو گفت هیچ خاطر داری که در فلان روز در زیر فلان درخت
در خواب بودی آیا دانستی سبب بیدار شدن تو چه بود گفت نه گفت ماری خود را بتو رسانید
وسر ترا گزید آن شخص را فزعی روی داد و همین تنبه که گویا الحال او را مارگزید پس مارگزیده
چون فزع کند مسامات بدن گشاده شود تا آنکه زهر در بدن او سرایت کند در نصایح از ابو
مظفر مسطور است که ابو دلو را کنیزی بود روزی از روی پرسیده توجه حبشی گفت من مثل تو

ارحبنی

از جنس بشرم گفت چون از جنس بشر باشی و حال آنکه من ترا چهل مرتبه زهر دادم ضرر آن
بتو نرسید ابو دردا گفت نه شنیده که هر کسی بذکر خداوند تبارک و تعالی مداومت نماید هیچ چیز او را
مضرت نرساند و من باسم اعظم الهی مداومت مینمایم پرسید آن کدامست گفت اینست که
بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الأرض ولا فی السماء وهو السمیع
العلیم ابو دردا پرسید که باعث برین حرکت ناشایست چه بود گفت بغض تو گفت تو را در سبیل
خدای تعالی آزاد کردم و آنچه تا حال نسبت بمن بدی که اندیشیدی عفو کردم صاحب عجایب المخلوقات
آورده که ریحان قبل از نوشیروان نبود و در زمان وی بهم رسید سببش آن بود که روزی در دیوان
معدلت نشسته بود که ماری بجنب وی روان شد جمعی از حضار مجلس بقتل وی اقدام نمودند
نوشیروان گفت متعرض وی نشوید که مرا عقیده آنست که ستم در باره وی شده پس مار از زیر تخت
بیرون آمد براهی که آمده بود روان شد ملک عادل بعضی از ملازمان را فرمود که در پی او روند و مار
همیشه پیش بود تا بر سر چاهی رسید حلقه نموده پس در ان چاه فرو آمد پس برگشت و نگاه میکرد
تا آنکه یکی از آنها که رفته بودند در آن چاه نظر کرد و ملاحظه نمود دید که ماری در اندرون آن چاه
بقتل آورده کژدم سیاهی بر سر او ایستاده پس آن مرد نیزه خود را بیک چاه رسانید
بسنان نیزه عقرب را برید و بر آورد و بر زمین زد و بکشت و نزد انوشیروان آورد

پادشاه در کار آن مار حیران بماند سال دیگر روزی که کسری در دیوان مظالم نشسته بود
که همان مار بیامد و در نزد تخت وی توقف کرد و از دهان خود تخم سیاهی انداخت کسری آن
فرمود او را بکاشتند ریحان از وی بهم رسید و پادشاه زکام و کوفتهای دماغی بسیار میکشید
از استعمال وی آن کوفتها بالکلیه مندفع گشت و نفع عظیم بخشید در حلیة الاولیا از حجاج بن
عبد الملک منقول است که روزی در مجلس سفیان بن عیینه بودم که قریب هزار کس نزد او
اجتماع نموده بودند پس از جانب دست راست متوجه شخصی شده در آخر مجلس نشسته بود گفت برخیز
و حدیث مار برای مردم مشهور بابن حمیر در کمال ورع و زهد صائم النهار و قائم اللیل اما
عادت بصیادی نموده بود روزی بقصد شکاری بیرون آمد ماری برابر وی آمده گفت
یا ابن حمیر مرا در پناه خود در آر تا خدای تعالی ترا در پناه خود در آرد محمد بن حمیر گوید که از وی
پرسیدم که از که مخوفی گفت از دشمنی که بر دستم که متعاقب میرسد باز پرسیدم که ای مار
از کدام امتی گفت از امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله پس ردای خود را گشودم گفتم بیا
و پنهان شو گفت ترسم که ببینند گفتم بیا و در زیر بغل من پنهان شو گفت ترسم گفتم پس
با تو چه کنم مار گفت اگر جا نمایی و مرا در درون خود جای دهی گفتم ترسم که مرا بکشی
گفت بخدای که نکشم و حق تعالی و ملائکه و انبیای وی و حمله عرش و سکان سموات گواه گیرم

که تو را کشتم محمد بن حمیر گوید که دهن بگشودم تا مار در درون من در آمد چون چند قدم برفتم
شخصی با شمشیر پیش آمد و گفت یا محمد بن حمیر گفتم چه میخواهی گفت دشمن مرا دیدی گفتم دشمن تو
کیست گفت مار بدین هیأت گفتم اللهم لا و بعد از رفتن او صد مرتبه از این دروغ
استغفار نمودم پس مار سر بیرون آورد و گفت به این آیا دشمن من گذشت گفتم کسی را
نمی بینم اگر خواهی بیرون آی گفت یا محمد بن حمیر این زمان یکی از دو چیز اختیار نمای یا جگرت
بشکافم یا دلت سوراخ کنم و ترا بی روح گذارم گفتم سبحان الله عهدی که کردی و قسمی که یاد نمودی
چه زود فراموش کردی و خیانت ورزیدی گفت یا محمد احمق تر از تو ندیدم مگر فراموش کرده
عداوتی که میان من و پدر تو آدم صفی علیه السلام بود به چه طریق او را از بهشت بیرون کردم
کاش میدانستم که چه چیز ترا براین داشته با غیر جنس خود که دشمن تو بود نیکویی کنی ؛؛ نکویی
با بدان کردن خیانت ؛؛ که بدکردن بجای نیک مردانست ؛؛ گفتم بیار هست بکو البته مرا خواهی
کشت یا امتحان من میکنی گفت البته ترا بکشم گفتم مرا چندان امان ده که خود را بدامن
این کوه رسانم و برای خود قبر معین کنم گفت تو دانی بکن آنچه توانی محمد بن حمیر گوید من
از حیوة خود مأیوس گشتم و هیچ نوع حیلتی در کار خود ندیدم روی بدرگاه قاضی الحاجات
کردم و برقت قلب نالیدم و گفتم یا لطیف الطف بلطفك الخفی یا لطیف یا قدیر

أسئلك بالقدرة التي استويت على العرش فلم يعلم العرش اين مستقرك

يا حليم يا عليم يا علي يا عظيم يا حي يا قيوم الا تكفني هذه الحية پس چند قدم

رفتم جوانی نیکو روی خوشبوی پاکیزه لباسی از برابر بیامد و گفت السلام علیک ای

برادر مؤمن من چیست ترا رنگ ترا متغیر و ترا مضطرب می بینم گفتم ستمی از دشمنی بمن رسیده

گفت دشمن تو کجاست گفتم اینک در درون من گفت دهن خود بگشای پس من دهن گشودم

شبیه به برگ زیتون برگ سبزی در دهن من گذاشت گفت بخای و بلع کن پس خاییدم

اندک زمانی نگذشت تا آنکه شکم من بدرد آمد و مار در درون من بگردید و پاره پاره از

اسفل من بیفتاد و من صحت یافتم و خوفم زایل شد دامنش بگرفتم و گفتم خدا سلامت بداری

و مرا ازین بلیه نجات دادی تو کیستی یقین من فرستاده خدایی پس بخندید و مرا گفت

آیا مرا نمی شناسی گفتم اللهم لا نمی شناسم گفت ای ابن حمیر چون میان تو و مار این نوع ماجرا

گذشت و باین دعای عظیم القدر خدای تعالی را بخواندی ملایکه هفت آسمان از رقت تو

بناله درآمدند و تضرع بدرگاه الهی نمودند خدای تبارک و تعالی فرمود قسم بعزت

و جلالت خودم که دادوی از مار بگیرم پس مرا که در آسمان چهارم مستقر دارم امر نمود

که برگ سبزی از درخت طوبی بردار و خود بنده من رسان و داد او از مار بستان

و من بیامدم ای محمد بن حمیر بدانکه خدای تعالی اجر نیکوکاران ضایع نکند اصطناع معروف
فی نفسه نیکوست هرچند با دشمن خود نمایی و نیز از ادعیه مجربه که جهة ایمن بودن از شر مار
و عقرب و غیر این دعاست اللهم انی اعوذ بک من الهدم والتردی
و اعوذ بک من الحرق والغرق و اعوذ بک من ان یتخبطنی الشیطان
عند الموت و اعوذ بک من ان اموت فی سبیلک مدبرا و اعوذ بک
من ان اموت لدیغا و از علمای معتبر بصحت رسیده که هر که در اوایل و نهار
بگوید که عقدت لسان الحیة و زبانای العقرب و ید السارق بقول
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد
ان علیا ولی الله از مار و عقرب و دزد ایمن گردد و از جمله افسونهای مجربه که جهة
مار گزیده باشد آنست که آن عضو را برهنه نموده آهنی بر بالای آن گذارد و این عزیمه
بخواند و آهن را مرتبه فرو گیرد که پوست را نخراشد و تا اسفل وجع برسد و چون
وجع در اسفل آن جمع شد نشتر فصدی بزند تا آن قدر که ممکن باشد باکی نیست اگر عضو شکسته شود
و بعد از و نیز عزیمت بخواند و عزیمت اینست سلام علی نوح فی العالمین
سلام علی محمد فی المرسلین من حاملات السم اجمعین لا دابة

في السماء والارض الا وربي اخذ بناصيتها اجمعين كذلك
نجزي عباده المحسنين ان ربي على صراط مستقيم نوح نوح قال الكم
من ذكرني فلا تلذعوه ان ربي بكل شيء عليم وصلى الله على سيدنا
محمد وآله الطاهرين صاحب حيوة الحيوان گوید در خط بعضی علمای محققین
دیدم هر مار و عقرب گزیده یا فرستاده او یا کسی هر سگ دیوانه گزیده یا زهر خورده باشد اورا
بگویند تا بایستد و با کارد فولادی خطی کشند هر ابتدا از انگشت بزرگ پای راست او نمود اگر
کشند هر او در هر گرد پای باشد پس خط دیگر از میان هر قدم او هر نمبر له قطره پای باشد بکشند
پس از زیر پای راست و پاشنه چپ او خاک برداشته در ظرف پاک کنند و آب بر او ریزند
و کارد مذکور را در ظرف مذکور گذارند چنانچه سر کارد بجانب فوق باشد و آبی هر در ظرف
مذکور است بر سر کارد ریزند و در وقت آب ریختن این افسون بخوانند پس کسی که آب
میریزد هر مرتبه دیگر عمل مذکور بقانون مسطور بجای آورد و آن شخص ملسوع و سگ گزیده
بر پشت بخوابد و عزیمت بر و بخواند و عزیمت اینست سار اسار ازقی سالی
عاتی نور نور نور نونا انا وارهاناد یاد اطوکاطو بربس اوزانا
اوس
اوصنا بنما کاما و قامانا شابنا کاطوط اصباوثا ابر بلیس توتی نتنا

بادن الله

باذن الله تعالی شفا یابد و این نوع مکرر بتجربه رسیده مسعودی از زبیر بن بکار نقل کرده
که در زمان جاهلیه دو برادر باهم بسفر رفتند و در سایه درختی که در جنب صفا بود فرود
آمدند وقت نماز مغرب شد ماری از زیر صفا برآمد و دیناری سرخی بیاورد و نزد ایشان
انداخت گفتند ظاهرا که درین مقام گنجی باشد که او همین نوع زر آورد پس سه روز آنجا اقامت نمودند
هر روز آن مار بیامدی و نزد ایشان دیناری آوردی تا آنکه یکی ازین دو برادر دیگر را
گفت تا کی انتظار کشیم چرا این مار را نکشیم و این گنج را ازین موضع برنگیریم آن برادر
دیگر ازین حرکت او را منع و زجر نمود گفت شاید که هلاک شوی و از مال هم نومید
شوی هرچند که نصیحت نمود قبول نکرد پس تبری برداشت و منتظر آمدن مار بود چون مار
بیرون آمد ضربتی بر وی زد که سر وی مجروح شد اما بقتل نرسید و مار بدوید و او را
بگزید و بکشت و بسوراخ خود رفت پس آن برادر دیگر او را در آن موضع دفن نمود
چون صبح شد مار مجروح الراس برآمد و با او چیزی نبود آن جوان گفت ای مار بخدا قسم
که بدین حرکت که برادرم نمود من راضی نبودم و او را هرچند منع نمودم فایده نکرد آیا
میتواند بود که من شرط کنم که مابین من و تو مودت باشد نه من ترا مضرت رسانم
و نه تو مرا و تو همان قاعده همان دینار را بیاوری مار گفت نه جوان گفت چرا مار گفت

جهة آنکه تو هرگز از من راضی نشوی و قبر برادر خود ببینی و من تا شکستگی سر خود ببینم از تو خوشنود
نشوم ابن مسعود گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که هر که ماری را بکشد چنانست که مشرکی را
کشته و هر که ماری را بگذارد بجهة خوف از عاقبت او پس او از ما نیست اما مارهایی که در خانها
می باشند تا سه روز می گذرد اگر انذار کنید و نگریزند بکشید فیها و الا بکشید و نیز فرمود
که در مدینه جنیان هستند که مسلمان شده اند تا سه روز او را بترسانید و لفظ مدینه را بعضی
از علما اختصاص به یثرب نموده اند و بعضی عام دانسته اند مانند او و غیر او از بلاد و از ابی السائب
گوید که بخانه ابی سعید خدری رفتم و او در نماز بود نشستم تا از نماز فارغ شود حرکتی در زیر
در گوشه از خانه شنیدم پس بدان طرف ملتفت شدم ناگاه ماری دیدم خواستم تا او را بکشم
ابوسعید اشاره کرد که بنشین نشستم چون از نماز فارغ شد اشاره بخانه کرد که در آن محوطه بود
گفت این خانه را می بینی گفتم آری گفت درین خانه جوانی نو داماد بود با وی بخدمت رسول
خدای رفتیم و بحفر خندق مشغول گشتیم آن جوان وقت ظهر از آنحضرت رخصت طلبید
که بخانه خود رود پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از رخصت وی گفته سلاح با خود بردار
که از بنی قریظه میترسم چون سلاح برداشته بخانه خود آمد زوجه خود را دید میان در
ایستاده نیزه خود بجانب وی فرود آورد تا بطعن نیزه زند از غیرتی که داشت زن گفت نیزه

خود ننهد اگر به خانه درآی و نظر کن که چه چیز مرا از خانه بیرون آورد چون جوان در خانه درآمد مار بزرگی

دید که بر فراش او حلقه زده به نیزه وی که در دست بود و بر زمین زد اضطراب در جوان پدید آمد

مار و جوان هر دو یکبار بمردند این خبر بدان سرور رسانیدند گفتند یا حضرت دعا کن که جهة

جوان شاید که خدای تعالی وی را زنده کند آنحضرت فرمود که آمرزش خواهید جهة صاحب خود

پس فرمود که در مدینه جنیان هستند که مسلمان شدند اگر ببینید تا سه روز انذار کنید

اگر روز چهارم بر شما ظاهر شود بکشید که شیطانست و طریقه انذار آنست که بگوید اَنشُدُ

کُنَّ بالعَهدِ الَّذی اَخَذَهُ عَلَیکُنَّ نوحٌ وَسُلَیمانُ عَلَیهِمُ السّلام اَن

لا تَبدُونَ لَنا وَلا تُؤذُونا در روایت دیگر آنکه چون در مسکن شما ظاهر شود

بگوید اِنّا نَسئلُکَ بِعَهدِ نُوحٍ وَبِعَهدِ سُلَیمانَ بنِ داوُدَ علیهما السّلام

اَنْ لا تُؤذینا پس اگر دیگر ظاهر شود بکشید و حافظ ابو عمر روایت کرده که عقبة بن

عامر بن قیس الفهری که ولادت او در زمان حضرت رسالت پناه بود چون فتح افریقیه

نمود بر موضع قیروان ایستاد و او وادی بود پر مار ایستاد در وی بود گفت یا اهل الوادی

اِنا حالون فاطِنون ان شاء الله تعالی چون سه مرتبه این عزیمت بخواند هیچ سنگی

و درختی ندیدم که از زیر او ماری بیرون نیامد تا آنکه آن وادی پر از مار شد پس گفت

أَتَيْتُ لَوْ بِسْمِ اللّٰهِ یعنی فرمود بیاید بنام خدای همه ازان بیرون رفتند گفته اند او لا

وی مستجاب الدعوه بوده اند زعم او آنکه مار سفید را نباید کشت از جهت آنکه سخن مار

دراز کشید چند کلمه از خواص وی گوییم بدانکه گوشتش حرامست و همچنین تریاقها ازوی

سازند مگر در حال ضرورة الضرورات تبیح المحظورات و در امثال گویند فلان

اسمع واعدی من الحیة یعنی فلانکس شنونده تر و دونده تر از مارست اگر پوست او

در میان رخت گذارند از ضرر سوسه ایمن شوند اگر پوست او را با سرش ببندند و بر داء الثعلب گذارند

موی بر آید یحیی بن ماسویه گوید اگر پوست او را بریان کرده با پوست پنج کبر و زراوند طویل

و بلادر بسا وی لا جزا بخور کنند بواسیر ظاهر و باطن را دفع کند و اگر پوست او را بسته خرما

خمیر نموده بر کسی که تا لیل یعنی زگیل دارد بخورانند زگیل وی زایل شود اکثر خواص او در باب

الف مفتوحه در ذکر افعی گذشت تعبیر اگر مار در خواب بیند حق سبحانه و تعالی او را از شر دشمن نگهدارد

اگر بیند که مار او را گزید و موضع او ورم کرد مال بدست وی آید و اگر گوشت مار پخته خورد

از دشمن مال یابد و اگر خادم خود را دشمن خود را غیبت کند و اگر بیند که ماران از مکان

بر طرف شدند در آن مکان وبا حادث شود زیرا که حیه حیاتست از آن مکان بیرون

آمد و اگر مار با او حرف زند به مسرت عظیم رسد و اگر بیند که مار سیاه مالک شده ملک

ووبال

و ولایتی بد و رسد و مار سفید دشمنان ضعیفند و مار انبوه ها دلیل عداوت در اهل و اولاد
بود اگر بیند که مار انداخت دلیل مفارقت از خویش بود حَلَزُون کرمیست که گوشت ماهی
و ترکان بالق قولاغی گویند در کنار دریاها و نهرها در میان نی تجربه یافت شود تا نصف بدن
خود از میان این نی بیرون آید بر راست و چپ رود و طلب آنچه کند از و غذا خورد
هر گاه حس درشتی منقبض شود و چون حس نرمی کند منبسط گردد و از خوف مور دیابت
زهر دار در میان نی رود و هر گاه سفر رود خانه خود را با خود برد اکلش حرامست اگر پیشانی را
با او طلا کنند مانع آید از ریختن ماده چشم و چون بسوزانند در داروهای چشم کنند اکحال
بوی بیاض عارض در چشم را زایل کند و نشف رطوبات نماید حَمام کبوتر و بزرگ کوکر جاهل
نامند عربان هر صاحب طوقی را مانند فاخته و کبوتر و قمری که در خانها الفت گیرد
و بیضه و جوجه در آرد حمام نامند اسم جنس است بر واحد و جمع صادق آید مفرد او
حمامه است و او دو قسم است بری که در برجها ماوی سازد و از مردم گریزان باشد و دیگری
اهلی که در خانها جای گیرد و انواع وی مختلف باشد و بعضی گویند حمام آن بود که تشنه
آب آشامد و نفس نگیرد و ترجیع آواز نماید و آنچه در بعضی احادیث آمده حضرت مقدس نبوی
مردی را دید که از پی کبوتر میرود فرمود شیطانی [illegible] پی شیطان می کند مراد آنست که منع فرموده

از پر آندن بر بامها چه شرف خواهد بود بر خانهای همسایگان و مطلع شود بر عورات
ایشان ولهذا منع نموده اند والا در احادیث مذکور آمده که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
از وحشت و تنهایی شکایت نمود حضرت مقدس نبوی فرمودند که جفت کبوتر نگهدار که مونس
باشد ترا و او از بجای او تو رسد و ترا برای نماز بیدار کند وابن عباس نقل کرده که جناب
مقدس نبوی فرمودند که کبوتران خوانند در خانهای خود نگهدارید که آنها جن را از
کودکان شما بخود مشغول میسازند اما یکنوع از وی کبوتر بنا و ترکان آن را فاخته گویند و
نگهداشتن از وحشت و از طبع کبوتر آنکه از مسافت بعید در مدت قریبه طلب آشیان خود کند
اگرچه هزار فرسخ راه فرستند اخبار و نامه آورد و بعضی از وی باشد که در یک روز مسافت
سه هزار فرسخ قطع کند و بسا باشد که مدتها سال از وطن خود غایب شود و چون او را سر دهند
از وفور عقلی که دارد بوطن خود رسد و آشیان خود بیابد مرغان جوارح طلب وی
بسیار کنند و خوفش از شاهین بیشتر بود و طیران او از شاهین بیشتر بود و هرکه
کبوتر بازی کند نمیرد تا جرعه از فقر ننوشد و در حدیث آمده که در محلی که رسول خدای
در غار ثور بود حق سبحانه و تعالی کبوتر وحشی را امر فرمود که بر در غار آمد آشیان گرفتند
و بیضه کرده بچه در آوردند کبوتران حرم قاطبتاً از نسل ایشانند و در روز فتح مکه بر سر آنحضرت

بالکله

بال گشاده سایه گسترده بودند پیغمبر علیه السلام ایشان را دعا کرد ببرکت مثنی بن زهیر گوید

هر صفتی که در هر مردی و زنی دیدم مثل آن در کبوتر دیدم چه ماده او را دیدم اراده

نمیکند مگر نر خود را و نر او اراده نکند مگر ماده خود را تا مردن از هم جدا نشوند مگر آنکه یکی غایب

شود و کبوتر ماده را دیدم که بچه نر خود آراسته میشود در غایت که نر اراده او کند و هیچ حیوانی

را ندیدم که در وقت مباشرت ماده خود را بوسه کند مگر کبوتر و او در نهایت عفت است

چه در وقت مباشرت دم خود را میکشد تا ماده را عورتش محفوظ ماند گویا میداند که محافظت

باید نمود و گاهی تا مدت شش ماه بمباشرت اشتغال نماید و در هر چهارده روز بچه در آورد

و دو بیضه کند از بیضه اول کبوتر نر و از ثانیه ماده بیرون آید و میان بیضه اول و دوم یک شبانه

روز فاصله شود و پس نر بر بیضها نشیند تا بعض از روز آنها را گرم و بقیه روز ماده نشیند

و شب نیز بدین طریقه تا وقتی که مدت حضانت با تمام رسد و بچه بیرون آید نر او خاک

شور بدیشان چشاند و ایشان بخایند تا خوردن چیزها بدیشان آسان شود و چون نر خواهد

که با ماده جمع شود بچهای خود را از آشیان بیرون کند زعم ارسطو آنکه کبوتر هشت سال

تعیش کند اکل جمیع انواعش حلال است و در مثل گویند فلان کس امین تر از کبوتر حرم

و باوفاتر از اوست هرگاه کسی که آبله در آورد بقرب کبوتر یا در خانه که او باشد و جایی که

آشیان بنوع نشیند شفا یابد زیرا که مجاورت او امانست از آبله و فالج و سکته و سبات
و سبات مرضیست که کسی دایم خواهد در خواب باشد و خواب بسیار کند و اکتحال کردن
او در دو قرحه گرم باشد یعنی تازه ذبح نموده باشند نفع چیز باست از برای جراحات چشم
و پرده که در و باشد و اگر ذبح نکنند پر او را بکشند و در بیخ پر او خون تازه است
اکتحال نمایند همین خاصیت دارد و خون او اگر بر بینی بمالند بالخاصیه قطع رعاف کند
اگر بزیت مخلوط سازند و بر سوخته آتش بمالند شفا دهد سرگین کبوتر برنده حرارت
بیشتر از سرگین کبوتر خانگیست اگر سرگین او را در میان آب گرم ریخته کسی که عسر البول دارد او
در وی نشیند نفع عظیم بخشد اگر بر صاحب استسقا طلا نمایند نفع دهد اگر از سرگین کبوتر سرخ

باسرکه

مقدار دو درهم با سه درهم دارچینی آشامد سنگ مثانه را بشکند و بیرون آورد و گوشت
کبوتر مقوی گرده و زیاد کننده باه است اگر شکم زنند او را بگشایند و گرما گرم بر عقرب
گزیده گذارند نفع عظیم بخشد اگر از خون او از خارج چشم بر پنبه تر کرده بسفیدی تخم بیضه
و [illegible] کل نهند دفع کند چشم به کند تعبیر دیدن او در خواب رسول امام یا دوست صادق
یا حبیب مونس است یا دلیل زن غریب بسیار که نیکو زوج مثل وی نتواند بهم رسانند
و باشد دلیل نوحه بود و بر سر بیمار کبوتر مرگ دیدن برج او مجمع زنان بود و کنهای او

[illegible]

دلیل پسران و اگر بیند که ایشان را علف میدهد و بسوی خود میخواند یا بیند که کبوتران و کلاغان
در یکجا جمعیت نموده‌اند قیادت زنان نماید و شنیدن آواز ایشان در خواب دلیل شنیدن
کلام باطل است اگر بیند او را آید نامه بد و رسد و اگر از وی گریزد زنش طلاق گیرد یا بمیرد
اگر بیند که مالک ایشان شده کنیزکان بخرد و جاماسب گفته صید نمودن کبوتران در خواب
دلیل خوردن مال دشمنان است اگر نقصان در چشم کبوتر بیند نقصان زوجه او است **حَوْصَل**
مرغ بزرگ حوصله و در مصر بسیار بوده قسمتی از آن سیاه کریه الرایحه که پوست او استعمال
نکنند و دیگری سفید که پوستش استعمال کنند و رطوبت او بیشتر از حرارت است کم عمر می باشد
پوشیدن پوست او مناسب است بمزاج جوانان و کسانی که مزاج حار دارند یا صفرا بر ایشان غالب
باشد **حَیْدَرْ** نام شیر و لقب علی ابن ابی طالب علیه السلام گویند حیدر آنست که گوشت
شکمش ممتلی باشد چون آنحضرت چنین بوده ملقب بحیدر شد یا آنکه والده ماجده اش باسم
پدر خود اسد نامیده و یا آنکه نام آنحضرت در کتب اوایل اسد بوده **حَیْوان** جاندار و بمعنی
جاندار زمخشری در تفسیر آیه و ان الدار الاخرة لهی الحیوان آورده که حیات
در آن نشأه مگر حیوة مستمره دایمه که موت در وی نیست بعضی از علما گفته اند که در آنکه حق سبحانه و تعالی
حیوان را باکل و شرب و لباس و غیره محتاج گردانیده و سایر موجودات را این نکرده والا دعوی ربوبیت مینمودند

ولهذا اضعف احتیاج در نسان بیشتر از سایر حیوانات است پس حکمت از برای اقتضای آن نمود

در حیوان احوج موجودات باشد و اگر شره اشتغال بما یحتاج خاموش باشند و از این جهت است که بعضی

از آدمیان اندک استغنائی در کسب شهوات و مالیات حاصل نموده اند چون نمرود و فرعون دعوی

ربوبیت نمودند و از جمله حیوان آنکه خصی است ابرد است از غیر خصی و فربه وی لذیذ و مرطوب طبع

لیکن دیر هضم بود اجود لحوم در منفعت لحم میش جوان و کوساله وخصی از بز تعبیر تکلم حیوان در خواب

از دواب وطیور وتفهم کلام او رسیدن بدرجه کمال است وی باشد و دلیل امر غریب و عجیب باشد و اگر

کلام ایشان نفهمد ترسد از زوال مال بهتر آنکه این خواب با کسی نگوید و دیدن پوست حیوانات

رسیدن بمیراث و نعمت بود و پوست حیوانات ذی شان چون سمور و قاقم دلیل علو شانست و اگر بیماری

ببیند در پوست حیوانی کنده بمیرد و اگر بیمار نباشد بی خبر شود و دیدن پشم و موی ایشان دلیل فواید

وارزاق است و دیدن شاخ او دلیل سال قحط دیدن سم و ناخن دلیل سفر آواز بره و بزغاله

سرور و خوشنودیست و صوت اسب دلیل مهر با معشوق است آواز شیر دلیل خوف صدای شتر دلیل سفر

وحج و زیارت است آواز گربه دلیل مشهور گشتن خادمی در دنیوی کرده باشد آواز آهو سر فواید از زن

نیکو آواز سگ دلیل فجور و دنو ناپاک آواز روباه مرد صاحب مکر و کذب یا زن کذابه

آواز خوک ظفر یافتن بر دشمن احمق آواز برق در آمدن در کار مرد عالم یا رئیس یا سلطان

عجز مار را م کشتن دشمن حَذَف بذال معجمه گوسفند و در حدیثی واقع شده که میشی سیاه برهنه

از موی کوچک که در یمن باشد حَشَرَات جانوران ریزه که در روی زمین باشند

اکل همه آنها حرام است بعضی از علما در تفسیر آیه اولئك یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون

گفته اند که مراد از لاعنون جانوران ریز باشند که قحط و تنگی کشند لعنت علمای

کنند که کتمان حق نموده اند که بسبب ایشان قحط بهم رسیده و بعضی گویند مراد از لاعنون

جمیع مخلوقات که غیر ملائکه و جن و انس اند حَرَشَات جانوران ریزه که در زیر زمین باشند

چون کرم گل و غیره حَاتِم کلاغ سیاه در غین در ذکر غراب بیاید حَارِیَه نوعی از مار

حَبْتَر بر وزن جعفر روباه در ذکر ثعلب گذشت حَبِث بر وزن کَتِف مار برنده در

افعی گذشت حَبُور بچه حباری حَمَلَّق گوسفندان ریز در باب غین در غنم بیاید حَبَرْکی براء

مهمله کنه در باب قاف در ذکر قرلو بیاید مُجْرَف و مَجْرُوف جانوریست دراز دست و پا

بزرگتر از مورچه است اَلْاَحْقَب خر وحشی حقباء ماده او احقب بجهه آن نامند که تهی گاه

پهلوی او سفید است حَرْشَاف و حَرْشُوف ملخ لاغر بسیار خورنده حُسْبَان ملخ و مورچه کوچک

حسبانه مفرد او حَسِیل گوساله مفرد ندارد و حسیله مؤنث او جمعش حسایل حِسْل بچه سوسمار

حُسُول گنجشک مختلف الوان در عصفور بیاید حَشْو و حاشیه اشتران جوان حَضَاجِر علم جنس کفتار

جمع حنجر یعنی بزرک شکم بچه بزرک شکم او را حضاجر نامند **حفص** بچه شتر **حصور** ناقه
مخرجش تنک بود ومویهای پستان نو تنک شود **حفان** بچه شتر مرغ و شتران کوچک
حفانه مفرد اوست **حقم** بقاف نوعی از کبوتر **حلم** بفتح لام کنه کوچک و کرمی در پوست
کوسفند افتد وچون دباغت کنند آنموضع از پوست تنک شود **حلک وحلکا** جانوریست
در ریگ میباشد **حمسه** بفتحات جانوریست از جانوران دریا وبعضی کویند لاک پشت است در
سلحفات بیاید **حمک** هر حیوان کوچک همچو شپش و بچه شتر مرغ و قطا را کویند **حمل**
بره شش ماهه **حمنان** کنه کوچک **حموله** شتر و خر بارکش یا آنکه بار بر دارد وقال تعالی
ومن الانعام حمولة وفرشا در فا بیاید **حنش** مار افعی **حند** جوجه مرغ سنک خواره
حمیل مرغیست **حوار** بچه شتر تا وقتی که از مادرش جدا شود **حیرمه** کاو ماده جمعش حیرم
حیدوان کبوتر صحرایی در ورشان در باب واو بیاید **حیقطان** بضم قاف دراج نر را کویند
در دال بیاید **ام حبیس** بقول ابن اثیر آهو بره را کویند **ام حفصه** مرغ خانکی **فصل جیم در**
حاء مکسوره حجر مادیان حکم خواصش در باب خا در خیل بیاید اما **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل زن شریفه مبارک است چنانچه در حدیث آمده ظهورها عز وبطونها کنز
یعنی سواری بر پشتش عزت است و شکمش کنجی که بچه دهد اکر بیند که مادیانی با زین ولجام سوار شده

ازنیرها

زن مبارکه عفیفه بنکاح صحیح در آید و اگر بی لجام سوار شده زن بی عصمتی ترویج کند یا مرد
کابین نیابد شود دیدن مادیان سفید دلیل زن صاحب حسب و نسب و سرخ او دلیل زنان با زینت
و مادیان زبون زن بیمار و سیاه زن صاحب ملک و جاه و باشد دیدن مادیان فربه دلیل سال
پر نعمت و لاغر دلیل سال قحط **حِدَاَة** قلیواج و بشیرازی گورکور و بترکی چلاغان نامند
اخس طیور است دو بیضه و گاه سه بیضه نهد و سه جوجه بر آید و پیش از حضانت نماید رنگ وی
سیاه و خاکستری از مرغان شکاری نیست اما بچهای مرغان برباید مگر طیوری که همسایه آشیان وی باشند
ایشان را نیازارد و حق جوار محافظت نماید اگر چه از گرسنگی بمیرد و بچهای ایشان نکو بود و در ظهر آن وجود
نکث نماید ابن وحشیه و ابن زهر پنداشته زعم آنکه عقاب و قلیواج متبدل میشوند عقاب قلیواج
و قلیواج عقاب شود فسبحان القادر علامه شاه گویند او از طیوری که از حضرت سلیمان علیه السلام است
و لهذا الفت و تملک او ممتنع است چه او ملک کسیست که تملک ملک او هیچ احد را بعد از وی
سزاوار نیست لقوله تعالی حکایة عنه رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
و اگر باوی صید کنند ممکن نبوی هر آینه در طیور شکننده تر از وی نبودی و قیمتش از
همه افزون بودی و هر چه رباید از دست کسی رباید و مشکل از جانب چپ آدمی چیزی
برباید و او یکسال نر و یکسال ماده بود و نقشت اعرابی همیشه این بیت میخوانده

ویوم الوشاح من اعاجیب ربنا، علی انه من ظلمة الکفر نجانی یعنی
زود پیدا شدن کردن بند از عجایبات پروردگار ماست چرا مرا از ظلمت کفر نجات داد و چون
سبب ملامت برین بیت از و پرسیدند گفت روزی در عروس حاضر بودم بعد از آنکه عروس
بغسل گاه رفت غسل کند کردن بند خود را بر زمین گذاشتن همانا بوده و ربود قلیواج همان
چنانچه کسی بر و مطلع نشد بعد از فقدان او مرا بدزدی متهم ساختند پس من روی بدرگاه حضرت
قاضی الحاجات آوردم و گفتم اغثنی یا غیاث المستغیثین هنوز این دعا با تمام نرسیده بودم
قلیواج کمر بند را انداخت و زنان که در حرم بودند گفتند ما را حلال کن تورا
بی گناه متهم ساختیم من این بیت در نظم کشیدم و اگر میخوانم تا نعمت منعم حقیقی را فراموش نکنم
و او از جمله فواسق خمسه است که مامور بقتل وی شد و آنها قلیواج و کلاغ ابلق و عقرب و موش
و سگ گزنده است بجهة ضرر اینها حضرت مقدس نبوی محل و محرم را امر بقتل اینها فرموده
و اکل قلیواج حرام است اگر زهره او را در سایه خشک نموده در میان شیشه نقوع کنند هر کرا اجابت نوری
نکند قطره از و در موضع گزیدن چکانند شفا دهد و اگر جانب چپ گزیده در چشم راست
سه میل از و اکتحال نمایند و اگر جانب راست در چشم چپ کشند شفا یابد و اگر زهره او را
خشک و صلایه نموده در موضعی که حیات و عقارب باشد باشند همه حیات بمیرند اگر

خون او را به قلیلی از مشک و گلاب مخلوط ساخته بیاشامند از ضیق النفس نفع
نفع بخشد اگر زند او را در خانه آویزند مار و عقرب بداخل آنخانه نشود تعبیر دیدن او
در خواب دلیل حرب و قطاع الطریق یا زن زانیه باشد و بسیار شد دلیل مقاتله با کسی باشد
که حرفش حلال باشد در حل و حرم و بعضی گویند دیدن او دلیل پادشاهی که نام او مشهور باشد
اگر بیند که او را در خواب گرفت حق سبحانه و تعالی او را فرزندی کرامت کند که قبل از بلوغ پادشاه
شود و اگر به بیرد آن فرزند بمیرد حربا آفتاب پرست او را جمل الیهود گویند جانوریست که با
آفتاب میگردد و روی از وی نگرداند ابرها هیئه ماهی کوچک سرش چون سر گوساله مثل کرباسو چهار
پای دارد مانند شتر کوهان دارد و دهان او دراز در حلق سحیب صاحب عجایب المخلوقات آورده
که حق سبحانه و تعالی او را بر صورت عجیب آفریده چشمهای او میگردد بهر جانب که در وسید باید لکه بدنش
بگردد و با حرکت نماید گویا که خاموش است و در هر درختی که باشد متلون بلون آن درخت گردد
و دهان او بدرازی سه گز باشد و چون بعضی از حیوانات مثل مگس و غیره او را بینند زبان بیرون آورد
و او را چون برق بیاید و دهان بزغوی در کام کشد و گویند چون جانوری ببیند که ازو ترسد
بشکلی متشکل شود که آن حیوان از وی گریزد و هر ساعت برنگ دیگر شود و لهذا همه حیوانات ازو
از زینت کسی که بر یکحال قرار نگیرد گویند مثل حربا متلون است و او ماده که جوجه است خاکستری

تنگ است و هر چند بزرگ شود درنگش صاف شود و چون آفتاب طلوع کند رو بطرف او کند و متوجه
آفتاب است و تا وقتی آفتاب بنصف النهار رسد پس بر سر درختی یا بلندی بر آید چه در آن وقت
که آفتاب بسمت الرأس رسیده آفتاب برابر او ببیند مثل جنون علتی عارض وی شود و همیشه طالب وی
تا رو بطرف مغرب آورد و غروب کند و چون آفتاب غروب کند و قرص وی از نظرش غایب شود
تا صبح طلب معیشت کند اکلش حرام چه از حشرات السموم است خون او اگر طلا کنند بر چشمی که موی زاید دارد
بعد از آنکه موی او را بر آورند دیگر موی بیرون نیارد اکتحال زهره او مزیل غشاوه چشم است
اگر بیه او را بر پاره آهن گداخته در آتش سوزانند و با خون او اندک آب مخلوط ساخته و چون
و بیه تازه بر رو بریزند و بر جراحات سرطان کنند در بار اول شفا دهد گوشت و بیضه وی
سم قاتل بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل وزیر یا خلیفه که از پادشاه جدا نشود چه او
همیشه با آفتاب است و باشد که دلیل رسیدن رائی باشد بخدمت پادشاه یا حصول فتنه در دین
و مذهب یا دلیل زن آتش پرست یا دلیل جنگ و کریه بر هیئت حمار خر و بز را اشک نامند
چهار ماه او گویند که در جنس حیوانات هیچ حیوانی نباشد که با غیر جنس خود جمع آید و بار گیرد مگر او
و چون سی ماه از تولد او گذشته بود بر حیوانات جهد کند نوع از وی قابل احبال و القاح است و نوع دیگر
از وی که در دیدن بر اسب یا گو سبقت گیرد و از عادات او است چون استشمام شیر نماید از شده

اف

خوف مضطرب گشته خود را بر بالای او اندازد و او را هرچند که مرتبه رفته باشد بخاطر وی نیاید و موصوف است
بحدت سمع و شنوای طوایف انام را در مدح و ذم او اقوال متباینه است جمعی رکوب او را
بر اسب بر اختیار نمایند و گویند او حیوانیست مشقت کند و بار برد مسکین خر اگرچه با تمیز است
چون بار بر گشت عزیز است و دیگر آنکه خرج اندک بر دو کار بسیار کند و سواری او تکبر را بر طرف کند
و حضرت مقدس نبوی او را بسیار سوار میشده و زود از او فرود آمد و در قرب خود آن را چرانیدند
و بعضی دیگر در مذمت او گویند که حق سبحانه و تعالی انکر اصوات را تشبیه بصوت او کرده چنانکه فرموده
ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و از جمله آداب آنکه در مجلس نام او نبرند
بلکه از و بدراز گوش تعبیر کنند و عرب در امثال کلمات خود گویند الحمار شنار
والعیر عار یعنی سواری خر عیب است و سواری خر ماده عار و دیگر آنکه داود چه بمهر نهان
داده شود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده هرگاه آواز حمار شنوید اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم گویید جهت آنکه او شیطان می بیند در باب حمار نقول بسیار وارد است اما نقل غریبی
باندک مناسبتی که بذکر حمار در وی است مذکور میکنیم و آن آنست که روایت کرده اند
از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که در بنی اسرائیل
مرد ساده دل صاف عقیده بود زنی داشت اجمل زنان آن زمانه بود آنمرد از عابدان

در محافظت وی داشت هر نوبت که بیرون رفتی در خانه مقفل ساختی بمقتضای الانسان حریص
علی ما منع زن جوان چون خود را محبوس دید از دیوار و روزن خانه تماشای مردم گذر
مینمود روزی نظرش بر جوانی نیکو شمایل که موافق طبعش آمد واقع شد شیفته و واله او گردید
او را طلبید و اظهار اشتیاق ملاقات وی نمود چون جوان را نیز نظر بروی افتاده صید
دام وی شد عاقبت بعد از تامل درین کار کلیدی موافق قفل نمود هر وقت جوان بیامدی کشاد
کار خود را اگر در بسته یافتی و در سوراخ گشودی و مراد خود از آن زن و زن از وی حاصل کردی و مدتها
با آن زن بدین طریقه صحبت داشتی تا هیچ یک خود را از آن امر شنیع باز نداشتند روزی شوهر وی
بیامد و گفت ای زن هیچ میدانی که من ترا اگر خواستم و ترا بغایت دوست میداشتم و هیچ نوع
غبار ملال از تو بر خاطرم ننشست اما چند وقت است که دغدغه از تو در خاطرم و وسوسه از
جانب تو در دلم بهم رسیده بر تو ایمن نیستم میخواهم که قسم خوری و مرا ایمن کنی از آنکه تو غیر من
مرد دیگر را نمی شناسی و جماعه بنی اسرائیل را کوهی بود که معظم ایشان بود و آن کوه در خارج شهر
در پایان او و شهر نهری جاری میشد و داب ایشان بود که مدعی و مدعا علیه نزد آن کوه میرفتند
منکر قسم یاد مینمود اگر دروغ قسم یاد کردی هلاک شدی و اگر راست گفتی نجات یافتی و آسیبی
بدو نرسیدی زن گفت ای مرد بعد از آنکه من قسم خورم تو خوشنود میشوی و خاطر تو از طرف من

اطمینان

اطمینان بهم میرسانید گفت آری زن گفت هر وقت خواهی قسم خورم چون شوهر بجهة مهمی بیرون رفت
در بیت جوان شاهد باز بیامد و در بگشود و نزد زن آمد زن گفت ای جوان شوهرم
میخواهد که مرا در دامن این کوه برد و قسم دهد و من قسم خورم که دست غیری بمن نرسیده و اگر
من بدروغ قسم خورم هلاک شوم و اگر نخورم شوهر را بر من اعتماد نماند و نه وی را پایه اعتبار رسوا
کنم جوان از استماع این کلمات متحیر و مبهوت بماند بپرسید پس چه خواهی کرد زن گفت مرا
حیله بخاطر رسیده گفت بگو زن گفت باید که تو علی الصباح لباس مکاریان بپوشی و دراز گوشی
با خود بکنار آن نهر که خارج شهر است حاضر کنی تا چون ما آنجا رسیم او را از تو کرایه کنیم و تو بشتاب و مرا
بردار و بر دراز گوش کن تا من در قسم خود راست گو باشم که غیر تو و این مکاری دست کسی بمن
نرسیده جوان گفت حبا و کرامتا چه نیکو گفتی هرگز فکر من بدین نرسید پس جوان بیرون رفت
و در مقفل ساخت و شوهر زن بیامد در بگشود و بخانه آمد چون صبح شد زن گفت برخیز تا به جانب
کوه رویم و قسم یاد نمایی زن گفت من طاقت پیاده رفتن ندارم گفت برخیز و بهانه میار
اگر چنانچه اتفاق افتد دراز گوشی بجهة تو کرایه کنم پس زن برخاست و لباس خود را نیز تمام بپوشید
برفاقت شوهر از شهر بیرون آمدند زن جوان را دید که لباس مکاریان پوشیده و دراز گوشی
در دست انتظار می کشد فریاد کرد که ای مکاری این دراز گوش را تا دامن این کوه نیم درهم کرایه

راضی می‌شوی گفت آری پس جمیع آن پیش آمد زن سله برداشت و بر بالای دراز گوش گذاشت

بر نشستند تا دامن کوه رسیدند زن گفت ای مکاری پیاده مرا فرود آر قبل از آنکه جوان رسد

آن زن خود را از بالای دراز گوش بر زمین افکند عورت وی مکشوف گشت نظر جوان بروی

افتاد زن جوان را دشنام داد و جوان گفت والله من تقدیر کیا هر گناه ندارم زن بر جای نشست

و در دامن کوه بایستاد و دست بطرف کوه دراز کرد و بشوهر خطاب کرد و گفت بشنو قسم یاد نمود

و گفت ای شوهر سوی دست تو و نظر تو و این مکاری دست و نظر کسی بمن نرسید از مکر این حیل

شدید الحیل جبل در اضطراب آمد کوه با آن شکوه از هم فرو ریخت بنو اسرائیل از مشاهده این حال

انکار بلیغ نمودند و از اینست که حق سبحانه وتعالی مکر زنان را عظیم و مکر شیطان را ضعیف شمرده چنانکه

فرموده ان کیدکن عظیم در باره مکر شیطان فرموده ان کید الشیطان کان ضعیفا

و از جمله خواص حمار آنکه هر که از جگر یخ گوشت او در شراب یا غیر او داخل کرده بکسی نوشانند

آن شخص بخواب رود و بیهوش شود و عقل وی زایل گردد و هر که در وقت جستن نر او بر ماده از دم

نر موی کشیده بر ران خود بندد قوة باه و نعوظ زیاده کند و اگر بر سنگ بر دم او بندند یا مقعد او بسد

بروغن چرب کنند فریاد نکند بعضی از اطبا گفته‌اند هر که گوشت حمار اهلی مطبوخ نموده در آب

او نشیند کسی که مرض کزاز داشته زایل شود و کزاز مرضیست که از شده برودت سرما بهم رسد

الحمر

انکشت از سم او سازند و مصروع در انکشت کند شفا یابد اگر سرگین اورا با سرگین اسب مخلوط ساخته

بر خون روان از عضو آید بپاشند باز دارد و اگر بسوزانند و بپاشند بهتر بود اگر پوست پیشانی

اورا بر کودکان آویزند از فزع و خوف ایمن شوند و نیز اگر سرکه بر سرگین او بپاشند و در بینی مسعوط

نمایند رعاف را باز دارد و اگر عقرب گزیده را از گونه بر وی سوار شود چنانچه روی او بطرف دم او باشد

صحت یابد و باشد که در گوش در آنوقت فریاد کند از آنکه وجع برود و نیز اگر در گوش او

بگوید که در فلان موضع مرا عقرب گزید درد از وی برود اما اول اسرعت و اگر ساق اورا با روغن

زیت مخلوط ساخته بر سر طلا کنند نعوظ کند فریاد او سگ را مضر باشد و باشد که از دیو مقعد

فریاد کند اگر کسی جگر او بریان کند و بخورد و در سرکه نشیند صرع دفع کند تعبیر دیدن او در خواب

دلیل جد و سعی انسان و دلیل فرزند و خبر و سفر یا عالم بی عمل بود لقوله تعالی کمثل الحمار

یحمل اسفارا و باشد که دلیل معیشت بود لقوله تعالی و انظر الی حمارک الآیه

دیدن حمار عزیز نشان بزرگی و علامه نجات بود و رجوع بمنصب سواری او در خواب

دلیل رسیدن بمال و زینت و اولاد بود لقوله تعالی والخیل والبغال والحمیر

لترکبوها و نیز دلیل نجات از غم و دیدن صوت حمار دلیل فقر او بود اگر ببیند که او را

بقصد خوردن ذبح نمود و سعتی در روزی وی بهم رسد اگر قصد اکل نداشت و ذبح نمود مال و معاش او

ضایع شود و اگر بیند که از پشت او بزیر آمد قصد سواری نمود نتوانست یا بیع کند دلالت بر فقر کند
اگر بیند که دم حمارش دراز و پرموی شده عمر و دولت و مال و جاه وی زیاد شود حمار
زین کرده دلیل فرزند و عزت است حمار فربه مال بسیار است اگر بیند که حماری از آسمان
فرود آمد و با رای او دخول کرد مال بسیار یابد بتخصیص اگر مالک او بود و حمار سیاه باشد
حمار مصری وکیلست و حمار ماده زن صاحب معیشت کثیر الخیر و صاحب نسل اگر حمار ماده بیند
و کره از عقب وی آید دلیلست که زن بخواهد و فرزندی همراه آورد و اگر بیند که حمار
راه نمیرود مگر بتازیانه دلیل است که مال بدو نرسد مگر بدعا **حمار وحشی** خرکوهی و بترکی داغ
اشکی که او را افرا و عیر گویند در باب فا و عین بیاید بغایت شدید الغیرتست و لهذا از مادهای او
همیشه محموم بود و چون ماده او نر زاید اگر نر باشد نر او خصیتین خرکره بدندان گیرد پس ماده او
حیله کند در گریختن تا بسلامت بماند و بسیار باشد که ماده او خرکره بشکند تا نرود و همیشه او را شیر دهد
تا بزرگ شود و از پدرش بسلامت بماند و سیصد سال یا بیشتر عمر کند ابن خلکان آورده که بعضی از لشکریان
در قریه جزیره از قرای شام فرود آمدند و حمار وحشی را شکار نمودند بعضی از آنها را
ذبح و طبخ نموده یکروز تا شب آتش کامل در زیر برافروختند پخته نشد پس بعضی برخواستند سر او
برکه نهادند در پشت گوش او حبری بخط کوفی نوشته دیدند که بهرام گور و موضع علامت سیاه

شده بود چون بهرام گور از ملوک فرس قبل از بعثت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بر ما آل [illegible] بود
و عادت او آن بود چون شکار میکرد بنام خود گوش او را داغ می‌کرد و در زمان نبی محمد و خدای
عالمیت در آن خر وحشی چه مقدار عمر کرده باشد گویند نگاه کردن به چشم حمار وحشی باعث دوام صحت
چشم و مانع نزول آب است از چشم اکتحال زهره او تحدید بصر نماید خوردن گوشت فربه او مرض
مفاصل را نفع کند و گوشت او دیر نافع است انثیین طلا به او ازاله کلف کند اکل زهره او دفع
بول در فراش نماید اگر مغز ساق او را با روغن زیت مخلوط ساخته بر بهق طلا نمایند زایل کند تعبیر
دیدن او در خواب دلیل زن و فرزند و جفاکار صاحب قوت و اگر از اهل بادیه بود رکوب او
دلیل عصیان و نافرمانی افتادن از پشت او دلیل وقوع در معصیت است نوشیدن شیر او
دلیل عبادت و دینداریست مالک شدن او یا عضوی از او دلیل رسیدن غنیمت و مال و وحشت از او
دلیل شر و ضرر و انس بوی دلیل نفع حمار قبان بفارسی پشته گر گویند جانوریست شکم بار کمرنگ
شبیه به مدور است که یکسری بر پشت بسته بقدر دیناری و سیاهی او از جعل کمتر است
و از او کوچکتر در مواضع نم بهم رسد و پشت پای دارد در منازل و شور زمینها الفت گیرد در مثل
گویند فلان اذل من حمار قبان اکل او حرمت اکراه او در شراب بیاشامند
از جهت عسر البول و یرقان نافع است و بعضی گویند اگر او را در کوی بخیه بر صاحب تب ربع

مثلث آویزند بالکلیه تب وی مفارقت کند **جِرذَون** بذال معجمه سوسمار نر بعضی گویند جانوریست شبیه بآن و الجرذات السمومیت در جاهای معمور غیر مسکونه میباشد کف او شبیه بکف انسان است بانگشتان و بندهای انگشت و پوستش سیاه میباشد بخلاف حلباسه حرباضی دارد و اکلش حرام عقرب را بکشد ارسطو گفته اگر پیه او را بر بدن مالد و خود را بر نهنگ زند ضرر نرساند و چون بوی او بشنود بترسد و بگریزد طلا سوخته پیه او الم ضرب و قطع را محسوس نکند اگرچه میان سر او جدا کنند تاب آورد و عیاران چنین کنند و بر الم ضرب و قطع ثبات ورزند که داشتن پیه او میان در گوی سیاه باخود مزیل تب ربع است **تعبیر** دیدن او در خواب طمع و حرص است در کسب و اتلاف مزاج و غفلت و فراموشی است **حِصان** اسب جهت نگاهداشتن منی خود از غیر مادیان اصیل حصان نامند **حِضب** بضاد معجمه مار نر درشت بعضی مار باریک و بعضی مار سفید را گویند **حِسل** بچه سوسمار وقتی که از بیضه برآید

فصل سیوم در حاء مضمومه

حُباری جزو پرنده ایست دغدری و جثه او مانند مرغ است دراز گردن اندک طولی در منقار دارد و کشتی نکند در بصره بسیار میباشد و اگر صید مردم انجا نکند در حوصله او دانه یابند که از درخت اگر گوشت بط است چون چرغ خواهد او را صید کند سرگین بر او اندازد پرش کنده شود و لهذا اعراب گویند سَلاحُه سِلاحُه یعنی سلاح او سرگین اوست طیور جوارح صید او نتوانند نمود و او صید ایشان کند اکلش حلال چه از طیبات است

در بعض تفاسیر مذکور است که او از لاغری بسبب گناهان بنی آدم بمیرد یعنی هرگاه گناهان
ایشان بسیار شود بار آن کم باشد چه باقدار اقطار امطار حبوب بطیور رسد و بیشتر از همه طیور
حیله در تحصیل روزی نماید و مع هذا از جوع بمیرد فسبحان القادر بما یشاء بچه او را نهار و جوجه
مرغ خانگی را لیل هامند شاعر گفته ونهاراً رأیت منتصف اللیل ولیلاً رأیت
نصف النهار یعنی چُباری در نصف شب و جوجه مرغ خانگی در نصف روز دیدم اکل گوشت او
جهة تسکین بادها نافع است لیکن مضر قولنج و مفاصل است مصلح او دارچینی و زیت و سرکه است
خوبوان گوشت او مولد خون بلغمی موافق امزجه باشد است تخصیص در زمستان و بلاد سرد
و بعض گفته اند گوشت او نباید خورد چه غلیظ و دیر هضم است بهتر آنست که بعد از ذبح گوشت او
ده روز نگهدارند و بعد از ان طبخ نمایند در سینه و رانهای او سیر و فلفل و ادویه حاره
کنند و واجب است که بعد از اکل او حلوا خورند صاحب عجایب المخلوقات آورده در حوصله او
سنگی یافت شود اگر کسی با خود دارد محتلم نشود و رعاف در ساعت قطع کند و شکم
به بندد و ماداکه با اوست اگر دل او را بر کسی ببندند خواب بسیار کند خوابش کم شود
ارسطاطالیس در صفت بیضه او گفته که آنچه از وی بهم رسد موی سیاه کند و نکسال نرهد و آنچه
از ماده بهم رسد سیاه نکند طریق معرفت این دو نوع آنست که رشته در سوزان کنند و در

و در بیضه در آرند اگر رشته سیاه شد بیضه نر است فی الامام اگر پوست سنگدان او
خشک نموده با اندک نمک اندرانی صلایه کرده واکتحال نمایند در ابتدا نزول آب را اگر چشم نافع بود
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد جوانمرد زحل اندکی و خرج بسیار داشته باشد کثیر الاکل و ربیع
وقتی در شب و روز از مشقت خالی نبود خرقوص بصاد و سین مهمله آمده جانوریست بسرخی و
و زبوری زند غالب رنگ او سیاه است باشد و بال زبور بر او و بپرد زمخشری گفته او
جانوریست بزرگتر از کیک گزیدن او بدتر از گزیدن سگ است بفرج زنان عادت نموده
چنانکه مورچه بفرج مرد آمده بال بطریق مورچه بیرون آید و بعضی گویند بعینه برغوث است یعنی کیک
دیگری گفته جانوریست جزع آورد در بطریق زنبور صاحب نیش و گزنده است مثل سرتازیانه و لهذا
هر کرا بتازیانه زنند گویند او را خرقوص گرفته اکلش حرام است جهة آنکه از حشرات است حوت ماهی
و بترکی بالق گویند خواص و تعبیر وی در سمک باید جست گویند روزی سلیمان علی نبینا و علیه السلام
از حضرت باری التماس نموده یکروز متکفل روزی حیوانات شود پس از آن طویل طعام کثیر جمع نمود
خداوند عالم از دریا ماهی فرستاده همه آنها را یک لقمه نمود پس زیاده طلب نمود آنحضرت گفت
دیگر چیزی نزد من باقی نماند پرسید هر روز این مقدار طعام میخوری گفت امروز ثلث روزی
خود خوردم گرسنه ماندم کاش مرا ضیافت نکردی امروز حق تعالی مرا روزی نداد مگر آنچه تو ضیافت

نمایی

نمایی صدق الله وما من دابة في الأرض إلا على الله رزقها **حوت الحيض**
حیوان بزرگیست در دریا که کشتی باز دارد و چون اهل کشتی بر هلاکت مشرف شوند البته حیض
نزد او اندازند گریزان شود و لهذا او را حوت الحیض نامند و او فاطوس است که دریاب
فایابد و چون زن حایض در کشتی باشد تو آن کشتی نیابد بعضی خون او را پاک دانند جهة آنکه
چون خشک شود سفید گردد بخلاف خونهای دیگر که سیاه شوند اگر خشک او صلایه نموده بر خون روان پاشند
باز دارد و اگر بر جراحت نهند گوشت آورد اگر چه جراحت عظیم بود و این نیز مجربست گوشت میان
پشت او را اگر کسی بخاید تهییج باه و نعوظ کند **تعبیر** دیدن خون حیض در خواب دلیل نکاح
حرام و گفتن دروغ بود اگر خود را حایض بیند کار حرامی کند اگر زن بیند کارش بد شود
پس اگر غسل کند غم وی زایل شود اگر زن خود را حایض بیند خون او قطع نشود دلیل کند
گناه اوست و توبه نمیکند بر توبه خود نمی ایستد و اگر مرد زن حایض بیند کارش و استه
زن گرفته **حوت موسی و یوشع** ابو حامد اندلسی گفته که ماهی دیدم بقرب شهر سبتیه از
نسل ماهی که موسی و یوشع علیهم السلام از وی تناول نموده بودند که چون ایشان نصف او
بطول خورده بودند و نصف دیگر که چون یوشع علیه السلام وضو ساخته بود از آب وضوی
وی بر وی چکید بامر الله زنده شد از میان سفره بمیان دریا جست و برفت و او ماهیست طولش

بیشتر از صد ذرع شد عجبست قریب بسه شبر عرضش یک شبر یک پهلوی او خار و استخوانست و پوست نازک
بر جانب او کشیده شد او را انگشتم و نصف سر با شد بهر حال او را بینند چون این مقدار در روشنائی نماید
گمان برد که مرده است و نصف دیگر صحیح او را مبارک شمرند و با ماکیان بعیده هدیه برند
و این محلی که ماهی زنده شد مجمع البحرین است در دریای فارس و روم بهم رسند و بعضی گویند دریای اردن
و قلزم است و بعضی دیگر گویند دریای مغرب و افریقست و حکمت در جمع شدن موسی و خضر علیهم السلام
در مجمع البحرین اجتماع بحر علم ظاهر و باطن است یعنی علم شریعت و حقیقت والله اعلم اُمُّ حُبَین
مثل ابن عرس جانوریست که راسو و سام ابرص گویند یعنی حلباسه است و بخلقت حربا است سوای
سینه او و بعضی گویند که ماده حربا است و این حیوانیست بقدر کف دست شبیه سوسمار سر او
پهن ابو نا دکفه او را چهار دست و پا است بقدر برق آیا چون خواهند که صید وی کنند
این افسون بخوانند اُمُّ حُبَینٍ اُنشُر بُردیکی ، اِنَّ الاَمیرَ ناظِرٌ اِلیکی ،
وضارب بسوطه جنبیک پس او را میرانند تا بروی مجر طار شود و بهره پای راست
بالیده و هر بال او که خاکستری رنگ است میگسترد و چون صیاد او را بیند مضطرب شده بود بال
دیگر از تحت هر بال اول میگسترد که زیباتر از هر بال اول بود بعضی از آن بغایت سرخ و بعضی زرد
در کمال نزاکت چون صیاد او را بدین حال بیند بر حال خود واگذارد گویند این صفات

ام

ام عفونیف است که در باب عین بیاید بر اصحّ اکلش حرام و بعض از عامّه حلال میدانند حُباب

اسم مار و شیطان و لهذا حضرت مقدّس نبوی یکی از انصار را که مسمّی بحباب بود تغییر داده

عبد الله نام نهاد حُباحِب بروزن هداهد ولد الزّنا و او حیوانیست مثل مگس که بال دارد

و در شب روشن میشود گویا آتش برافروخته است و نیز اسم مرد بخیل است که یا او را نار ضعیف است

که از ترس مهمانش روشن میشود حُرجُج بضم راء مهمله و جیم جانوریست چون بچّه او و بعضی گفته اند

چون را از جمله مرغابیست حُسّاس نوعی از ماهی کوچک حُمّرَه بتشدید میم و بعضی بتخفیف نیز

خوانده اند حُمَره سرخه سر نوعی از گنجشک ترکان سرچه نامند اکلش حلال خُنظُب بنون

و ظاء معجمه ملخ نر بعضی گفته اند که جعل است و دیگری گفته که مرکّب از روباه و گربه وحشیه حُوار

بچّه شتر تا محلّی که از شیر جدا شود و بعد از آن فصیل خوانند حُلّان بتشدید لام نر غاله که در

شکم مادر یافت شود اصمعی گفته که حُلّام و حُلّان بمیم و نون گوسفندان ریزه را گویند حُوش

چهارپای وحشی و ابل حوشیّه منسوب به وحش است و مذکر جنّ نیز حوش گویند حُوت بروزن

شفود مار نر اُم حُمارِس ابن کثیر گفته که مرغ خانگی را گویند باب هفتم در خاء معجمه مشتمل بر سه فصل

فصل اوّل در خاء مفتوحه خازباز و خزباز اسم مگس که دو اسم اند یکی کرده اند جایز است

که از خز الذباب باشد هر گاه بمعنی کثرة الصوت دانیم ابو سعید گفته که گربه است میدانی گفته

مکسیست و چون در بهار طیران نماید دلیل گرمی زمانه سال باشد **خبهقی** بچه پلنگ که مادرش
گرگ باشد و کنیت معمر از بنی تمیم **خشنق** ارسطاطالیس گفته مرغ بزرگیست در بلاد
چین و بابل و ترک پیدا شود کسی او را زنده ندیده چه هیچکس قدرت بر گرفتن او ندارد و از
نشان او است چون رایحه زهر بشنود او در ساعت خیره شود و عرق کند و پای حس شود بعضی گویند
در مواضعی که صیف و شتا باشد پیدا شود و در مواضعی که صیف و شتا او نمودن نکند پیدا است
و چندان اختلاف ندارد و منحیا شوند زهر بستاند در ساعت او بریزند و چون سم کند خیره گشته بیفتد
و بمیرد جثه او را فر کنند و از استخوان او ظرفها سازند استخوان او چون رایحه سم شنود
عرق کند مغز استخوان او سم هر حیوانی بود و مار از وی گریزان بود و هیچ وقت مار را نیابد
خطاف پرستوک و ترکی قرلانغوچ گویند عرب بازوار الهند نیز نامند مرغ بعید قطع کند
تا خود را بجوار مردم رساند و در خانهای معمور از گل تازه بقدر آنچه بچهای وی کفاف
باشد آشیان سازد و در جاهای بلند که از خطر و جهت زهی دادند و نظر با توالی که در
دست مردم است عصفور الجنه نامند یعنی گنجشک بهشت و بدین جهت او را دوست دارند چه او
باگل کنگ و پشه اکتفا نماید و بیشتر آن از هوا برباید و لهذا او را خطاف نامند یعنی رباینده
و از عجایب کار او آنکه چشم او از محل خود در آید باز بجای خود برگردد و هیچکس ندیده او بر چیزی

بنشیند

بالیند و بخوابد و یا آنکه با ماده خود جمع شود خفاش یعنی شب پره دشمن اوست بدین سبب
چون بچه بیرون آید چند شاخ از کرفس در آشیان خود نهد تا بچهای او نترساند و چون از
گل آشیان سازد گاه داخل خانه کند و اگر گل نیابد خود را در آب اندازد پس در بیرون آن ریزد
و محل خود پاک نهاده باشد و چون بچه او بزرگ شود اصحاب یرقان او را بزعفران زنده بماند
پس چون بچه خود را زرد بیند گمان برد که از شده حرارت چنین شده برود و از زمین هند
سنگ یرقان بیاورد و بر آشیان اندازد و او سنگی است که در و خطوط است و بنیه و از
آب و بیاشامد بامر الله تعالی شفا یابد قشیری در آخر رساله خود در باب محبت آورده که خطاف
بر خطافه مراوده نمود و او امتناع نمود خطاف گفت سخن مرا قبول نمیکنی اگر خواهم قبه سلیمان
در هم نوردم باد این مکالمه بسمع سلیمان علیه السلام رسانید آنحضرت او را طلب فرمود گفت
چه چیز ترا باعث شده که چنین گفتی گفت یا نبی الله عشاق را باقوال ایشان مواخذه نمایند
فرمود راست گفتی ثعلبی و غیره در تفسیر سوره نمل آورده که چون آدم صفی علیه السلام از بهشت
بیرون آمد از تنهایی شکایت نمود حق سبحانه و تعالی خطاف را بمؤانست وی فرستاد و برو لازم
ساخته که در بیوت آشیان سازد و از بنی آدم مفارقت نکند و با او چهار آیه از کتاب خدای

بود و آن آیه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا

من خشية الله تا آخر سوره حشر او از خود در انتخابات کلمات العزیز الحکیم مترنم و ممتد میباشد

و او چند نوع است یکی آنکه در سواحل بحار اشمال میباشد و در حبشه از این نوع ابابیل کوچکتر اند

خاکستری رنگ باشند و آنرا پرستو نوا خوانند در سایر بلاد نوع دیگر سبز رنگ است بر پشتش بعضی علامت

سرخ هست که جگر از دره و مستی مشابه است در باب یاد گذشت اهل مصر از جهت سبزی او خضرا نامند و حجاز

و مکس و پروانه چند بر چیند و بکوه نوع دیگر است بالهای دراز دارد و در کوهها مأوی گیرد و نحو نبود

و این نوع نیز مسمی به پرستو کنند در مسجد الحرام بسیار آشیانه کند در سقف و در باب شبیه بعضی گمان برده اند

که مراد این ابابیل است که حق سبحانه و تعالی اصحاب فیل را باو عذاب نمود اکل جمیع انواع او حرام است

چه حضرت مقدس نبوی از قتل او نهی فرموده بتخصیص آنهایی که در خانهها جای گیرند عبدالله بن عمر

از حضرت پیغمبر حدیثی نقل کرده که مکشید برق را بدرستی آواز او تسبیح است و مکشید خطاف را

چرا که در حینی که بیت المقدس خراب کردند گفت بار خدایا مرا بر دریا مسلط کن تا ایشان را

بدریا غرق کنم از جمله خواص او آنکه اگر چشم او را بر کوی بسته بر تختی نهند هر که بروی بخوابد

خوابش نبرد اگر خشک کوفته بید و بروغن خوشبوی مطیب سازند بهر زنی که بنوشانند

محبت پیدا گردد و اگر بروغن زیتی مخلوط ساخته در وقت زادن ناف زن را باو مسح

نمایند نفع عظیم بخشد خون دل او بعد از آنکه خشک کوفته بید تهییج باه کند اگر بر زنی از

خون او

خون او نوشانند بشیر طرح ندانند شهوتش تسکین یابد و اگر بر سر صداع طلا نمایند درد ساکن شود

هرگاه که از اختلاط حادث شده باشد و اشامیدن زهره او موی را سیاه کند اما چنان خود

ببیندازند تا دندانهای وی کبود تا سیاه نکند خوردن گوشت او بخوابه آرد و در سر بعضی از انها سنگ

ریزه هاست و چون یافت شود هر که با خود دارد از شر و محفوظ ماند و نیز هر که را حاجتی

روا گردد و تا مسئول او بنمایند اسکندر فرموده چون بچه نخستین وی بگیرند وقتی که قمر

زاید النور باشد شکم وی بشکافند دو سنگ در وی یابند یکی سفید که اگر بر مصروع یا معقود آویزند

شفا یابد دیگری سرخ که اگر بر عسر البول آویزند نجات یابد و باشد که این دو سنگ یکی طولانی

و یکی مجتمع مدور اگر این دو سنگ بر پوست گوساله گذاشته بر صاحب وسواس آویزند

شفا یابد و این دو سنگ در بچه خطاف که آشیانه او در ناحیه مشرق از خانه او بیابند

و در بادی یابند اگر گل آشیانه او را با آب ممزوج ساخته بنوشند ادرار بول نماید تنبیه

ابو حامد اندلسی گفته که خطاف بفتح خا ماهیست در دریای سبتیه باشد که او را دو بال

سیاه بر پشت است از آب بر آید در هوا بپرد و باز بدریا عود کند خُنفُسا برکین آن

و بزرگه از آن قوتوی مانند جانوریست سیاه از جعل کوچکتر شش طولانی بود بنیاد او عفونت

صد قسم و جستیست و لهذا اهل مدینه شریفه او را جاریة العقرب خوانند یعنی کنیز عقرب

واین چند نوعست یکی جعل و دیگر حمار قبان و دیگر خنفسا و این هر سه گذشت و دیگر خنفسا

و مشهور بگنده فسوه است و لهذا اورا فسفسو نامند عربان گویند الخنفساء اذا تحرکت

فست یعنی تا جنبید این بوی بد از وی ظاهر شد صاحب عجایب المخلوقات آورده که شخصی را

بعد از تکلم بدین کلام با انجام حق سبحانه و تعالی اورا بجراحتی در ریش مبتلا کرده جمیع اطبا از معالجه

او عاجز آمدند پس آنمرد در بیرون دروازه شهر مقام گرفته روزی طبیبی بر او گذشت آنمرد گفت

طبیبی نزد من آرید که ببیند او چه علاج خواهد نمود تو را و حال آنکه اطبا حاذق از معالجه تو عاجز آمدند

گفت البته بیارید او را پس چون حاضر شد جراحتش نمودند خنفسا طلبید حاضران خنده کردند

مرد علیل را بخاطر رسید که روزی استهزا بر خلقت خنفسا نموده بود گفت حاضر سازید آنچه خواهد

این مرد را صاحب بصیره می بینم پس خنفسا حاضر ساختند او را سوخته خاکسترش بر آن جراحت

پاشید بامر الله تعالی در حال شفا یافت پس آنمرد گفت که خدای تبارک و تعالی خواست که بمن بشناساند

که اخس مخلوقات اخس و اعز ادویه است انگشت جهة استجابتش حرکم اگر سرهای خنافس را در برج

کبوتر گذارند کبوتر بسیار جمع شود و اکتحال بر طوبتی که در جوف اوست تحدید نظر و جلاء بصر نماید

و پرده چشم را زایل کند و بیاضی چشم و سبل را نفع عظیم بخشد و اگر در موضعی برگ خیار بخور

کنند خنافس گریزان شوند و اگر یکی از آنها را بر گزیدگی عقرب گذارند شفا دهد و اگر

بی‌خبر او را نخورد و مطلع نشود تا بجوف او رسد در حال بمیرد تعبیر دیدن او در خواب

دلیل موت زن صاحب نفاس است و اگر رائی مرد بود خدمت اشرار کند و باشد دلیل

دشمن بود خیل اسب و استر که آن را نامند و عرب آن را در مسابقه و گرو بندی قاعده ایست که ده

اسب است بترتیب هر کدام را نامی مناسب کرده اند و در دوانیدن گرو بندند و نامهای آنها را ابو نصر

فراهی در رحمت آورده ، ده اسپند در تاختن هر یکی را بترتیب نامیست روشن نه مشکل ، مجلی مصلی

مسلی و تالیا ، چه مرتاح و عاطف حظی و مؤمل ، لطیم و سکیت ارب حاجت عرق خوی

فؤاد است قلب و جنان و خشادل ، و بعضی دری دیگر بر والحاق نموده اند چنانکه گفته اند

برین ده دری دیگر الحاق رفته ، یکی هست قاشور دیگر فسکل ، گویند اول کسی که بر اسب سوار شد

حضرت اسمعیل علیه السلام بوده چه تا آن زمان اسبان وحشی بودند کسی بر آنها نمیتوانست

سواری نمود از جمله خواص او آنکه اگر زرنیخ سرخ خورد بمیرد تا خواص او در باب فادر

ذکر فرس باید تعبیر دیدن او در خواب زینت است لقوله تعالی زین للناس

الی قوله والخیل المسومه اگر بیند که اسب در هوا میپرد دلیل فتنه و آشوب بود

اسب شله رو دلیل نزدیکی اجل است خاطف خلّه مرغیست از جنس گنجشک او را از فراف

نامند در باب باید چون سایه خود در آب بیند میل کند تا بر باید و با او بازی کند

ولهذا خاطف ظله گویند خذریق بدال مهمله و معجمه هر دو آمده عنکبوت است بفارسی کاره تن
و تنند کارو محکم نامند در باب عین در عنکبوت بیاید خرب حباری نر در باب حا گذشت خرشنه
جوهری گفته حرجا نوریست خراطین اساریع است در الف گذشت و اصح شحمة الارض است
چه در شین بیاید خرشقلا نوعی از ماهیست سمک البلطی گویند در حدیث آمده لولا الخرشقلا
لوجدت اوراق الجنة في ماء النيل یعنی اگر خرشقلا نمی بود برگهای بهشت در آب نیل یافت
میشد چه منبع آب او از جنت است و چون او را جثه در آب نیل افتد خرشقلا ربایند خرشنه مرغیست
از کبوتر بزرگتر در باب کاف در کرکر بیاید خشخاش هوام و جانوران زمین بعضی مرغان کوهی را گویند
و بعضی اژدهای بزرگ را و بعضی دیگر مار الجه و مار بیک را گویند و بعضی حرکات ثلثه در خاء اول
او جایز داشته اند خشرم زنبوران لفظ جمع است مفرد از لفظ خود ندارد بلکه در معنی جمع
زنبور است خلفه شتر آبستن در ناقه بیاید خضاری مرغ خالداریست او را اخیل گویند
در باب همزه گذشت خمل نوعی از ماهیست خندع بر وزن و معنی جندب نوعی از ملخ در کتاب
محکم آورده او شب پره است خروف بره را تا شش ماه گویند خیدع و خیطل گربه در دستور
و هر دو بیاید خیعثور گرگ و بعضی گویند غولست در حدیث گرگ عقبه است مراد ازو
شیطان عقبه است یا الخبر لیست بر یکحال نماند و بعضی دیگر گویند جانوریست بر روی آب

مثل رشته یا تار عنکبوت **اَخْیَلُ** مرغ سبزیست بر بال او درخشندگیها هست بمعنی لغو رنگ اوست

و بعضی گویند شقراق است در شین بیاید **خُنْبُوصُ** مرغیست از گنجشک کوچکتر برنگ او **فصل دوم**

در خاء مکسوره خِنْزِیر خوک و بتازی طُنفوز گویند صفات بهایم و سباع هر دو در وی موجود است

از سبعیت دندان گرفتن و ربودن و مردارخواری و درندگی و از بهیمه سم و علف خوردن و در

شهوت بمرتبه حریص است که ماده در چرا باشد و نر در پشت او چند میل راه در چرا باشد و ماده

شش پای نماید کسی که اینمعنی نیافته گمان برد که مگر از جمله حیوانات نوعی هست که شش پای دارد

و باشد که دو نر از و بر سر یک ماده نزاع کنند تا یکی هلاک شود چون وقت هیجان شهوت

خوکان بود سرها به پیش اندازند و دمها بجنبانند و آوازها متغیر سازند و بسا باشد که یک ماده خوک را

از یکمرتبه ده نر بر وی جهد و بیست بچه آرد و نر او چون چهار ماهه شود بر ماده جهد و ماده چون شش ماهه

شود بار گیرد و در بعضی بلاد هفت ماهه یا هشت ماهه شود بار گیرد و بعد از پانزده سال دیگر نزاید

دندان خوک از همه دندانهای سباع و حیوانات تیزتر بود که شمشیر بران و نیزه حدید السنان

ببرد و دو دندان پیش از زبر و زیر چنان دراز شود که بیکدیگر گذرند و از اکل باز ماند و از

جوع بمیرد چون سنگ را بدندان گیرد موی بریزد و بسرعت تمام حیات و عقارب خورد

زهر آنها در وی اثر نکند از روباه ترسناکتر بود چون سه روز گرسنه ماند [illegible]

فربه شود علماء نصاری روم چنین کنند و چون بیمار شود سرطان خورد به شود اگر او را الحکم بر جای

ببندند چون حمار بیرون بول کند خوک بمیرد و چون بچشم او در آید در حال بمیرد و پوست او با گوشت

جسبیده است مثل انسان بخلاف سایر حیوانات وحشیه او اگر اهلی شود قبول تأدیب نکند نفع

کلام ملک علام لحم او حرام لقوله تعالی حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر خون

جگر او اگر گزیدن جانوران نفع بخشد اگر خشک کرده بخورند فالج و قولنج را نافع آید و در ساعت

صحت دهد اگر زهره او در بینی مربوط ریزند از هر جانب سه قطره روان شود گشاده کند و اگر خشک کرده

مردابسته شده

بر بواسیر نهند به کند اگر صاحب فواق سرگین او با خود دارد صحت یابد اگر بیاشامد سنگ مثانه

بشکند و اگر بعسل و سرکه مخلوط ساخته بر سر طلا نمایند جراحات به کند اگر بر بیخ درخت انار سرگین

ریزند مبدل بانار شیرین گردد مالیدن و شامیدن سوخته استخوان او بعد از آنکه صلایه نموده باشند

بواسیر را شفا بود اگر صاحب تب ربع با خود دارد تب زایل شود پاشنه او را اگر سوخته

وصلایه کرده بعسل و سرکه معجون نموده کسی که سپرز دارد بشکم و نفخ معده و رنج را بوزن یک مثقال آشامد

نفع عظیم بخشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل شر و نکبت و افلاس و مال حرام و دیدن او ماده

دلیل زیاده شدن نسل و کثرة آفت رسیدن ضرر از وی دلیل نکبت و ضرر از نصرانی

یا دشمن قوی الصول رنج مصایب جرع لب کند سواری او رسیدن مال و غالب شدن بر دشمن.

بود خوردن گوشت او رسیدن بذلّت و خواری و سستی و مال حرام بود اگر بیند که شیر او
داد او خوشنود گهو و هالک شدن او دلیل غم و اهلی او دلیل ادرار او و اگر مسافر بیند
دلیل باز آمدن سفر او بود چرانیدن او دلیل حکومت بر یهودی و نصاری اگر بیند که زن او
خوک گشت دلیل طلاق اوست چه لحمش بر وی حرمت معوی نیز ابن سیرین آمده گفت در خواب
دیدم که قلادها در گردن خوکان می آویزم گفت البته بنا اهل تعلیم منمایی **خنزیر بحری**
خوک دریایی او را ذلفیر گویند در دال بیاید و ایشان خوک دریایی شناسند **خرنق**
بچه خرگوش و چیزی نرم **خنّوص** بتشدید نون و صاد مهمله بچه خوک **فصل سیوم در خاء**
معجمه **خفّاش** شب پره و پیر گوشه نامند از جهة ضعف بصر در شب طیران نماید بزرگ
او را وطواط و کوچک او را خفاش نامند در روشنی ماه و روز نه بیند قریب غروب
شمس در طیران آید چه در آن وقت نه نور بود نه ظلمت و وقت هیجان پشه است قوت
خود کند و در شب و روز ابر و هوای صاف نه بیند و اعمش ضد او است در روز
بیند و عمش ضعف بصر است بالسیلان اشک و خفاش از جنس طیور نیست چه او را
پستان و هم گوش و دندانها و خصیتین و منقار باشد حیض و طهر بیند مثل آن خنده کند
و مثل چهارپای بول کند و بچه خود شیر دهد او را پر نباشد بعض مفسرین گفته اند که او

چون مصنوع مخلوقست یعنی عیسی علیه السلام لهذا مباین صنعت خالقست از جهة مغلوب

سایر طیور باشد مرغی که گوشت خورد او را بخورد و آنچه گوشت نخورد او را بکشند بدین سبب در

غیر شب او را نتوان دید و وهب گوید تا نظر مردم بر او باشد بپرد و چون از نظر غایب شود

بیفتد تا فعل خالق از فعل مخلوق متمیز شود و تا بدانند قدرت کاملهٔ قادر عزیز را گویند که آن

طلب خفاش از عیسی علیه السلام نموده اند او از اعجب طیور است از گوشت و خون پیدا شده

الطیرانست و پشه و مگس در هم شکند و بخورد و بعضی میوه ها اکل نماید مع هذا بیشتر از حمار وحشی

و کرکس عمر کند ماده او پستان دارد و حیض بیند و بچه کند نرا و کثیر الجماع بود در میان حیوانات سوای او و میمون

و انسان هیچ حیوانی بچه خود را شیر ندهد او و چون بچه خود بردارد در زیر بال نهد او و باشد

که از کمال اشفاق بر دهن خود چسباند و در حین طیران بچه خود را شیر دهد و چون برگ چنار در

بدو خورده برسد و بپرد و اگر او را گویند أَطْرِقْ كَرَا یعنی سر به پیش انداز و فرود آی

بزبان چسبد لهذا او را بحماقت وصف کنند اکلش حرام و قتلش ممنوع چه او نیز مثل ... گرد

در حین تخریب بیت المقدس گفت یا رب مرا بر دریا مسلط کن تا ایشان را غرق کنم از جمله خواص او

آنکه اگر سر او را در میان بالشی گذارند هر که سر بر او نهد نخوابد و اگر در ظرف مس یا آهن طبخ

نموده بروغن زیتی مخلوط سازند و مکرر بنهند تا مهرا شود پس این روغن صاف نموده

الد.

ربو تنگی نفس

بر صاحب نقرس و فالج کهنه و ارتعاش و ورم جبد و ربو بمالند شفا یابد و این بتجربه رسیده
در هر خانه چراو را بگیرند دل او را در همان خانه بسوزانند مار و عقرب گریزان شوند
و در آن خانه دیگر نیایند در زبان سنجاب و دل وی بر زنان آویزند هیچ باه کنند گردن او
با خود دارند از گزیدن عقرب ایمن گویند اگر زهره او را بر فرج زن عسر الولادت بمالند
در همان ساعت وضع حملش شود اگر پیه او را زنیکه خون از وی بسیار رود بخود بردارد
خون وی قطع شود و مرتفع گردد اگر خفاش را مهرابه بزنند و بر قضیب مالند از تقطیر بول
ایمن گردد اگر صاحب فالج بر شوربای او نشیند صحت یابد اگر سرگین او را بر موی بابغی کردند
بمالند از بیخ برکند و هر که موی را برکند و اشک چشم او بر انجا بمالند دیگر موی نروید و اگر
برزهار کودکان قبل از بلوغ بمالند دیگر موی نروید تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد عابد
ارطامیدورس گفته که دلیل بطالت و خوف است اگر زن حامله بیند دلیل سهولت ولادت است
و گفته مسافر بد است و اگر بیند که بخانه داخل شود دلیل خرابی آن منزل بود و دیدن ماده او
دلیل زن جره است و بعضی دیدن خفاش سیاه دلیل همسایگان دانند که انگشت بوس از ایشان
باشد خلد بر وزن جبل موش کور و بترکی کور سیچان و بعضی گویند جانوریست که پیش
خود نه بیند بسوی از سوراخ خود در آید و دهن کشاید و بایستد تا مگس بیاید میان لب

واطراف دهن او جمع شوند پس لبها بهم آید و همه فرو برد ارسطو گفته هر حیوانی را چشم آفرید
مگر خلد را چشم نیست حق سبحانه و تعالی عوض بینایی بوی شنوایی بمرتبه عطا کرده که از مسافت بعیده
اصوات خفیه احساس کند و چون احساس صدایی کند زمین کور کند و چون خواهند که او را
صید کنند تره در سوراخ او گذارند بیرون آید تا او را بگیرند و دیگر آنکه از طبع اوست که از بوی
خوش گریزد و بوی پیاز و گندنا عشق بازی کند و شاید بسبب این هم چیز او را صید کنند یعنی از اهل
ثغیر گویند که او اسم حیوانیست سد مأرب خراب کرد و این چنان بود که قوم سبا را باغستان
بود جمعی را که والو ایشان میشد یکی را از جانب یمین و دیگری از طرف شمال و ایشان مستغرق
نعم الهی شده بودند حق سبحانه و تعالی فرموده کلوا من رزق ربکم واشکروا له یعنی بخورید روزی
پروردگار خود و شکر او بجای آورید ایشان را شهر پاکیزه بود که در و پشه و کیک و مگس و سایر موذیات نبود
مرد غریبی که وارد آنجا میشد آنچه از شپش و غیره در رخت او بود میمرد و چون کسی داخل باغستان
ایشان میشد اگر زنبیل در حین عبور در سر او بود از اثمار و فواکه مملو میشد بی آنکه دست بانها
رساند حق تعالی سیزده پیغمبر بدان قوم پیغمبر فرستاد ایشان تکذیب همه نمودند هر چند ایشان بتخویف
و انذار نمودند بعد از نعم الهی بر ایشان کردند فایده نبخشید « با سیه دل چه سود گفتن وعظ « نرود
میخ آهنی بر سنگ « ابا و امتناع شعار و دثار خود نمودند گفتند خدا را هیچ نعمتی بر خود نمیدانیم

ایشان را سدی بود که بلقیس در حیات ایشان بود بسته و در زیر آن سد برکه ساخته که از آنجا آب

بیرون می آمد بعد دانهاری که مقسم ایشان بود و بعد از خروج سلیمان علیه السلام به بلقیس ایشان مدتی

در نعمت و مسرت بودند پس طغیان کفران ایشان از حد متجاوز گشته حق سبحانه و تعالی موش تیز هوش اعمی مسمی

بجلد فرستاد تا سد ایشان از بیخ سوراخ کرده سیل عظیم آمد اشجار را از اصول قلع نمود اراضی

ایشان خراب کرد ایشان قبل از وقوع این حادثه از علم کهانت گمان برده بودند که موش تخریب سد

ایشان نماید و لهذا نزد هر سوراخ موش گربه نگهداشته بودند چون وقت عذاب آن قوم ناصواب رسید

حق سبحانه و تعالی موشی سرخ که گفته شد فرستاده از هیبت او جمیع گربها از سوراخ موشان گریختند پس آن

موش کور رخنهٔ عظیمی در سد ایشان نموده از آن رخنه سیل داخل باغستان و خانها شده

جمیع اشجار و اموال ایشان را غرق کرده خانها را برابر ریگ نمود گویند که موش مذکور را انیاب

و مخالیب از حدید بود اول کسی که اطلاع بر وصول نموده عمرو بن عامر ازدی که سید و بزرگ ایشان بود

در خواب دیده که رخنه در سد شده چون صبح شد آن زود بجانب سد رفته موشی دیده که بچنگال آهنی

رخنه در سد مینماید برگشته زن و فرزندان خود را برده موشی بدان هیأت بدیشان نمود

چون برگشتند گفت دیدید آنچه من دیدم گفتند آری گفت بدانید که این کار خداست ما را

علاج نتوانیم اما مرا حیله در دفع آن بخاطر رسیده اول به بینم که خدای تعالی رخصت هلاک این قوم

داده باشد پس برفت گربه را گرفته نزد موش برد موش بخور مشغول بود اقبال گربه نکرد اما چون

گربه موش را دید روی بگریز نهاد عمرو با اولاد خود گفت چاره کار خود بجویید گفتند چه چاره

کنیم گفت بهتر است مرا که این حیله بخاطر رسیده گفتند بگو آنچه خواهی پس اصغر اولاد خود را گفت

فردا من در مجلس قوم نشینم و هر کس در مرتبه خود قرار گیرد ترا مامور می‌سازم تمام تغافل

نمایی چون ترا دشنام دهم برخیز و سیلی بر صورت من زن پس با بقیه اولاد گفت چون او

چنین کند شما هیچ مگویید من در نیوقت قسم یاد کنم بقسمی که کفاره نداشته باشد اگر خلاف

قسم نمایم که بعد از این در میان قومی اقامت کنم که اصغر اولاد من با من چنین بی ادبی کند

هیچیک او را عیب و عار نکنند اولاد گفتند سمعا و طاعة چنین کنیم روز دیگر که عقد مجلس انتظام

پذیرفت عمرو اصغر اولاد را گفت برخیز و فلان کار بکن او بحرف پدر اقبال ننمود و تغافل

گذرانید عمرو وی را دشنام داد او برخواست و سیلی بر روی پدر نواخت و الله و ولی سرها پیش

انداخته هیچ نگفتند قوم از جرات او و سکوت سایر اولاد تعجب نمودند ایشان نیز چون

چنین دیدند هیچ حرفی نگفتند پس عمرو گفت اصغر اولاد من مرا سیلی زد و شما هیچ نگفتید

و جمله ساکت نشستید در میان همچو شما قومی اقامت نتوان نمود پس قسم خورد بقسمی که او را هیچ

کفاره نباشد که از میان ایشان بیرون روم قوم برخواسته عذرها خواستند که ما

غافل بو

تان نبوده اولاد تو منع او نکنند ولهذا اتفاقست در منع نمودیم عمرو گفت الحال چاره نیست
جز آنکه بیرون روم چه چنین حکم از من صادر شده علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد
از بیع سوزند اله چه رفت کار از دست پس اظهار بیع املاک خود نمود قوم برغبت تمام
املاک وی را بخریدند پس عمرو احمال و اثقال و عیال و اطفال خود را بار نموده از مواضع یمن
بمحل دیگر نقل نمود پس اندک زمانی نگذشته موش کور رخنه در سد کرده سیل آمد
و آب و انعام و اموال ایشان برده خانهای ایشان خراب کرد چنانچه ملک علام بدین معنی
ناطق است که فارسلنا علیهم سیل العرم یعنی فرستادیم بر ایشان سیل عرم و جمعی گویند
که عرم رخنه است و جمعی دیگر سیلی را گویند که کسی طاقت آن نداشته باشد اما مارب بسکون
همزه اسم قصر یا لقب پادشاه شهر سبا است چنانچه تبع لقب ملوک یمن است مسعودی و سهیلی
گفته اند که بانی سد سبا بن یشجب بود و هفتاد رودخانه آن سد جاری میشد سبا قبل از
اتمام وی رحلت نمود ملوک حمیر باتمام رسانیدند گفته اند که سبا اول کسیست از ملوک یمن
که تاج پوشید نام او عبد الشمس بن یشجب بن یعرب بن قحطان است مسعودی گفته
لقمان بن عاد بانی او بود و او را یک فرسنگ در یکفرسنگ ساخته بودند خدای تعالی بسبب سیل عرم
مردم آنجا را متفرق ساخت قصه ایشان در جهان مثل گویند از جمله ادعیه و اشکال را دفع

آن خلدست درحراب بى اقدابن دعاست بركوش جپ بهبايد آويخت يا خلد
سليمان بن داود ذكر عزرائيل وسطك وذكر جبرئيل على راسك
وذكر اسرافيل على ظهرك وذكر ميكائيل على بطنك لاتذوق ولاتسعى
الا ابليس كعبا كما يبس لبن الدجاجه وقرن الحمار بقدرة العزيز
القهار هذا قول جبرئيل وميكائيل وملايكه الله المقربين الذين
لا ياكلون ولا يشربون الا بذكر الله هم يعيشون اصبا وثنا الشدا
ايبس ايها الخلد من دابة فلان بن فلانه واومن هذه الدابه بقدرة
من يرى ولا يرى ويسلونك عن الجبال فقل ينسفها ربي نسفا
فيذرها قاعا صفصفا لا ترى فيها عوجا ولا امتا الم تر الى الذين
خرجو من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم موتو كذلك
يموت الخلد من دابة فلان بن فلانه ومن هذه الدابه ٣١١١
اااالالرططالالطا٩١ا١١١ـ وكا
بدانكه اكل او حرمست جهة آنكه از انواع موش ست
عرب آنرا كويند در امثال خمو فلان اسمع وفهد ص خلد

ريمى

یعنی فلانکس شنواتر وقوف دکننده تر از خلد است از جمله خواص او آنکه اکتحال خون او نافع
بصر است و طلاء خون دم او مزیل جوالک و نکهداشتن لب بالاء او مزیل تب ربع کسی که بریان
او خورد بهر چیز عالم گردد اگر مغز سر او با روغن گل در شیشه کنند و از آن روغن گرفته بر جرب
و گروند مالند شفا دهد بعضی گمان برده‌اند که اگر خاک که او از سوراخ بیرون آورده باشد بر نماند
و بر نقرس بمالند شفا یابد و اگر او را در سه رطل آب فرو برند هر کس از آن آب بیاشامد
بهر علتی که بسبیل هذیان تا چهل روز تکلم نماید یحیی بن ذکریا گفته که او را در سه رطل آب فرو بعد
گذارند تا آماس کند پس آب را صاف نموده استخوان وی جدا کنند باقی در دیگ کنند با آن زر
و کبریت و نشاسته از هر یک چهار درهم بر وا افزوده بعد از آنکه این جوارح را با چهار رطل
عسل بکوبند و طبخ نمایند تا آنکه مثل طلا گردد در شیشه گذارند هر که از و بناشتا لعوق نماید
وقتی که شمس ما بین اول حمل و اول اسد باشد و مستعمل وی از دسومات و چربیها اجتناب نماید
و پاک و با تقوی و روزه بود هر که این عمل بجای آورد حق سبحانه و تعالی او را علم هر چیز نصیب کند
تعبیر دیدن او در خواب دلیل ضلالت و حیرانیت و اختفا و ضیق مسلک است و باشد
که دلیل حدت سمع بود بجهت کسی که شکایت از ناشنوایی کند اگر با هستی در نار بیند در نار
در آید و اگر در بهشت بیند در بهشت بیند در بهشت درآید خداریه عقاب که آنرا سیاه نامند

خُنَّف مگس سبز خُرَّق بتشدید راء مهمله نوعی از کنجشک خُضَیرِم بچه سوسمار خُشّاف

لغتیست در خفاش خُزَز بدو زاء معجمه اول مفتوح خرگوش نر جمع خِزّان است مثل صُرَد و صِردان

خُضَیرا مرغیست خُنّان بروزن رمّان چلپاسه و برکان باشی اغلو گویند در وزغه بیاید

خُنبُعه بروزن قنفذه روباه ماده اُمِّ خُنّور کفتار باب هشتم در دال مهمله فصل اول

در دال مفتوحه دَابّه جنبنده از هر حیوان این کتب لغت اما کتب اصطلاح اختصاص بچهارپای

داده و بر اسب بسیار اطلاق می کنند و بعضی طیور را داخل دواب دانند استدلال بدین آیه

کنند وما من دابّةٍ فی الارض ولا طائرٍ یطیر بجناحیه الّا اُمم امثالکم

و بعضی این استدلال را رد کرده اند بدین آیه که وما من دابّة فی الارض الّا علی الله

رزقها ویعلم مستقرها ومستودعها چه طیر نیز بروی زمین گاهی میگردد

علی بن ربیعه گوید که دیدم حضرت علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و آله علیهم که مرکب آنحضرت را

آورده اند که سوار شود چون پای مبارکش بر رکاب سعادت انتساب نهاد گفت بسم الله و چون

بر پشت مرکب قرار گرفت سه مرتبه الحمد لله و سه مرتبه الله اکبر و سه مرتبه سبحانک

انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الّا انت گفت پس تبسم نمود

سبب وی پرسیدند فرمود که پیغمبر خدا چنین کرد و من که کردم پرسیدم که یا رسول الله از چه سبب خنده

کرد

کردی فرموده خداوند تبارک و تعالی تعجب مینماید در وقت رفتن بکوید خدایا بیامرز مرا و حال آنکه میداند که غیر وی امرزنده نیست ابن عباس از حضرت مقدس نبوی نقل نموده که آنحضرت فرموده چون کسی بر مرکب سوار شود نام خدای نبرد شیطان ردیف کوید غنا کن اگر او را آوازی نباشد کوید آرزوی غنا کن او همیشه غنا کند تا فرو آید ابی درداء از رسول خدا نقل نموده که آنحضرت فرموده هر که در وقت سوار شدن بکوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم سبحان من لیس له سمی سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین مرکبی که در زیر اوست کوید مبارک باد برای مومن و نیست مرا سبک ساختی و فرمان بردی و کار خود بردی و حاجت خود برآوردی و دابة الارض که خدای تعالی در سوره سبا ذکر نموده ارضه است ذکر او در باب الف کذشت اما دابة الارض از علامات قیامت است بعضی کویند حیوانیست که طول او شصت کز است صاحب قوایم و زغب جمعه از کوه صفا بیرون آید و مردم بجانب صفا روند و بعضی کویند که از حجر بیرون آید و بعضی دیگر کفته که از طایف برآید عصای موسی و خاتم سلیمان با وی باشد بعصا جبین کفار را بشکافد و بخاتم ناصیه مومنان نقش نماید پس مردم یکدیگر را بعد از این بنام خوانند بلکه کویند یا مومن و یا کافر

در تفسیر اهل بیت آمده است که دابه علی ابن ابی طالب علیه السلام است که در حین ظهور حضرت صاحب الزمان
رجعت نماید و جمعی را از حق سبحانه وتعالی در زیادتی ایمان و غلبه کفر دارند در آن روز زنده نماید و آیه فی
هذا الباب ویوم نحشر من کل امة فوجا مؤید این قول است **دُباسی** و دُبسی بضم دال
مرغ کوچکیست بفارسی موسیچه خوانند رنگ او میان سیاه و سرخ است و او نوعی از کبوتر است
سه قسمت مصری و حجازی و عراقی هر سه یکدیگر را نیکو کنند لیکن مصری بهتر است اکلش حلال و فراخش گرم و
خشک است روغنش در منام حکم شتا دارد و در بیان بیاید اما دب بعد الف مخ ماده را گویند **دُرّاب**
مرغیست مرکب از کلاغ و شقراق در رنگ مابین این هر دو است ارسطاطالیس گفته که او مرغیست
که آدمی را دوست دارد و تادیب و تربیت قبول کند او را صوت عجیبست گاهی بطریق قمری اصوات
فصیحه و نغمات ملیحه نماید و وقتی چون بلبل بخواند و گاهی چون اسب شیهه کشد و از میوه و گوشت و غیره
بخورد در بیشه و درختان درهم پیچیده جای گیرد او را ابو الذرق و قیق نیز گویند دُرّاب
ذال و قاف بیاید **دُعموص** بفارسی کفچلیزه گویند جانوریست در آب غوطه خورد از آب متولد شود
کچه و چون بزرگ شود پروانه شود و بپرد اکلش حرامست **دَلَق** دله بفارسی معرب است
جانوریست شبیه گربه در بعض اوقات جانوران بدرد و خون آشامد و بعضی گویند حیوان
وحشیست اگر به برج کبوتران درآید یکی از آنها زنده نگذارد اگر چشم راست او بر صاحب برج
او رنج

آویزند مبتدی را تب زایل کند و اگر چشم چپش آویزند باز تب عود کند اگر پیه او را در برج کبوتران
بخور کنند همه آنها گریزان شوند طلاء پیه او بر دماغ نزله پید یا غیبت حادث از خوردن چیز
ترش عارض شده باشد اگر نیم دانگ از خون او در گوش مصروع چکانند نافع آید اگر صاحب قولنج
و بواسیر بر پوست او نشینند نافع آید **دَیْسَم** خرس نر و بعضی بچه او را و بعضی بچه گرگ را گویند و
بعضی بچه روباه گفته‌اند جاحظ گفته آنکه پدرش گرگ و مادرش سگ باشد بهر تقدیر رنگ او سیاه
و اکلش حرام **دَرْحَرَج** بدو راء مهمله و حاء و آخرش جیم مرغیست منقش بسیاهی و سرخی سم است
هر که بخورد مثانه اش مجروح و بولش بسته شود و قضیبش ورم کند و چشمش تیره و عقلش خیره شود
داجن گوسفند و ناقه و کبوتر که در منازل علف دهند داجنه مونث او و دواجن جمع **دارم**
خارپشت در قنفذ بیاید **دَرَوْسِن** نوعی از مار **دَج** مرغ کوچک که بطیب اللحم در اسکندریه و نواحی او
از بلاد سواحل یافت شود **دَبا** ملخ قبل از آنکه به پرد **دَبْر** جماعه زنبور عسل **دُرّاج** خارپشت
دَساسه مار کره در زیر خاک مدفون باشد و بعضی شحمه الارض گویند **دَعْسُوقه** جانوریست مثل جعل
و دختر و زن کوتاه بالا را تشبیه کنند و دعسوقه گویند **دَغْفَل** بچه فیل و روباه نر و اسم مردی
عارف بانساب عرب **دُلَم** نوعی از کنه **دُم** گربه **دنّه** بتشدید نون جانوریست **دغناش**
از انواع عصافیر که خطهای سرخ در پشت و طوق سیاه و سفید در گلو دارد و سخت صغار است

وشیر الطبع در کنار دریاهای شور بسیار یافت شود اکلش حلال دانج بنون و جیم اشتر درشت

هرکوهان دوبل خر کوچک که هیچ بزرگ نشود دوسر اشتر درشت که سره ماده سری منسوب باو

دیلم بیاید که نقطه از تحت در آخر است ابن دایه کلاغ ابلق که چون در پشت چهارپای جراحتی

یا زخمی شود بر و منقار زند تا استخوان رساند او را غراب شوم دانند فصل دوم در دال مکسور

دیک خروس کنیت او ابو الیقظان است یعنی بیدار و از شأن او است که بفرزند خوش مهربان نیست

و بیک زوجه الفت نگیرد و هر ساعت مطلوبه را در بر کشد و چون از سر دیوار بر بر آید بجانبها

خود بالا نیاید تا نگیرند و اوقات شب و نماز بشناسد اصوات خود بر اوقات شب قسمت نماید

قبل از طلوع صبح و بعد از آن پا در پا بخواند و چون خروسی در مکانی باشد خروس غریب بدان مکان

آید با همه آنها دخول کند اهل تجربه گویند که خروس سفید صاحب تاج در هر مکانی که باشد آن خانه از دزد

و غیره محفوظ ماند ذبح کننده او دایم در نکبت باشد در حدیث آمده که چون آواز خروس شنوید

حاجات خود از قاضی الحاجات بخواهید و اگر آواز حمار شنوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید

در تاریخ اصفهان آورده از حضرت مقدس نبوی مرویست که خدای تبارک و تعالی خروس سفیدی بقدرت

خود خلق کرده که بالهای او منقش و مزین بزبرجد و یاقوت و مروارید یکبال او در مشرق

و یکی در مغرب سر او در زیر عرش و پایهای او در هوا چون اذان گوید آواز او را اهل آسمان بشنوند

درین

وزبان هر که هست بشنود مگر جن و انس و در شوق خروسان زمین اجابت کنند و باواز آیند

چون قیامت نزدیک شود خطاب رب الارباب در رسد که بالهای خود فراهم آر و آواز خود

منه پس اهل سموات و ارض غیر آدمیان و جنیان همه بدانند که قیامت نزدیک شد و در روایت دیگر

از جابر و غیره از آنحضرت منقولست که بدرستیکه خدا را خروسیست سر او در زیر عرش و هر دو پای او در

اقصای زمین و هر دو بال او در هوا چون صبح نزدیک شود هر دو بال بر هم زند و گوید سبوح

قدوس و در روایت دیگر سبحان الملک القدوس ربنا الرحمن الملک لا اله

غیره گوید ثعلبی از حضرت مقدس نبوی در تفسیر خود آورده که خدای تعالی سه آواز دوست دارد آواز

خروس و قاری قرآن و استغفار کنندگان در سحرها و حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود خروس

در تاج دوست من و دوست دوست من جبرئیل است که نگه میدارد خانه را با شانزده خانه دیگر از همسایگان

در اخبار آمده که آنحضرت را خروس سفید در تاج بود و چون صحابه بسفر میرفتند خروس با خود

میبردند تا ایشان را وقت اوقات صلوة نماید و نیز وارد شده که خروس را دشنام مدهید که شما را

بجهة نماز بیدار میکند اکلش حلال و گوشت وی گرم و خشک است و با اعتدال نافع اصحاب قولنج و سوء

مزاج بارد است بتخصیص در زیره با مسهل و نافع مفاصل و رعشه است اما گوشت خروس بچه موافق

جمیع امزجه است افزاید خون و مغز سر او کرده جانور آنرا شفاست اگر بر تاج و میان دو ابرو روغن

مالند دیگر صداع کند اکتحال خون او نزول سفیدی چشم را نافع است اکر تاج او بسوزانند و بر کسی که
در فراش بول کند بنوشانند نافع بود اکر پر دراز او سلا در وقتی که بر مرغ جهد بکشند و در مجری
آب حمام کذارند و هر که از آن آب غسل کند او را نعوظ واقع شود در کنار بال او دو استخوان است
اکر بر صاحب تب ربع بندند تب وی زایل شود و اکر بر چهارپای بندند قوت مشی او زیاد شود
اکر زنی هر بار بمیکیرد خصیتین او بریان کرده سه روز در ایام حیض بخورد و با شوهر مقاربت کند
بار کیرد و اکر در کاغذی کذارند و در بازو بندند قوت نعوظ و باه زیاد کند و چندان که خواهد
جماع کند تا آنکه بدر ساکن شود اکر تاج سفید و سرخ را بجهت دیوانه بخور کنند نفع عظیم کند اکر زهره
او را بشوربای پیش مخلوط ساخته بیاشامند تا اول بماند نسیان را زایل کند اکر خون او با عسل مخلوط ساخته
بر آتش کرم نموده بر قضیب بمالند قوت باه و نعوظ دهد اکر خصیه او را بر خروس جنکی ببندند
از هیچ خروسی نکریزد تعبیر دیدن او در خواب دلیل خطیب و قاری و موذن و مطرب و بانکی
که امر بمعروف کند و خود عمل نکند چه او ذکر صلوات و خود غیر مصلیست و باشد که دلیل کوسیر الکلام
و مرد کریم و قانع باشد و یا مرد ناقص الحظ و عاقل که در شقهای لیسا را اقتدا باشد دلیل صاحب
خانه یا مملوک یا محارب دیدن قتل خروس ابیض افرق دلیل عدم اجابت موذن است
کو نیند دیدن او صاحبت با علما مردی بنزد ابن سیرین آمده کفت دیدم که خروس بخانه من درآمد

و چند دانه

و چند دانه جو بر چیند گفت چون از خانه تو چیزی بدزدند مرا خبر کن بعد از چند یوم آمد و بیان
و لقب بطها مرا از پشت بام دزدیدند گفت مؤذن بوده چون تحقیق کردند چنین بود دیگری گفت در خواب
دیدم که خروسی در خانه فلان شخص فریاد میکرد ابن سیرین گفت سی و چهار روز دیگر صاحب
آنخانه بمیرد چه دیک بعدد سی و چهار است شخصی دیگر گفت دیدم که خروس سه بار آمد گفت
ابن سیرین گفت سه روز از عمر تو باقی مانده اما **دیک الجن** یعنی خروس جن جانوریست در باغها
و بستانها پیدا شود اگر او را گرفته در شراب کهنه اندازند تا بمیرد پس در مینا کوزه فخاری گذاشته
سر او را بگیرند و در خانه دفن نمایند ارضه و سوسه از آنخانه برطرف شود **دلهاف** جانوریست
در جزایر بحر بر هیئت انسان بر شتر مرغ سوار است گوشت مردم مأکول او است انها را از دریا حمل انداز
گاه متعرض اهل کشتی گشته با ایشان محاربه نماید چنانچه فریاد کنند همه آنها بر روی در افتند انسان را
بگیرد و بخورد **دِرص** بچه خارپشت و موش و گربه و گرگ جمع او ادراص است **فصل سوم**
در دال مضمومه دُب خرس و بزرگ آنو مانند خانه در غارها گیرد و زمستان داخل خانه شود
بیرون نیاید تا هوا خوش شود و چون گرسنه شود دست و پای خود بمکد جوع از وی دفع شود
و در بهار بیرون آید بغایت فربه گشته باشد مختلف الطبع است با آنچه سباع و بهایم خورند خورد
از گوشت و علف اکل و چرا نماید چون وقت مباشرت ایشان شود هر نری از آنها ماده خود را

بگوشهٔ تنها و جای خلوت برد و بر زمین خواباند و جماع کند مادهٔ او پارچهٔ گوشتی زا

که اعضای او متمیز نباشد پس او را از موضعی بموضعی نقل نماید از ترس مور تا آنکه بیک جا نگذ

چنانچه در تعبیر در باب جیم مذکور شد پس لیسیدن اعضای او متمیز گردد و نفس زند و ولادت او

در غایت صعوبت بود و بسا باشد که در آن حال بمیرد و چون رو بطرف بنات النعش کند بسهولت

وضع حملش شود زعم جمعی آنکه از دهن زاید و ناقص الخلقه بار نهد از شوق نر و حرص جماع

و باشد که از شدت شهوت آدمی را بر خود خواند چون در زمستان فربه شود تا چهل روز نه

از آن موضع حرکت نکند و بعد از آن آهسته آهسته در حرکت آید تا راه رود و چون بهار شد

بر سر درختان آید و در طبع او زیرکیت قبول تادیب نماید اما اطاعت معلم نکند مگر بعنف

و ضرب الکشی چرکم از جمله خواص او آنکه اگر دندان او را در شیر زن اندازند بکودک نو

دندان بسهولت بیرون آید و طلای پیه او مزیل برص است اگر چشم راست او را در خرقه بسته

بر بازو بندند از شر سباع ایمن گشته از درنده نترسد و اگر بر صاحب تب ربع آویزند تب

وی مفارقت کند اکتحال زهرهٔ او با عسل و آب رازیانج مزیل ظلمت چشم است اگر بر داء الثعلب

طلا کنند موی برویاند و اگر بر پلکی که موی زاید داله بعد از آنکه موی بکنند طلا کنند دیگر

نروید طلای پیه که داخته او بر کودکان امان باشد از هر بدی اگر بر موضع ناسور مالند

نفع آید اگر بیضه او را بر سنگ مالند دیوانه شود اگر پاره از پوست او خشک کنند بر طفل او بندند
در خواب نترسد تعبیر دیدن او در خواب دلیل شر و نکبت و مکر و فتنه و خدیعت باشد
و دلیل زن ثقیل البدن وحشیة المنظر صاحب لهو و طرب باشد و دلیل اسیری و بند و زندان
و یا دشمن احمق و دنه و محنت بود اگر بیند که خروس ماده سوار شد ولایت دنیه متصرف وی در آید
اگر از اهل ولایت باشد والا او را غم و حزن روی نماید پس نجات یابد و باشد که سفر کند
و بر کعبه بکهال خود دراج معروفست و ترکان تراج گویند مرغ مبارک کثیر النتاج است
بشیر فصل بهار گویند شکر پروردگار است بدوام نعمتها شکر او شعر است بر کلمات پاکیزه
در هوای بهار و وقت وزیدن باد شمال و هوای صاف خود سلا پاکیزه و مطیب سازد و پر
و بال بر فشاند و در طرب آید و در وقت هبوب باد جنوب حال او بد شود چنانچه بر طیران
قادر نبود و شکل بسیار ظاهر و باطن و هر موی بال او خاکستر رنگ بر خلقت قطا سنگ خاره نیست
اما لطف از وی بود نر او را حیقطان نامند سیبویه از طیور عراق گفته و جاحظ
از اقسام کبوتر شمرده چراکه بچهای خود را مثل کبوتر زیر بال خود جمع میکند و از شان اوست
که در یک موضع بیضه خود ننهند او بلکه از موضعی بموضعی نقل نماید تا کسی بمکان او ندانند
نر او باماده جمع شود اکلش حلالست و او از انواع کبوتر است گوشت او اگر گوشت فاخته احسن

والطف است اکل او مغز سر و فهم و منی زیاد کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مال و زن

و مملوکست پس او را مالک شود یا نفع بیند مالک مال و لشکر گهو یا تزویج نماید یا مملوک یا ...

آید **دُلدُل** خار پشت بزرگ یا نوعی از وی تر کلان کر یا مانند جاحظ گوید فرق میان

وی و خار پشت مثل فرق میان گاو و جاموش است در بلاد شام و مغرب و عراق و سلحه بسیار بود

بجثه روباه باشد یا هنیا جماع کند چنانچه پشت تر او و پشت ماده چسپید و پنج بیضه کذا او اگرچه

در حقیقت بیضه نیست لیکن شبیه به بیضه باشد حشا به گوشت خرس بود خانه خود در سلاکید را طراف جنوب

کذا او و دیگر بطرف شمال از هر دریاچه باد و زد مسدود کند و چون خرس بیند مکروه وی بود

منقبض شود خار از وی بیرون آید مثل شمشیر برهنه بر آن هر که رسد مجروح کند خار

در پشت او ست موی او بود در کمال درشتی و کثرة سوزن است اکلش حرام در مثل گویند فلان

اسمع من دلدل یعنی فلان کس از دلدل شنواتر است بدانکه دلدل بمعنی حرکت و اضطراب آمده

بدین سبب استری را مقوقس بحضرت مقدس نبوی هدیه فرستاده بود دلدل گفتند چه او است

سفید بود در کمال سرعت او را بحضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام بخشید

اما خواص و تعبیر او در باب قاف در ذکر قنفذ بیاید **دُلفین** جانور است در دریا

غریق را نجات دهد و پشت خود اعانت او کند تا به ساحل رساند جوهری در حس بجاوسی آورده

بعضی که

بعضی گویند خوک بحریست و در او اجزاء فیل بسیار بود گرد دریای شور بدانجا افتد بصفت خشکی بر آید

پیدا شود سر کوچکی دارد گرد جانوران آبی غیر او جانوری ریش با نمی باشد و لهذا اکثر نقش زنند

چون بر غریقی ظفر یابد همیشه دفع او میکند تا بساحل رساند و نجات دهد و هیچ کس را نرنجاند

و ماهی گویند چون بر روی آب ظاهر شود کویا میتی است و از وی بچه متولد شود و شیر دهد و بچهای خود را

هر جا که رود همراه برد و در تابستان نزاید و به آدمی انس گیرد خاصه بکودکان اگر یکی از و

صید کنند دلفین بسیار جمع شود تا جنگ کنند و چون زمانی در کوی او را نگهدارند بعبرت

تمام گرد آنجا چون تیر باز آید اگر در پشتی و کشتی باشد بر بالای او آید نزد او هیچ وقتی از ماهی

جدا نشود چون فلس ندارد اکثر حرمت خلاف مرعات بسوادیان حلال شمرند اگر پیه او را

در بینی خصله میانش جای باشد بجوشانند و در گوش کر چکانند نفع عظیم کند گوشتش سرد

و دیر هضم اگر دندان او را بر کودک بندند نترسد خون بول پیه او دلو مفاصل را به کند پیه

کرده او سودا اگر زنی تلذذ آید با روغن زیبق مخلوط ساخته بر جمعه بمالد شوهرش او را محبت دارد

و طلب رضای او جوید اگر بر حجه کف او را بر مخوف آویزند ترس وی زایل شود اگر دندان

راست او را هفت روز در روغن گل گذارند هر که از آن روغن بروی خود مالد

محبوب القلوب گردد و دندان چپ او ضد این خاصیت دهد تعبیر دیدن او در خواب

دلیلست بر آنچه تمساح بر دو دلیل باشد و باشد که دلیل مکر و کید و اخفاء اعمال و اسرار ق

سمع بود و باشد که دلیل کثرة بار آن بود و اگر خایف بیند ترس وی زایل شود جهة آنکه او کجا بت

غرق شوند کانست از غم اگر در خارج آب بیند دلیل دشمن عاجز است چه قوت او در آب است

دود کرم ترکان قورت نامند او با نواعست چون اساریع که کرمی است خبیثه در سبزه زارها

باشد و ارضه که چوب خورد و کرم سرکه و زبل و کرم میوه و ابریشم و کرم سبز که در درخت

صنوبر پیدا شود و کرمی که در جوف انسان از عفونت متولد شود ابن عباس از حضرت مقدس نبوی

نقل کرده که آنحضرت فرموده خرما ناشتا خوردن کرم معده می کشد اطبا گویند که اشنا میدان

و خشجک کرم را از شکم بیرون اند و برگ شفتالو را بر ناف ضماد کنند کرمهای شکم بکشد

اما کرم ابریشم او از اعجب مخلوقاتست چه اول تخمیست بمقدار دانهای که در انجیر می باشد

از مورچه کوچکتر رنگ او سیاه و وقت بیرون آمدن او قریب بفصل بهار بود در کرم سر

در حقه گذارند اگر دیر بیرون آید در زیر بغل و پستان نهند از بر چون بیرون آید برگ

توت سفید دهند تا روز بروز بزرگ شود چون بقدر بند انگشت شود از سیاهی بسفیدی

مبدل گردد و در مدت شصت روز بدین مرتبه رسد پس شروع کند بر تنیدن بر گرد نفس خود

و بر گرد خود تنند یعنی آنچه لعاب دهن درون دالو بیرون آید و بر گرد بدن خود پیچد و پیله شود

مالاکم

تا آنکه تمام آنچه در درون او بود خایه شود تا بقدر کرمکی شود اما طولانی بود
تا ده روز چنین بود و بعد از ده روز بمیرد پس این جوز سوراخ کند و پروانه ده با بال سفید
داشته باشد از وی بیرون آید و در وقت بیرون آمدن مضطرب بیرون آید بالهای وی
متحرک از حرص جماع نر او را با ماده بدم چسبیده تا بدن ایشان با هم ملتحم بود پس جدا شده ماده تخم
او تخم کند بهیأت آنچه گذشت تخم او را بر رکوی سفیدی بنهند نر و ماده هر دو بمیرند و که دانند اگر نگهه
تخم خواهند والا از آنها چیز بسازند و در آفتاب کنند و چند چیز از خواص وی است از صوت رعد
و نهادن طشت و کوفتن هاون و بوی سرکه و دود و جنبیدن حایض بمیرد از موش و گنجشک و مورچه
و چلپاسه و کثرت حرارت و برودت و ترسند بعضی حکما گفته اند که فرزند آدم کرم ابریشم مانند
همیشه از جهل بر خود تند و از جهل خلاصی نیست تا آنکه خود را بکشد بدانکه جمیع انواع کرمها
جهت استخباث حرام است از جمله خواص کرم ابریشم آنکه اگر بزیت مخلوط ساخته بر بدن زنانی بمالند از
گزیدن جانوران زهردار ایمن باشند چون کرم ابریشم بیرون آید مرغ خانگی خورد فربه شود اگر کرم
زنبوری که از زبل مکون شود در زیت کهنه جوشانیده بر داء الثعلب نهند شفا یابد و نفع عظیم
بخشد و موی بر آرد تعبیر دیدن او در خواب دشمن جنی است و دیدن کرم ابریشم منفعت
تا جر را و رعیت سلطان پس هر که از وی چیزی فرا گیرد بمنفعت رسد و باشد که دیدن کرمها

دلیل مال و ضرر باشد و اگر کرم اولاد باشد **دجاج** کرکمات آل آمد مرغ خانگی را ماکیان گویند

و بترکی داوق نامند و احد او دجاجه جهة آنکه در سلطار رقاص اقبال و ادبار نماید دجاجه نامند

چه هر گاه کسی در سلطار رقاص کامهای تنگ گذارد و پیش و پس رود او را دجاج گویند چون

بر تخم بیضه او را از بوی نباشد و جوجه از وی بیرون آید باتفاق اکل او حلالست از عجب

امر او آنکه سباع از تخم وی گذارند از زهر هیچ یک نترسد اما چون شغال بوی کند اگر در بام یا دیوار

باشد خود را از ترس بزیر اندازد و موصوفست بکم خوابی و زود بیدار شدن گویند نوم

و یقظه او بمقدار بیرون آمدن نفس و رجوع است و این از غایت ترس و بیداری اوست

و از شدت جبلی در او بر زمین نخوابد بلکه بر بالای شاخ یا درختی یا دیواری خواب رود

و جوجه او چون از بیضه بیرون آید با پر و ظریف و مقبول بود و بعد از یک دو روز سال او چند

بزرگتر شود احمق و ناقص الحس گردد تا آنکه جمیع صفات حسنه از و زایل شود پس قابل ذبح گردد

مثل طیور جوارح گوشت و مگس خورد و بطریق بهایم نان تناول کند و دانه چیند بیضه او

هرچه اطرافش دراز و تیز از و مرغ بیرون آید و آنچه مستدیر و عریض از و خروس متولد شود

جوجه از بیضه گاه بکفالت مرغ بیرون آید و گاه بدفن نمودن در زبل و مانند او و بعضی از و

روزی دو نوبت بیضه نهد و در همه سال بیضه نهد مگر در دو ماه زمستان و خلقت بیضه در ده روز

باتمام رسد در وقت بیرون آمدن پوستش زرد است چون هوا بدو رسد خشک و محکم گردد میان زردی
و سفیدی وی پوستی نازک باشد او را قیض نامند و گاه در یک بیضه دو زردی باشد و از او
دو جوجه برآید احسن و الطف آنکه زردی او بیشتر بود بیضه مرغی را که خروس نباشد قلیل الغذا
بود جوجه از وی متولد نشود و همچنین از بیضه که در وقت قمر ناقص النور باشد چه بیضه از هلال تا بدر
ممتلی شود و رطوبت او زیاده گردد و از بدر تا محاق ناقص و لهذا بعضی از آنها یک پهلو ناقص باشد
جوجه نر از ماده بازشناخته نشده اند و بعد از مدتی آواز نر ندارد اگر حرکت نمود نر است و خروس و اگر
خایگی
ساکن شد مرغ است حضرت مقدس نبوی اغنیا را بکه داشتن گوسفند و فقرا را بداشتن مرغ
امر فرموده یعنی هر کس بقدر حال خود جهت معیشت کسبی اشتغال نماید بیضه و لحم حلال لحمی در حرارت
معتدل است گوشت مرغ جوان زیاد کند عقل و منی است و آواز را صاف کند غذا معتدل دهد مولد خلطی
امزجه معتدله بود بتخصیص جوانان را در فصل بهار لکین مضر اهل ریاضت است مصلح او بعد از اکل او شربت
عسل باشد چون اطبا اتفاق نموده اند از خوب بودن او و مولد نقرس و مضر او است ظاهرا این معنی را با الحاجه
نافعه باشند والا او در درجه اعتدال داند و جوجه کبک گرم است در صفرا متحلل شود و لیکن بسیار هم سردی است
و مولد بلغم باشد و خاصیت آنکه گوشت او رنگ را نیکو و دماغ را قوت و عقل را زیاده میکند بیضه او
گرم است مایل بخشکی و بعضی گویند سفیدی او سرد و تر و زردی او گرم اکل بزرگ و تازه او قوت باه

بایه کند نیم برشت او احسن والطف اغذیه و سریع الهضم تمام پخته او دیر هضم مداومت بر اکل او
مولد کلف است دفع ضرر او آهسته سفید را و کوزند و بریانی اکثر بیماری مولد خلط محمود نیست
اگر مغز سر او سلا بر گزیدن عقرب مالند با لحیه شفا دهد صاحب عجایب المخلوقات آورده اگر دجاجه
باده پیاز و یک کف کنجد مقشر به بپزند تا مهرا شود و گوشت و شوربای وی بخورند قوت
باه افزاید کند بعضی از جاهلان بعلم طب اعتقاد دارند که مداومت بر اکل گوشت او مورث بواسیر و نقرس است
و این باطل است صاحب عجایب المخلوقات آورده در سنگدان او سنگیست اگر بر مصروع آویزند شفا دهد
و اگر کسی با خود دارد قوت باه زیاد کند و اگر زیر سر کودک نهند از خوف ایمن شود سرگین
مرغ سیاه اگر بر در خانه چسبد میان اهل آن خانه خصومت پدید آید اگر زهره او را بر قضیب مالند
با هر زنی که مجامعت کند آن زن غیر او دیگری نخواهد اگر سر او را در ظرفی گذاشته زیر بستر مردی
که اکثر با زنش جنگ مینماید دفن نمایند زود بصلح آید اگر مردی چهار درهم از روغن او
بر دارد قوت باه بسی زیاده شود اگر چشم او در چشم سیاه بود با چشم گربه سیاه خشک نموده
بعد از آن صلایه اکتحال نماید روحانیات و جن ببیند و هرچه از ایشان پرسد جواب گویند
تعبیر دیدن او در خواب دلیل زنان بود اگر با رعونت و نشاط بیند دلیل زن اصیل
بود اگر در مزبله بیند دلیل زن فاجره بود و جوجه او ولد الزنا باشد دیدن او دلیل

از ...

زن صاحب اولاد باشد و اگر بیند که بر سر مریض آمد شفا یابد و از او شر و موت آیت
و اگر بیند که بر صحیح درآید دلیل بیماری بود و گاه دلیل زوال غم باشد اگر بیند که او سه درنج
نمود کنیزی را بکارت برد اگر بیند که او سه صید کرد از عجم ولایتی و مالی بدو رسد اگر بیند
که او را بچها و بیضها از مکانهای نشانها راند اهل آن ولایت سه اسیر کند یرا و مال و بیضه اش دلیل زنان بنت
کقوله تعالی کانهن بیض مکنون اگر در دست خود بیضه بیند اگر زنش حامله بود دختر
زاید و اگر عزب باشد زن خواهد اگر بیضه خام خورد مال حرام خورد و اگر مطبوخ زن بوی حلال بود
شعبی گوید مردی پیش ابن سیرین آمد گفت در خواب دیدم که پوست بیضها جدا میکنم و زردی انها می اندازم
و سفیدی های او میخورم گفت تو نباشی کفن شد اگر کجا دانستی گفت بیضه بمنزله قربت و زردی جسد
و سفیدی کفن انداختن زردی عبارتست از انداختن میت و بهای کفن میخورد اگر زن حامله
بیند که بیضه بشکند یا دلو شد البته دختر زاید **دُجاجة الحبشیة** ماکیان صحراست شبیه
بمرغ خانگیست اگر در سواحل بجا بیند رشید و گاهی بجانبها نیز الفت گیرد و در بلاد مغرب بسیار بود
در جایی که چوب کز میرود بیضه نهد جوجه او وارد ک سندی و طاوس پر بیرون آید
در ساعت که انه جنبد جوجه او را غرغر نامند در باب خانی بیاید **دُرّه** ببغاست طوطی
گویند در باب کاف ذکرش شخصی حریری گوید دیدم که سوره یس میخواند دیگری گفته غرائب

دیدم سوره سجده میخواند چون بمحل سجده رسید سجده کرد و گفت سجد لک سوادی و اطمأن

بک فؤادی دُقَیش مرغیست از دارکوب کوچکتر حکمش مثل دغناش است گذشت دُعْلُبْص

نوعی از صدف نافع رطوبت معده و استسقا است دُعاس بر وزن نحاس جانوریست در خاک پنهان شود

دُخَّس بتشدید خاء معجمه دلفین است گذشت دُخَّل بتشدید خاء معجمه بفارسی نربامند مرغیست

کوچک تیره رنگ خاک بر شاخ درختان نشیند و احدش دخله است باب نهم در ذال معجمه مشتمل بر سه

فصل فصل اول در ذال مفتوحه ذَرَاریح آنکه کلک جانور سرخیست نقطهای سیاه دارد و میرد

از ذوات السموم است بانواع باشد بعضی از و در بالها خطهای سبز دارد و رنگش مختلف است از جسم بزرگ

و طویل و ممتلی بود مثل کرم گل خوردن اکلش حرام مالیدن او نافع جرب و علتی در پوست بریزد و تیز

مخلوط سازند با ادویه مواقی و رهات مثل سرطان و کرو ند بدامام فخر رازی گفته اگر او را

طبخ نموده بر داء الثعلب بهند موی بر آید و سفاده اطبا سلف زعم آنکه اگر خیری از و در

رکوی سرخی بخید و بر محموم آویزند تب از وی مفارقت کند بالخاصیه ذَرّ مورچه کوچک و اجزا

غبار در آفتاب از روزنه افتد و مورچه در نمل بباید ذَرَع گوساله و بقر وحشیه فصل دوم

در ذال مکسوره ذِئب گرگ و بترکی قورت نامند عرب او را باغبش یعنی خاکستری رنگ نام نهند

او و شیر دلیر ممنوع صبور بر گرسنگی است در سایر حیوانات ... لیکن شیر حریص تر و پرخور تر است

باین حال

با این حال اگر چند روز بر وی بگذرد و چیزی نیابد متحمل جوع شود اما گرگ اگرچه پست مرتبه و محتاج‌تر از روبه است

لیکن کدش بیشتر است هرگاه چیزی نیابد بنسیم استنشاق نماید و تعیش کند هر استخوان صلب و مصمتی

در جوف او بگدازد مگر استخوان خرما اکل او حرمت هیچ حیوانرا نگیرد او و سگ نزد مباشرت

بیکدیگر ملتحم نشوند و چون نر و ماده او بیکدیگر ملتحم شوند هر کس بر ایشان هجوم آورد بهر طریق که خواهد

ایشانرا بکشد و لهذا چون اراده مباشرت کنند از خوف در بر خود دانند اگر بموضعی روند که تردد

مردم در و کمتر باشد بر زمین خوابیده جماع کنند و او موصوف بزیرکی و لهذا چون اراده گرفتنش

کنند جهد و نتوانند چه یک چشم او بخواب باشد و پوشیده شود پس همیشه بیدار و مراقب و از آفت حذر نماید

و یک چشم خوابیده استراحت کند چون مقید نباشد از همه حیوانات بیشتر فریاد کند و چون گرفتار شود

اگر او را بچوب و عصا و شمشیر بزنند تا زخم بردارد یا عضو وی شکسته شود تا مردن صدای

او شنیده نشود قوت شامه او بمرتبه ایست که از مسافت یک فرسخ ادراک مشموم نماید و اگر در

صبح متعرض گوسفندان شود چه تمامی شب کلاب و رعات مترقب بوده و پاسبانی گله نموده اند

در وقت انفلاق فجر ایشانرا کلال و فتوری روی نماید بخواب روند پس در آن وقت گرگان

جوق جوق بقصد گله گوسفندان اگرچه در مسافت بعیده اما کمین غریمه باشند بهر تعب و مشقت باشد

خود را بمقصد رسانند و از رنج و تعب جاری راه نیندیشند بلکه زحمت را بحفظ رحمت دانند

ما احسن ما قال رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ ❊ گرد گله توتیای چشم گرگ

و چون مابین او و گوسفند عداوت جبلی و منافرت فطری واقع است لهذا اگر پوست او

با پوست گوسفند گذارند موهای پوست گوسفند بریزد و از موی برهنه گردد لیکن چون پای

بر برگ عنصل گذارد در حال جان بقابض ارواح سپارد و چون گرسنه شود فریاد کند تا گرگان

دیگر جمع آیند و چون یکی از ایشان روی بگریز نهد همه بر او تازند و او را از هم بدرند و بخورند

و چون تنها با آدمی رسد از وی ترسد بطریق استغاثه فریاد کند تا ابنای جنس او بشنوند بسوی وی

مجتمع گشته بهیات مجموعی روی بوی آرند و خواهند که روی او مجروح شود او را بخورند اگر کسی یکی

از آنها را از خود دور کند او را گذارند و روی بدان گرگ مجروح شده آرند و او را از هم بدرند

و بخورند و این عجایب باید چه از شان اوست که چون آدمی از وی ترسد طمع در وی کند

و اگر نترسد و در وی طمع کند او از آدمی ترسد و بگریزد و از خواص او لکه بر بان خود چون

شمشیر استخوان ببرد چنانچه صدای او مسموع شود اگر سر او را در برج کبوتر گذارند گربه

و غیره از موذیات نزدیک ایشان نشوند هر که چشم راست او با خود دارد از دزد و سباع نترسد

اگر قضیب او بر سر نیزه آویزند اگر جمع کثیر بر راه وی تازند و نترسند مادامی که آن

قضیب بر نیزه باشد اگر خصیتین او بکشی قند و نمک و سعتر باشند هر که را پهلو درد کند

وزن یکمثقال از وی به آب چرچیر بنوشد صحت یابد اگر با آب گرم و عسل بنوشند ذات الجنب را شفا بخشد

اگر قطره از خون او با روغن گاو مخلوط ساخته در گوش چکانند درد و کری گوش را زایل کند اگر مغز سر او

با آب سداب و زیت بیامیزند و روغن او گرفته بر جسد مالند اکثر جمیع علل ظاهره و باطنه را که علت آنها سردی

باشد ایمن و سالم گرداند اکل جگر او درد جگر دفع کند اگر قضیب او در قرن بز تاکرده بخایند قوت

باه دهد و این تجربه رسید اگر زهره او بعسل با آب مخلوط ساخته بر ذکر طلا کنند با هر زن که مجامعت

کند او را بغایت محبت دهد اگر دم او بر علف زار گاو آویزند هیچ گرگ بدانجا نزدیک

نشود اگرچه از جوع بمیرد اگر سر کهن او را در موضعی بگور کنند هیچ موشی بدان مکان نزدیک

نشود دندان او جلوس بر پوست او از قولنج باز دارد اگر زهره از روده او ساخته بر سازی

آویزند جمیع زههای که از روده گوسفند باشد پاره کند اگر در دکانی دف سازند پوست

او بکار کنند جمیع دفها را پاره کند اگر از پوست او طبل سازند چون در میان طبلها نوازند

همه را پاره کند مالیدن او بر داء الثعلب موی برآورد آشامیدن زهره او شکم ببندد

و اسهال را نافع بود چون بر قضیب مالند هر مقدار که خواهند مجامعت کنند اگر با زهره گرگ

و روغن زنبق مالند تهییج باه و نعوظ بیشتر کند و لذت تمام یابد اگر بر روغن گل ساییده

هر موی که برابر وی خود مالد زنش بغایت محبت دارد اگر برابر او سالها رود اگر با ورس که گیاهیست

شبه بگنجد بر بهق مالند زایل کند دندان ماده او اگر بر مصروع آویزند صحت یابد اگر استخوان او
در میان سرگین او یافت شوند دندان درد را راحت دهد کند با او بخور کنند وجع و یا در ساعت ساکن شود
جالینوس گفته کسی که درد شقیقه دایم باشد اگر زهره او و روغن بنفشه در بینی چکانند صحت یابد
واگر در بینی کودک چکانند مدة الحیوة از صرع ایمن باشد واگر زهره در چشم او کشد بر کودک آویزند
مصروع نشود اگر جزوی از زهره او با عسل بگداخته مخلوط ساخته اکتحال نمایند از ظلمت و تیرگی
چشم ایمن گردد اگر قضیب او را با سم زنانه به بندند هیچ مردی قدرت بر وی نیابد الا وقتی که
گره وی بگشایند طلا دخول او منضج جراحات بود صفت طلسمی که گرگان جمع شوند از مس صورت
گرگ مجوف بسازند قضیب گرگ در جوف وی گذارند از وی با واز گرگ صد کنند جمیع گرگان
که در نواحی آن موضع باشند جمع آیند صفت طلسمی که گرگان گریزان شوند از مس صورت گرگی
مجوف بسازند و در جوف وی سرگین گرگ گذارند در هر موضعی که دفن کنند گرگان گریزان
شوند تعبیر دیدن او در خواب دلیل کذب و حیله و عداوت و دزد ستمکار بود دیدن بچه او
دلیل فرزند دزد هر که بچه او در خواب بیند فرزند دزد پرورش دهد اگر بیند که گرگ گوسفند
یا بره یا حیوانی اهلی که خورد دزد توبه کند اگر بیند که گرگان بخانه او در آمدند از دخول دزدان
احتیاط نماید و باشد که دیدن او دلیل تهمت نهادن بر شخصی باشد که از وی بری باشد بالنظر

الی

لی قصه یوسف علیه السلام ذیخ بیاء حطی نقطه از تحت و خاء معجمه کفتار نر بسیار موی
یه ماده او جمعش ذیوخ و اذیاخ است هرگاه صیاد اراده صید او کند سنگی در خانه او اندازند
حاتی ... دانه کمان برده مگر خبرها کولیت بیرون آید صیدش کنند و اگر در سوراخ باشد
ین افسون بر او خوانند اطرقی ام طریقی خامری ام عامری ابشری بجراد
ضی او شاه هزلی مگر این افسون خوانند تا بنزد سوراخ آید دست و پایش به بندند
بیرون آرند دغلب شتر ماده سریع السیر فصل سوم در ذال مضمومه ذباب مگس ترکان
چیبن نامند نادان ترین مخلوقات است در خود را در هلاکت اندازد افلاطون گفته است اصغر
حدقه است مثل آینه حدقه را صفا و جلا کند از حق سبحانه و تعالی او را عوض شرح دست بکردا
حدقه خود را صیقل دهد و لهذا همیشه بر دو دست مسح چشمها نماید جاحظ گفته در عرب ذباب بر مگس
و زنبور و کیک و مگس خر و مگس سگ و مگس علف و مگس ماغ اطلاق کنند اصلش کرم کوچکیست از ابدان
حیوانات بیرون آید مگس کم عمر است اما مگس عوام از سرگین و کثافات و عفونت و از جماع با یکدیگر متکون
شود و در جای وزیدن باد جنوب بسیار شود و در هبوب باد شمال متفرق و متلاشی گردد
مخلوق است عجیب است مثل اینکه خرطوم دارد و انتهی کلامه از عجیب کارهای او آنکه بر موضع سیاه نشیند
سفید کند و بر موضع سفید نشیند سیاه کند و لهذا حق سبحانه و تعالی بر یونس علیه السلام در وقت خروج او

لز بطن حوت درخت کدو رو باید تا مکس سه ازو باز دهشت جمیش صلب کوید در مواضع متعفنه

بسیار ربعه و باشد نر او با ماده تمام روز جماع کند او را حیوان شمسیه کویند چه در زمستان پنهان و

تابستان پیدا کردد اکلش حرام در حدیث آمده هر کاه مکس در ظرف شما افتد او را در ظرف

فرو برید بدرستی که در یکبال او علت و در بال دیگر هست در روایت دیگر آنکه در یکبال او

و در دیگر شفا است پس اگر در طعام افتد او را فرو برید جهت آنکه اول بال که سم دارد مقدم

و آن دیگر که در و شفا هست موخر پس چون او بال سم دار فرو برد شما او را فرو برید تا بال که

شفا هست فرو برد و دفع سم او کند مولف حیوة الحیوان کوید که تامل نمودم دیدم که بال چپ که

پس او مناسب علت هست و بال راست مناسب شفا ابی اسامه از پیغمبر خدا نقل کرده اکفرت فرمود

که بهر مومنی صد و شصت ملک موکل هست دفع میکند ازو آفاتی که قدرت بر دفع آنها ندا

و از انجمله هفت فرشته اند که همه اوقات دفع بلیات ازو میکنند بجوی که شما دفع مکس از کا

عسل در روز تابستانی میکنید اکر بر شما ظاهر شوند هر اینه بر هر زمین پست و کوه بلند و هر نشسته

و فراکرفته بینید که جمیع کفها پهن کرده و دهن ها کشاده اکر بنده یک طرفة العین بحال خود کذار

که اعتماد بر خود کند هر اینه دیوان او را شیاطین بربایند قال تعالی له معقبات من بین

یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله یعنی مر خدای تبارک و تعالی راست فرشتهها

دور کننده و رانده اند از بنی آدم آفات دیوان و شیاطین از پیش و پس نگهداری او می کنند
از شر شیاطین بامر خدای تعالی جاحظ گفته که اگر شیر را بگیرند مخلوط ساخته بر خانه پاشند هیچ
مگس داخل وی نشود اگر او را سوخته و صلایه نموده بعسل بسرشند و بر داء الثعلب بمالند موی بر آورد
و مرده او چون ریم آهن پاشند در حال زنی شود اگر برگ کدو جوشانیده آب وی در خانه
و دیوار او پاشند هیچ مگسی در وی نیاید اگر سر او را بگیرند و بر گزیدن عقرب بمالند درد وی را
ساکن کند اگر دسته از علف بادیان بر در خانه نهند هیچ مگس داخل آن خانه نشود اگر مگسهای
بزرگ را سر ببرند و بدنهای آنها را بر موضعی از پلک چشم که موی زاید بر آورده باشد سخت بمالند
موی را ببرد و دیگر موی بیرون نیاورد عظیم مجرب است اگر مگسی را گرفته در رکوی کتان بپیچند و بر رشته
آهسته ببندند و در گلون یا بازوی کسی که چشمش درد کند بیاویزند درد وی ساکن شود و اگر مگسی را
درهم شکسته بچشمی که ورم کرده ضماد کنند صحت یابد محمد بن زکریا گوید که در کتب طبیعیات
رومیه دیدم که اگر مگسی زنده بر کسی آویزند که دندان او درد میکند درد را ساکن کند
کسی که سگ دیوانه گزیده باشد روی او را بپوشانند تا مگس بر وی ننشیند که باعث آزار وی
صفت طلسم که منع مگس کند کندس تازه و زرنیخ زرد اجزا متساویه گرفته درهم نرم بسایند
بآب گرم و روغن خمیر کنند تمثال مگسی از او سازند و بر مائده نهند هیچ مگس بدان مائده نرسد

مادامکه آن تمثال بران مالک باشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل خصم ضعیف باشد و دلیل جمعیت
روز نیکو باشد و بشب باشد دلیل دلتنگی یا فزع و ترس بود ذواله گرگ را گویند بجهة بسکی
سالار وش او باب دهم در ذوات الاجنحه مشتمل بر سه فصل فصل اول در ذوات المخلبه رخمه همای و استخوان زند
همای بر سر هر کس افتد ازان شرف کند و استخوان خورد و جانور نیازارد گویند مرغ ابلقیست
و در خلقت شبیه بکرکس در جبال صلبه متوحشه و اراضی بعیده اماکن اعدا خود ماوی سازد
و لهذا عرب در امثال خود گویند فلان اعز من بیضه الانوق یعنی فلان چیز عزیزتر از بیضه انوقست
این طیر بحماقت اشتهار دارد و باشراف قدرش طمع در خوردن غذره نماید آکلش حرام است
اگر خانه سازد به پر او بخور کنند همه جانوران بگریزند اگر سرگین او را با سرکه شراب مخلوط ساخته
بر برص طلا نمایند تغییر لون او کند اگر جگر او را بریان کرده با آب بیضه هر روز سه مرتبه بنوشند
سه روز متوالیا چنین کند شفا یابد اگر سر او را بر زن عسر الولاده ببندند بزودی بار نهد
اگر پوست زهره بر جبینه دان او باشد خشک نموده بنیند با شربت عسل بیاشامند جمیع زهرها را
دفع کند نهد اشتهای او دانع او جاع بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد احمق است
اگر بیند که او را گرفته در حرب خون ریختن واقع شود یا بیماری صعب او را روی دهد
نصاری گویند اگر بیند که بسیار از او در مکانی فرود آمد دلیل فرود آمدن لشکر است در آن مکان

ارطامیدوس گفته دیدن او دلیل خیر است از برای کسی که بیرون شهر است چه او داخل شهر نشود

ونیز دیدن او دلیل قتال و کشتن است از آنچه در مقابر نشینند اگر او را در خانه بینند اگر مریض در آن خانه

بود موت او است والا دلیل مرض و موت صاحب خانه است **راحله** شتری که قابل بار داشتن بود.

نر باشد یا ماده **راعی** بعین مهمله مرغیست از کبوتر صحرایی و اهلی متولد شود کثیر النسل و دراز

عمر بود **رعاده** نوعی از ماهی در سمک بیاید **رباح** بتخفیف باء یک نقطه و حاء مهمله جانوریست شکل گربه

اما بتشدید باء همون بر شکل گویند **رال** بچه شتر مرغ **راله** مونث او جمعش رئال و رئلان **ربیه** جانوریست

میانه موش و راسو و بعضی موش ساکو گویند **رت** خوک نر و بعضی مطلق او را گویند و بعضی شبیه بخوک

جانوریکی گویند رتوت جمع او **رفراف** مرغیست با سایه خود بازی کند او را خاطف ظله یعنی

رباینده سایه خود ونیز نوعی از ماهی **رکن** موش تصغیر کنند و رکیس گویند **رکه** ماده یا **رشا**

آهو بچه در وقتی که قوت گرفته با مادر میش سالها رود **ربذنه** و **ربذون** مرغیست ابر خزند در

رفاقت کو ما است بر کعبه در مکه مشرفه بتخصیص در مسجد الحرام بسیار است شبیه کنجشک **ام رباح** مرغ

خاکستر رنگ است سرخ بال و پشت او سرخست خوراک او انگور **فصل چهارم در راء مکسوره** **رئم** آهوی

ابو ریم بوبو چرغ را گویند نیا **فصل سوم در راء مضمومه** **رثیلا** بثاء سه نقطه ممدوده و مقصوره هر دو آمده

جنسی از هوام یعنی حشرات زمین جاحظ گفته نوعی از عنکبوت است او را عقرب یاران خوانند جهة آنکه

قاتل حیات است ترکان بُغه نامند بدترین انواع او مصریه است صاحب قاموس بتاء دو نقطه

ضبط کرده یعنی رُتَیْلا چنانچه مشهور است و گفته در مشهورترین او نوعیست شبیه مگس است که حوالی

چراغ می گردد و بهوا او می آید بعضی سیاه و بعضی زرد با پرها باشد گزیدن همه انواع او مولم

و دردناک است و بعضی انواع او در غله زارها باشد بجهة دفع زهر او و عقرب مالیدن شکوفه

سوسن نافعست و نیز اگر مغز سر او را با فلفل بیاشامند دفع سم او کند تعبیر دیدن او در خواب

دلیل زن موذیه مفسده است که بمردم آید و خبرها بیابد و بعضی گویند که دیدن او دلیل دشمن

حقیر النظر شدید الطمع است رُوبیان ماهی کوچک است سرخ رنگ اگر تازه او را کوفته بر موضعی که خار

یا تیر فرو رفته باشد طلا نمایند بسهولت برآید رُخ مرغیست معروف در جزایر چین میباشد هر بال او ده هزار

باع است گویند که مردی به سبیل تجارت بدریای مغرب سفر نموده بود و مدتی در چین بوده که از بیخ پر او نه خیک آب کشتی

همراه داشت میگفت یکمرتبه بدریای چین سفر کردیم باد کشتی را بجزیره بزرگ انداخت اهل کشتی بطلب آب

و هیمه بیرون رفتند قبه عظیم با ارتفاع صد گز دیدند او را بیضه ندیدند و در شگفتند یکبار از و تعجب کردند

چون نزدیک رسیدند بیضه رخ بود بچوب و تیر و شمشیر بر وی زدند تا شکافته شد و بچه او بیرون آمد

مثل کوه بزرگی پس از پر و بال او گرفتند و کشیدند تا بال او شکسته شد و بیرون آمد و بر پاهای ایشان تمام

مانده هنوز خلقت او تمام نشده بود و از گوشت او بردند و طبخ نمودند با چوب که درازی بیشتر

ابهام از او

برهم زنند و بخورند و جمعی در میان ایشان پیر و ریش سفید بودند چون صبح شد جوان و ریش سیاه گشته بودند
و بعد از وی هر که از گوشت او بخورد جوان و ریش سیاه نگردید گفتند این اثر این چوب است که گوشت او را
در وقت طبخ برهم نهند و او چون نشانه بجهد از وی تیر سازند چون آفتاب طلوع نمود رخ مثل ابری عظیمی
در هوا پیدا شد سنگهای بزرگ که از کشتی بود در پای خود داشت در دریا انداخت چون کشتی پیشتر رفته بود
بعون الله تعالی کشتی سلامت نجات یافت تعبیر دیدن او در خواب دلیل اخبار غریبه و سفر بعیده است
و باشد که دلیل سقوط کلام صحیح یا سقیم باشد چنانچه دیدن عقار رُبّی گوسفند تازه زا اگرچه بچه او
مرده باشد بعضی گویند گوسفندی که بعد از زادن تا بیست روز و بعضی گویند تا دو ماه پرواری بچه باشند
بعض اختصاص بمیش و بعضی به بز دارد و لهذا رُبَع بفتح با شتر بچه و بعضی گویند اسم مرغیست رُشک
نام عقرب و لقب معروف ریش انبوه داشته و عقرب بر میان ریش او رفته بعد از سه روز بیرون آمده
ذُرَیح بتصغیر موش دشتی بعضی گویند موش دشتی که پاهای دراز دارد باب نهم در زاء معجمه
مشتمل بر سه فصل فصل اول در زاء مفتوحه زاغ زاغچه و ترکان غرقه و قرقون نامند یک نوع
از وی سیاه مخفی کوچک کلاغ زراعت خوانند اکثر حالات نوع دیگر منقار سرخ دارد و او را غراب
زیتونی نامند جهت آنکه خوردن او اکثر زیتون است لطیف الشکل و نیکو منظر است در عجایب المخلوقات آورده
یک نوع از وی بزرگ و سیاه بود که زیاده از هزار سال عمر کند والله اعلم زبان زاغچه را اگر خشک نموده ساییده

تشنگی وی زایل شود اگرچه در قلب الاسد باشد اگر دل او را خشک و سایده که با بیاشامد تشنه نشود چه او
در ماه تموز آب نیاشامد اگر زهره او با پیه خروس مخلوط سازند اکتحال نمایند تیرگی چشم را زایل کند
اگر بر موی سفید طلا کنند بغایت سیاه کند حوصله او مانع نزول آب از چشم کند تعبیر دیدن زاغ
منقار سرخ دلیل مرد صاحب سطوت و لهو و طالب لهو و طرب باشد و بعضی گفته دیدن زاغ در خواب
دلیل جمعیت و محبت و شرکت باشند و باشد و دلالت بر فقر کند بعضی گویند دلیل ولد الزنا است
و دلیل کسی که کارهای او ممزوج بخیر و شر باشد زامور ماهی کوچکیست الفت با صوت آدمیان گیرد
و لهذا با کشتی همراه میرود جهت التذاذ باو اهل کشتی هرگاه ماهی بزرگی خواهد که شکند تا بایشان رساند
زامور میدود و بگوش وی جای میگیرد و همیشه فریاد میکند تا آنکه ماهی میگریزد تا کنار دریا خود سد
بسنگی یا کوهی رساند سر خود را چندان بدان سنگ زند که بمیرد بدین جهت اهل کشتی او را دوست دارند
و طعمه دهند و تفقد احوال او نمایند و الفت او به کشتی زیاده شود و با ایشان رفیق باشند تا بسلامت
بمانند و اگر در دام افتد او را رها کنند جهت اکرام زُنبَرب بدو زاء معجمه جانوریست مثل گربه
در کامل ابن اثیر آورده که در سنه اربع و ثلث مائه مردم بغداد را خوف از این حیوانات بود
میگفتند که ایشان می‌بینند در شب بر پشت بامهای آید اطفال ایشان میخورد و دست مردان
و پستان زنان میکند مردم بر بامها و محافظت مینمودند و طشت میزدند و آوازها بلند میکردند تا

ایشان

ایشان را اضطراب تمام دست داد که تا بعد از چند یوم مردم سلطان حیوانات در طلب صید نمودند ابلق
و بسیاری سبز و دست و پای کوتاه داشت گفتند این زبزب است چیزی از خلقتش آن کشیدند مردم بغداد.
مطالعه کنند والله اعلم زَرّافَه اصح بفتح زاست و بعضی بضم نیز خوانند جانوریست که خلقت
او دستهای دراز و پایهای کوتاه دارد مجموع دست و پای او ده ذرع باشد سر او مثل سر شتر و شاخهای
مثل شاخ گاو و دمش مثل دم آهو و پوستش شبیه بپوست پلنگ زانوی پا ندارد اما زانوی دستها دارد
در حالت رفتار مثل پای چپ و دست راست پیش گذارد بخلاف چهارپایان که پای چپ و دست چپ پیش اندازد
از طبع موانست است با انسان چون خدای تعالی روزی او را از درخت گردانیده لهذا دستهای او از پایهای وی
درازتر کرد تا بسهولت بر درخت صعود نماید و چرا کند در عجایب المخلوقات آورده که زرافه از سه حیوان
متولد میشود از ناقه و کفتار نر با او جمع شود فرزند شبیه بهر دو آید اگر نر باشد بر ماده گاو وحشی جهد زرافه
از و متولد شود زرافه در اصل بمعنی جماعت است چه جهة آنکه از جماعت متولد شده در بلاد حبشه بسیار بود
و بفارسی اشتر گاو پلنگ نامند و جمعی دیگر گویند که او از حیوانات بسیار بهم رسد بسبب اجتماع هر آب
و وحوش در صحرا نزد آبها پس بر یکدیگر جهند و بسیار باشد که بر یک حیوان ماده ذکور بسیار از حیوانات جماع کنند
پس بچه مختلف الصورت آید جاحظ راضی نیست و میگوید که این محض جهالت سر زند مگر از کسی که او
خدای را کفیلی نباشد چه خدای تعالی قادر است بر خلق آنچه خواهد پس زرافه حیوانیست قائم بنفسه مثل قیام

است بجهاد و غیره بر اصح اکلش حرام گوشتش غلیظ سوداوی الکیموس است تعبیر دیدن او در خواب
دلیل رسیدن آفت مال یا اطلاع بر احوال غریب یا دلیل زن نیکو و بزرگ منش اگر ببیند جراو شهری
در آمد یا کسی از آن بگرفت آفت مال بود و اگر نیش کرد دلیل رسیدن بدوست یا زوج یا فرزند باشد و گاه
دلیل زوجه ناساز کار بود **زنبور** انگ ترکان آرو گویند آنچه گوهیست سیاه و در کوه و درخت جا گیرد
از خاک خانه سازد از چهار جهت بچه زیدن ما ح اربع در کذا او صاحب نیش و گزنده است غذای وی
از میوه ها و شکوفه هست و او بزرگ جثه تر از ماه باشد با آنچه غیر گوهیست رنگش سرخ بود مثل مورچه در زیر در خاک
میوه دار خانه سازد و خاک از زمین بیرون آرد و در زمستان جمع نکند بخلاف نحل عسل که قوت جمع کند
چون بهار شود از شدت برودت و عدم قوت مثل چوب خشک شده گویا چون حق سبحانه و تعالی در این
چوبهای خشک روح در دمد بطریق سال گذشته زنده شود این صنف مختلف اللون دراز جثه حریص الطبع
هر چیزه در و گوشت باشد از میوه و غیره میخورد و شهابیرد و در بطون زمین و دیوارها ساکنی گرد
از مثال کمر مقصوریست لهذا از درون نفس میکشد چون در روغن فرو رود از حرکت باز ماند چون در
سر که افتد زنده شود و بپرد اکلش حرام است از سید علیه السلام نقل که در آنحضرت فرمود هر که زنبوری یا کشد سه حسنه کسب
کند لیکن سوزانیدن خانه او و آتش در و افگندن مکروهست مگر وقتیکه از اذاء او ترسند بعضی صحیح نیست
چه از حشرات است یا هایی که در خانه او سبب اذیت بکوشانند و سداب و کرو باید و اندازند و بخور رند قوت یاد

ولهوره

وشهوت بیفزاید اگر شیر بلو خیا بر گزید او مالند در حال شفا یابد تعبیر دیدن او در خواب دلیل دشمن محارب

و باشد و دلیل بنا و نقاب و مهندس باشد و گاه دلیل قطاع الطریق و صاحب کسب حرام و مطربان خارج کند

در ضرب خود و گاه دلیل اکل و شرب سموم بود و بعضی گویند دلیل دیدن خصم مهیب ثابت بسیار قتال بود

و یا سفینه خبیث الاکل والشرب بود اگر بیند که زنبوران در مکان وی درآمدند دلیل لشکر مهیب با سرعت بود که آنجا ره

برکاش با مردم جنگ کنند و بعضی گویند دلیل دیدن مجادل باطل بود بعضی گویند که زنابیر و غراب دلیل خون

با جمعی از ایشان رحم نبود زاقی خروس و مرغ صیحه کنند زبابه موش صحرایی هرچه او سلاح باشد

بد نود و بعضی گویند موش کور و کر است جمعش زباب شخص جاهل را بدو تشبیه کنند این موش مشهور نگر است

چنانچه خلد بکوری زعیم مرغیست بعضی به راء مهمله خوانده‌اند زغدم بچه باز ازب خارپشت فصل

دوم در زاء مکسوره زریاب هی ابو زریق گویند مرغیست الفت به مردم گیرد و قابل تعلیم در کتاب

منطق الطیر آورده که مردی از بغداد بیرون رفت چهار صد درهم همراه داشت در راه بچگان زریاب دید

هرچه داشت بقیمت آنها داده خرید به بغداد مراجعت نمود چون صبح شد باد خنک وزید همه آنها

مردند مگر یکی از آنها که لاغر بود بماند چون مرد تاجر ملاحظه این شد که فقر و احتیاج بدو روی آورده

شب تا صبح بتضرع و ابتهال بدرگاه ایزد متعال بذکر یا غیاث المستغیثین اشتغال داشت

چون صبح شد هر چه بود زایل شد هوا حرارتی بهم رسانید آن مرغ ضعیف الحال پر و بال برافشاند

باواز فصیح می‌گفت یا غیاث المستغیثین اغثنی مردم بر وی جمعیت نمودند صدای او می‌شنیدند

کنیز خلیفه بر وی گذشت او را بهزار درهم از وی بخرید آزاد کرد از هم و غم استخلاص یافت زنده فیل معرب است

فیل ماده بزرگ را گویند فصل سیم در زاء مضمومه زُرّق مرغ شکاری مابین باز و باشق شکار

کنند فراگفته که او باز سفید است الا آنکه حرارت و یبوست او بیشتر از بنی نوع محکم بال‌تر و در طیران

اسرع و پایهایش قوی‌تر است سیاه پشت و سفید و اکلش حرام زُرزُور سار و بترکی سقرچای گویند

جاحظ گفته که مرغ نیکوبال کوچک پایی بود از عجایب دنیا آنکه در رومیه از مس تمثال الشکل زرزوری

ساخته اند که سالی یکروز صدا کند هر مرغی که از این جنس باشد زیتون بمنقار گرفته نزد او آورند و بگذارند

و بروند چون جمع شود بفشرند زیتون آنجا بدین گونه حاصل شود اکلش حلال است چه از جمله عصافیر است

گوشتش مقوی باه بود اگر خون او را بر دمل گذارند شفا دهد زُلال کرمیست که در برف بود و روشن

باید منقوط است بنقطهای زرد بقدر بند انگشتی بود او را از اماکن متعدده آرند تا آبی که در جوف اوست

بیاشامند تا دفع حرارت کند از شدت حرارت به دوایی که دانو او را بزلال تشبیه نموده اند زُمّاج مرد و زن

رمال مرغیست که در جاهلیت در مدینه مشرفه می‌بوده خبری گفته که کسی نمی‌فهمیده میوه و خرمای آنجا را نسلا

مینموده بسنگ و چوب او را می‌کشتند اما هر کس که از گوشت او میخورده جان بقابض ارواح می‌سپرده

زُمّج بر وزن خُرّم مرغ معروفیست ملوک با او شکار مرغان کنند اهل بزرده او را از ضعاف طیور

دانند

وجوارح شمرند چه ضعف و سستی او از خشم او و حرکت و شدت از جهیدن او شناسند موصوف باشد

بغدر و فریب و قلت وفا و عدم الفت و قابل تعلیمت بسطوة و ورنگ بروی زمین شکار کند اخلش

اگه رنگ او سرخ باشد و نوعی از عقاب بعد بغار سیره برادرت خوانند جهة آنکه چون از صید عاجز شود

اعانت از برادر روا نباشد جنس خود خواهد تا صید فرا گیرد گوشش حرام لیکن خوردن گوشت او دفع خفقان

و تپش دل کند اگر زهره او را در سرمه داخل نموده اکتحال نمایند نفع بخشد از غشاوت عین و دفع ظلمت البصر نماید

طلاء سرکین او مزیل کلف و غش است **زُخُرف** مگس کوچک چهار دست و پا دلکو و بر روی آب سیر برد

زُقّه مرغ آبی است در آب چندان مکث کند که بهلاکت نزدیک رسد پس بیرون آید **زُغبه** این تسمیه

گفته جانور است به موش **زُغلول** یعنی بچه بچه کبوتر یا دامکه بدهن دانه دهند و بچه اشتر

دکو شغند در زبان بچه رضاع آب افکند و ماهی رباید و جیفه نشنید و غیر ماهی چیز دیگر نخورد لهذا

او را طیر الماء نامند **ابوزیدان** نوعی از طیور ابوزیاد حمار **باب دوم از انوع هم در بیان** مشتمل

سه فصل فصل اول در بیان مفتوحه سام ابرص تشدید میم چلپاسه بزرگ چون سام است و زهر آن

لهذا او را سام و ابرص از آنکه سفید باشد گویند کشتنش حرام و قتلش حلال و ثواب اگر او را بر داء الثعلب

مالند موی بر آید جگر او را اگر بر دندان گذارند درد وی ساکن کند گوشتش را اگر بر گزیدگی

عقرب گذارند صحت بخشد پوست او را اگر بر زخم و شکاف گذارند بر طرف کند در خانه که زعفران

باشد داخل نشود تعبیر دیدن او در خواب دلیل فقر است **سرطان** خرچنگ گردم آبی در آب سه مخلوق

کند اما در تیز تعیش کند شد رفتار و حرکت و چنگالها و ناخنهای تیز دارد و دندان بسیار

و پشتش محکم و سخت بود هر که او را بیند گمان برد که حیوانیست بی سر و دم است هر دو چشم او در دو شانه

او است دهن او در سینه اش فک اعلا و اسفل او از دو جانب چپ و راست و هشت پای دارد و یک پهلو سطا رود

استنشاق آب و هوا با هم نماید سالی شش نوبت پوست اندازد و خانه خود ساخته در کنار آب که یک جانب

آب و یک جانب خشک و چون پوست اندازد در جانب آب بست بندد تا از ماهیان و حیوانات

در آب ایمن باشد و در جانب خشک بیت گشاده کند او تا باد بدو رسد و رطوبت او خشک گردد و طلب معاش کند

ارسطاطالیس گفته هر گاه بچه او هر گاه سرطان مرده در میان کوه ها یا دیه به پشت افتاده باشد

بیاید دلیل باشد هر آن ده و آن شهر از آفات محفوظ باشد اگر او را سر بر درخت میوه دار آویزند

بار بسیار دهد در زمین جای که نوع سرطان باشد هر وقت که بسوی تر بیرون آید سنگ شود اطبا او را

فرا گیرند و از او سرمه سازند اکتحال او جلای بصر دهد سرطان اگر متوالد و تناسل مخلوق نگردد

بلکه در صدف متکون شود و بیرون آید و بعضی از و متوالد حاصل شود در حلیة الاولیا مذکور است

هر ابی الحرث دیلمی گفت که نوخیز لسلج لوم هر زنی نو وی آمد گفت که بیت من دستم یا بیاف

گفت چند اجرت میدهی گفت ده درهم فردا انشاء الله تعالی بیا در خبر گفت هر گاه مرا نیابی در دجله

انداز

اندازه من وقتی که بیایم فرا گیرم گفت چنین شد ابا الخیر گوید بیامدم چون روز دیگر شد آن زن

بیامد خبر غایب بعد ساعتی انتظار کشیده بر خواست و درهم سه در رکوی بسته در دجله انداخت

خرچنگی از آب برآمد بدان رکوی چسبیده در آب فرو رفت چون ساعتی گذشت خبر بیامد در دکان

که نشسته و وضو می ساخت خرچنگ همان از آب برآمد رکوی بر پشت خود داشت چون نزدیک وی

رسید رکوی را برداشت خرچنگ برفت ابا الخیر گوید و گفتم که چنین حالت بود که گفت تا من

در حیوة باشم اظهار این سر مکن والله اعلم **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل بود بسیاری کثرت از جهت

کثرت سلاح او بود با هیبت نیز تعبیر کنند که دیدن او کم رسد اگر بیند که گوشت او میخورد از سلاح خری

و منفعتی از جایی بدو رسد جابا بی گفته که خوردن گوشت او در خواب حلال است **سعلات**

اخبث غولان است بعضی گفته که سعلات آنست که در روز بنظر مردم در آید و غول آنکه شب مرئی شود

جاحظ گفته که عمرو بن یربوع از سعلات و انسیه متولد شده بعضی را زعم آنکه جرهم از نتاج ملائکه

و بنات آدم زاییده شده و بعضی گویند که مادر بلقیس جنیّه و پدر ذی القرنین ملائکه و مادرش

آدمیه بود و زعم جمعی آنکه تناکح و تلاقح مابین جن و انس واقع میشود استدلال برین آیت نمایند

که وشارکهم فی الأموال والأولاد گویند که زنان جنیّه بر رجال انسی و مردان ایشان بر زنان

آدمیه عاشق شوند و طلب مباشرت نمایند لهذا صرع عارض ایشان شود و نیز گفته اند که توالد و نتاج است

با این نبات و حیوان او گویند در سعلات چون بر انسان ظفر یابد با او برقص در آید و با وی بازی کند
چنانچه گربه با موش و بسیار هست که گرگ او سعلات بشب شکار کند و گویند چون او سعلات بر تو فریاد کند
اذن گویند اذن گوید دریابید مرا و بدرستیکه گرگ مرا میخورد و بسا باشد که بگوید با من هزار
هر که مرا خلاص کند ببرد او را و مردم می‌شناسند که کلام سعلات است کسی خلاص نکند تا گرگ او را بخورد
چون روز شود بیرون روند ببینند که موی سر او ریخته است حق آنست که اکثر این اقوال از درجه اعتبار
ساقط است ستاره باب حکیم و بعضی ذو القرنین بدانکه در نسب و اسم ذو القرنین اختلاف کرده‌اند گویند
نام او اسکندر ربیعه و پدرش اعلم علمای اهل زمان خود بعلم نجوم بعد حق سبحانه و تعالی او را مهلتی در اجل داده شبی با
زوجه خود گفت که امشب بخواب بسیار کشیده‌ام ساعتی بر آسمان نظر کن وقتی که فلان ستاره از فلان
مکان طلوع کند مرا بیدار ساز تا با تو مباشرت کنم زعم من آنکه نطفه که در آنوقت بسته شود
فرزندی که متولد شود تا آخر دهر زنده ماند پس بخواب رفت خواهر آن زن حکایت یا مذکوره را شنیده
مترصد طلوع آن کوکب بود چون کوکب مذکور طلوع نمود شوهر خود را بیدار کرده بر قضیه مزبوره حیث طلوع
شوهر با او مباشرت نمود نطفه خضر علیه السلام بسته شد پس خضر پسر خاله اسکندر باشد و وزیر او بود
چون پدر اسکندر بیدار شد نظر کرد دید که کوکب مذکور از برج طالع بیرون رفته و مقصود فوت شد
بزوجه خود گفت چرا مرا بیدار نساختی گفت والله شرم داشتم گفت مدت چهل سال منتظر طلوع این کوکب بودم

ایوقت

ز نوقت بوده عمر خود سی بعیت صرف کرده اما در این ساعت در عقب او ستاره دیگر طلوع کند با تو هم عنان
هم تعلق بفرزندی گیری ام پادشاه و قران شمس سعود یعنی ملک مشرق و مغرب گردد پس اندک ساعتی گذشت
ا انگه کوکب مذکور از افق ساطع طلوع نمود پدر اسکندر با مرمقعد و قیام نمود نطفه اسکندر بسته شد
دا این یکو جهت لکی وجه تسمیه او بذی القرنین وهب بن منبه گوید ذو القرنین مردی بود از روم بر عجوز
ر دیرا غیر او فرزندی نبود نام او اسکندر بنده صالح بود و شان کرد مختلف بعضی جمعی از آن بطول معموره
وحی
د بعضی در عرض و فرقه بینهما سکنی داشتند چون ذو القرنین بمرتبه رشد و عقل رسید حق سبحانه و تعالی بطریق
یا الهام بدو گفت ای ذی القرنین بدرستی ترا مبعوث میخواهم کرد بامم زمین تا هر القرنین
گفت بار خدایا مرا با مر عظیمی خواندی چه قدرت کنم امر ندانم کسی مگر تو آیا بکدام قوت بر ایشان غالب گردم
و بکدام صبر متحمل شوم و بکدام زبان ناطق گردم و لغات مختلفه ایشان چون فهم کنم و بکدام گوش سخن ایشان شنوم
و بکدام نصرت تقدم بر ایشان جویم و بکدام حجت مخاصمت با ایشان نمایم و بکدام عقل ادراک کلمات ایشان
کنم و بکدام دل تدبیر کار ایشان کنم و بکدام عدل میان ایشان عدالت کنم و بکدام معرفت افضل از
ایشان باشم و بکدام دست بر ایشان زیاده نمایم و بکدام پای نوبت ایشان روم و بکدام لشکر با ایشان
جنگ کنم و بکدام نرمی تألیف قلوب نمایم و آنچه ذکر کردم نزد من خیری نیست غیر تو هیچ کس طاقت آن
ندارد و تو مهربانی و رحیمی و تکلیف ما لا یطاق هیچ نفسی نفرمایی حق سبحانه و تعالی فرمود زود باشد ترا طاقت

دهم و سینه ترا وسعت دهم در هر چیز داشته باشد و گوش ترا شنوا کنم در همه چیز بشنوی و فهم ترا قوی کنم
در هر چیز و تیز فهمی زبان تو بگشایم تا بهر کلمه جاری شود گوش تو بگشایم تا محافظت هر چیز کنی لشکر تو محکم کنم
و دل ترا قوی گردانم در اگر از هیچ چیز نترسی و عقل تو نگهدارم در هیچ چیز فراموش تو نشود دست تو
تا بر همه مسلط باشی و پای تو جاری سازم تا همه جای از زمین بر توانی گشت و لباس هیبت در تو پوشانم
در از هیچ چیز نترسی نور و ظلمت مسخر تو کنم نور پیش لشکر تو باشد تا دشمن را ببینی و ظلمت از عقب تو
تا اگر در سر تو دشمنی باشد ترا نه بیند و هر چیز ترا مسخر سازم چنانکه فرمود و آتیناه من کل شیء سببا
سقر از مرغان شکاری در جثه شاهین است اما با هیبتش در نشیب ره بلاد سرد سیر تعیش کند و در
شهرهای ترک بسیار یافت شود چون بر شکاری سرد هند بشکل در آید و راه او گم شود تا بمکان
دراز او اید که البته طیور در وسط ... خواهند بود و هیکل او در آید بیرون نروند اگرچه هزار
طیر باشند پس بطریق ... آهسته آهسته نزول کند تا بر زمین چینند و التفات بهیچ طرف نکنند
تا شکار را بال بردارند سقنقور نوع ماهیست در رنگ ماند و نوع بود هندی و مصری بعضی از
بحر قلزم متولد شود و او بقیه لشکر فرعون در وقت غرق شدند و عقبه حاجیان ... در
حبشه بهم رسد در دریا ماهی خورد و در صحرا اقطار ریگ خواره است بطریق حیات طالب رطوبت باشد
هیبت بیضه در ریگ دفن کند ماده او هم فرج نر او هم ذکر دارد گوشت او ... اگر آدمی
بکار

بزد اگر آدمی خود را زنده بر آب رساند و در آب فرو رود سقنقور بمیرد و اگر او سبقت بر آدمی کرد

و خود را به آب رساند آدمی بمیرد میان او و مار دشمنی است هر یک بر آن دیگر ظفر یابند بکشند فرق میان

او و ورل از چند وجه است یکی آنکه ورل بر ریگ جای گیرد و مگر در صحرا سقنقور خانه نسازد

مگر در قرب دریا و دیگر آنکه پوست او نرم تر از پوست ورل است و ورل درشت است و ورل را نیز بود و مقاسر کوتاه است

دنب سقنقور منقش بزردی و سیاهی از جمله خواص او آنکه اکل نر او بجهت قوت باه انفع از ماده او است

از روی قیاس و تجربه بهترین اعضای او از ناف تا نزدیک دم است مادام که در نمک نپاشیده است

گرم و تر است در درجه دوم و چون نمک پاشند و خشک شود کثیر الحرارت و قلیل الرطوبت گردد

سیما اگر او را مدتی از جای بیاورند و لهذا استعمالش بدون اهل تجربه جایز نیست در ریگ عمر

یافت نشود مگر در بلاد فیوم و از آنجا به اطراف آورند در زمستان چون شدت برودت بود و اثر

کند از دریا به صحرا بیرون آید صیدش کنند طول سقنقور هندی دو وجب و عرضش نصف وجب باشد

اگر دو کس با هم ایشان عداوت باشد از و غذا دل کنند دوست یکدیگر شوند اکل گوشت

و پیه او زیاد کننده شهوت و قوت نعوظ بود امراض باه را که در عقب بود دفع کند اگر او را

با چیزی مخلوط نکرده استعمال کنند نفع بیشتر دهد اما به دو شربه او از یک مثقال بود تا سه مثقال

بحسب وقت و بلد ارسطو گفته در سقنقور هندی سفید هر گاه طبخ نمایند و با اغذیه مخلوط سازند

اکل او گوشت را فربه سازد گوشت او ذبونت و کلیتین را بر طرف کند و منی را زیاده کند مهره
پشت او را اگر بر پشت کسی آویزند نعوظ کند و او را بر مباشرت دارد تعبیر دیدن او در خواب
دلیل مرد شماز و عالم راهنمای باشد در ظلمات جهل و حمق سَلْوی مرغ سمانه و تیریک تلار جهای نامند
جهت آنکه از اکل او از سایر نان خورش مستغنی میشوند سلوی نامند مرغیست مدت روزگار خود را در میان
لجه و کل میکذرانند قتیل الرعد خوانند جهت آنکه از آواز رعد بمیرد حق سبحانه و تعالی او را بر قوم موسی فرستاد
و در حدیث آمده اگر بنی اسرائیل نمی بود هرگز گوشت متغیر نمیشد جهت آنکه حق سبحانه و تعالی من و سلوی را
بر ایشان فرستاد از ذخیره کردن آنها نهی فرمود ایشان ذخیره نهادند متعفن شد اکلش حلال
و با کراهت است چون بازدارند جگر بهر رشته او را بگیرد جگرش خورد شفا یابد اگر چشم او بر صاحب ... بندند
صحت یابد و چون بدو اکتحال نمایند از وجع جگر نفع بخشد زهره او لعوق نمایند صرع را سود دهد
خون وی در گوش چکانند درد وی کم کند ادمان خوردن وی دل را نرم کند اکل گوشت وی
سنگ مثانه بریزاند و بول براند و نیز زهره او را اگر با زعفران مخلوط نموده بر موی بر ... سیاه مالند
زایل کند سرگین او را اگر سائیده بر جراحت خورده شده با طلا نمایند انتفاع یابند اگر سر او
در برج کبوتر نهند سایر هوام از او گریزان شوند تعبیر دیدن او در خواب دلیل نجات است از غم
و دشمن و ازاله نکبت بوجه ... سلوی است از بدی و غم بود و انجاز وعدت نماید و روزی با تعب

رسد هلاک شدن او در خواب دلیل رنج و تعب بود **سمک** ماهی و ترکان بالق گویند از آب
مخلوق شود در حدیث آمده حضرت مقدس نبوی فرموده خدای عز و جل هزار نوع مخلوق آفریده ششصد
در بحر و چهار صد در بر از انواع ماهیان ماهیست که اول او دیده شود نه آخرش از جهة بزرگی او و ماهی
دیگر هست از کوچکی نه اول او پدید شود نه آخرش و همه اصناف او در آب بادی گیرند و استنشاق
آب بجای هوا نمایند چنانکه بنی آدم و حیوانات در بر استنشاق هوا نمایند و آب در دل او مقام هوا در ریه
حیوانات باشد و از هوا مستغنی که بود در اقامت حیات و ماهی از هوا مستغنی نمی‌گویم چه از عالم آب و خاک و هوا هم
و انتساب او از حیوانات از عالم آب و خاک جاحظ گفته که او شناوری در جوف آب کند در روی او
هوای مرطوب باشد و تعیش کند اگر آدمی برود و نشود هلاک شود انواع او قاطبا حریص و اکول بوند
از جهة معده و نزدیکی او بدهنش او را گردن و صوت نباشد چه البته بر جوف او هوای داخل نشود و لهذا
بعضی گویند که او را شش نیست چنانکه اسب را سپرز و شتر را زهره و شتر مرغ را مغز ساق نبود ماهیان
کوچک جهة محافظت از ماهیان بزرگ جمع شوند با طراف انهار و سواحل کنار رسانند بعضی از انها از
عفونت متولد شوند و بعضی در گل و ریگ حادث شود بیضه او را سفیدی و سیاهی نیست بلکه یکرنگ است
بعضی از او در همه فصول یافت شود و بعضی باشد که در بعضی از فصلها یافت شود از جمله انواع او
سقنقور و دلفین و خرشقلا و تمساح است که درین باب و در ابواب سابقه گذشت و بعضی دیگر

قرش و غیره در ابواب آتیه بیاید ان شاء الله تعالی و یک نوع از و رعاده ماهی کوچک است چون در دام افتد

بلرزد و چون در دام افتد ریسمان شبکه بمنجر باد رخی محکم ببندند تا در شبکه بمیرد و چون در شبکه

بمیرد خاصیت او بر طرف شود اطبا او را در امراض شدید الحرارت استعمال کنند ابن سینا گفته

اگر رعاده را نزد سر مصروع نزدیک دارند نفع عظیم کند اگر زن حیض یا از و یا بخود دارد و شوهر

تا بمفارقت او نیابد و از جمله انواع او شیخ الیهود است در باب شیخ بیاید در عجائب المخلوقات

آورده که عبد الرحمن اندلسی روایت کرد که وقتی در دریای مغرب در کشتی بودیم که ناگاه او بر طوفان بشکستند

رسیدیم پسر صقلی با ما بود دامی داشت در دریا انداخته ماهی صید کرد در طول یکشبر و نیم در پشت

گوشش نوشته لا اله الا الله مکتوب بود و در عقب گوشش محمد مرقوم و در پیش گوشش چیزی رسول الله

مسطور بود در کتاب تحفه ابو حامد اندلسی آورده که در بحر روم بقدر یک ذرع ماهی دیدیم که او

شکل باشد چون بدست گیرند مدتی بماند و نمیرد بلکه حرکت و اضطراب نماید پاره پاره از او بر آتش

افروخته اندازند و باشد که بر رو نهایی صوم خورند اگر او را در دیگ نهند و سر او

بسنگ یا آهنی بپوشانند تا بیرون نیاید بمیرد و پخته شود اگر چه او را هزار پاره کنند از

انواع او آنچه فلوس دارد و بغیر آن که حلال و باقی حرام تذکیه و وقوع او بر خاک گوشتش سرد و تر

بدن لاغر کند و تشنگی آرد و تولد خلط بلغمی آرد و موافق اصحاب امزجه حاره و جوانان است اجود آنست آنکه

در بلاد

در تابستان در بلاد حاره بهم رسد نوع دیگر او سه براسی بوری خوانند جهت مضرت او

بمعده و املای شکم نخورند ماهی بزرگ جثه کثیر الغذا بطیء الهضم گوشت او با عسل آب چشم را زایل کند و تیز

بصر نماید و قوت باه زیاده کند محمد بن زکریا گفته اگر گوشت تازه او را با پیاز بپزند و بخورند تهییج

قوت باه کند بشرط آنکه گرم باشد و سرد نشده باشد چون بوی ماهی بمشام مصروع رسد هشیار گردد اگر زهره

او و زهره سنگ پشت بحری را مخلوط ساخته از و بقلم فولاد نویسند چنانکه تر باشد چنان نماید که بطلا

نوشته شده اکتحال زهره او و زهره کلنگ و زهره کبک بر چشم از نزول آب نافع است آشامیدن زهره او

بخصوصه دفع خفقان و سستی نماید اگر خیر بی در حلق نفح کرده باشد نفع کند تعبیر دیدن او در خواب

تا چهار دلیل زنان و زیاده از ان دلیل مال است و او را بوزیر و لشکر پادشاه تعبیر کنند اگر از و بر دارد بعد

از لشکر پادشاه بدو نفع رسد اگر بیند او را در چاه صید میکند لواطه کند با خادم خود فرو

دیدن صید او در آب تیره خیر نیست اگر بیند ماهی صید میکند کلامی شنود و خوش شود و شود لیکن بیماری

بد است اگر ماهی سه در فراش او بیند دلیل شدت و گاه دلیل غرق باشد و اگر در آب روشن بیند دلیل

روزی حلال و فرزند صالح و ماهی شور دال باشد و بر آنکه دلیل سفر بعضی گویند دیدن او دلیل

بیان و قسمت است حق سبحانه و تعالی بدو بیان خود بعد و قسم یاد نموده نُونْ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ

و نیز دلیل معبد و مسجد چه یونس علیه السلام در شکم او بعبادت اشتغال داشت سَمَنْدَلْ وَسَنْدَلْ

هر چه جانوریست در پیش سمندر بود و او گیاه هست در جایی باشد تا آنکه تربیت قوت سمندل است
و چون خشک شود قوت موم آنجا باشد و بدانسان قدر زهر است و چون اثر سنده در رسد اگر چه صد
ذرع باشد هر که خورده بود در ساعت بمیرد از عجایب کار سمندل آنکه از آتش محفوظ باشد و لذت
یابد و درو مکث کند چون پوستش چرکین شود بآتش زند پاک گردد در هندوستان بود و او
جانوریست از روباه کوچکتر سرخ رنگ و دراز دم بود از نفیسیات او دستمال بافند چون چرکین
شود بآتش اندازند پاک و نو شود و نسو نو جمیع کمال رجاء اند مکرا و مرغیست در بلاد هند در بیضه
و جوجه در آتش کند و بالخاصیه آتش درو اثر نکند از پر او دستمال بافند ببلاد آدم برند چون
چرکین شود در آتش اندازند پاک شود و نسو نو ابن خلکان گفته که پارچه از آن دستمال دیدم
در بهای تنگ بود در طول و عرض یافته بعضی در آتش انداختند سوخت کمی نیافته او را بروغن
زیت فرو بردند بر فتیله چراغ کردند برافروخته شد و زمان بسیار سوخت پس خاموش کردند
هیچ تغییری بدو نرسیده عبداللطیف بن یوسف بغدادی گفته که بدست ملک ظاهر قطعه سمندل بمقدار
دو ذرع در طول و یک ذرع در عرض بود در زیت فرو برده بر آتش برافروختند تا زیت تمام شد او
سفید میگشت صاحب عجایب المخلوقات گفته که نوعی از موش است که بعضی که ذکر شد داخل آتش میشود
اما مشهور آنست که مرغیست بطریقی که در کتاب مسالک الممالک و غیره گویند است اگر از زهره او مقدار

یکدانگ

بکذا لکن با بنجه درست کرده شده و صاف نموده و شیر تازه گرم شیده چند نوبت بیاشامند اگر زهر کشنده
خورده شده باشد صحت یابد اکتحال از مغز سر او با اثمد و نمک سرمه جهت روشنی آب سیه از چشم باز دارد
و حدقه چشم را از سایر دردهای محفوظ نماید اگر خون او سه بر برص بمالند تغییر لون او دهد
اگر پاره از دل او فرو برد خبری نشنود دیگر آنکه حفظ نموده باشد مالیدن زهره او موی بروید
اگر چه بر کف دست باشد سَمُّور بضم میم مشدد حیوان صحراییست شبیه گربه بعضی گمان برده اند
که او نمر است در باب نون خواهد آمد شکار سمور در روسیه مملکتیست بالای صقلاب تغییر رنگ او
اثر کرده عبد اللطیف بغدادی گفته که او حیوان البحر آبیست در حیوان البحرات تراز و بر آدمی حیوانست
بچه به بیت آرند چیفه دفن نمایند و در دام آرند گوشتش شیرین و حرام بر کمان گوشت او
خورند و پوست او جهت نرمی و سبکی دباغی کنند و از و پوستین دوزند ملوک و اکابر پوشند
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد ظالم یا دزدیست که باکسی مخالطه کند سَمَنْدَر جانوریست سَنَاد
جانوریست بر صفت فیل اما در جثه کوچکتر از و و بزرگتر از گاو بچه و از فرجش بیرون آید
و چرا کند تا قوت گیرد دیگر بیرون آید و دیگر زود چه ترسد که مادرش او را بزبان بلیسد زبان
وی مثل اره بود خارهای درشت بر وی آمده اگر او را بلیسد خارهای او بر گوشت وی فرو رود
و هلاک کند در بلاد هند بسیار بود اکلش حرام سَوْدانیه بفارسی دار بر و شیرازی دار تک

مرغیست که اکثر انگور خورد ابن سیده نقل کرده که در شهر رومیه درختیست از مس سودانیه از مس بر او

ساخته‌اند چون وقت زیتون شود صفیری از و برآید هر سودانیه که در آن نواحی این صدا شنود

سه دانه زیتون یکی در منقار و دو در چنگال بیاورند بر سر او اندازند اهل آنجا زیتونها جمع کنند

بیفشرند از و آنقدر روغن حاصل شود که در آن سال ایشان را کفایت باشد ظاهرا این زرزور است

که در باب زا گذشت گوشت او سرد و خشک و بد هست لاغر او بهتر مقوی باه و نعوظ کند لیکن ضرر

بدماغ رساند مصلح او شوربا های رطبه هست مولد خلط حریفی هست موافق امزجه بارده است

شاولشی در پیهای گوشت اکلش مکروه سلگوت مرغیست سمسج بتقدیم حاء مهمله خرماه

دراز پشت سمایم جمع سمامه نوعی از طیر مثل خطاف قدرت بر بیضه خود ندارد بعضی گویند ابابیلست

سمسم روباه سبنداوه گرگ ماده سبنده و سبنتنه خرس ماده سیفنه نام مرغیست در مصر

برگها را از درخت بریزد تا هیچ برگی نماند و نیز نام شخصی از محدثین عامه فصل جیم در بیان ملون

سنجاب بچه موشی دستیست موهش در نهایت نرمی هست اهل تنعم کهنه پوستین سازند اگر بلند

چون آدمی سنه بیند در درختهای بلند بالا رود و میوه آنها خورد در بلاد صقالبه و ترک

بسیار بود مزاجش گرم و تر هست جهت آنکه حرکت او اسرع از حرکت انسانست بهترین پوستهای او

آنست که کبود باشد و نرم اکلش حرام پوشیدنش حلال اگر دیوانه از گوشت وی خورد عاقل گردد

ور طحال

و مرضهای سوداوی را دفع کند چون غالب مزاج او رطوبت است با قلت حرارت پوست وی
بدان سبب چندان گرم نکند لبس او محرور المزاج را و جوانان را نیکو است سنّور بتشدید نون گربه
و تیز چنگ است مانند حیوانیست متواضع و الفت گیرنده نام بسیار دارد اعرابیی گربه صید کرد نشناخت
که چه جانور است از شخصی پرسید که این چیست گفت سنّور از کسی دیگر پرسید گفت قطّه دیگری گفت
که این هرّ است مانند آن دیگر گفت خیدع گویند دیگری گفت این خیطل است مانند اعرابی با خود خیال بست
که از جهت عزت و کثرت قیمت نام بسیار دارد چون به بازار آورد گفتند چند میفروشی گفت بصد درهم
گفتند بهای او دو سه نیم درهم نشود چون این شنید گربه را بر زمین زد و گفت لعنک الله ما اکثر
اسماءها و اقل قیمتها چه نام بسیار و بهای اندک داری در اخبار آمده که در کشتی نوح علیه السلام از دست
موش شکایت پیش آنحضرت نمودند آنحضرت دست مبارک بر سر شیر کشید عطسه زد از بینی او گربه جست
و شبیه با دست لطیف الطبع است و بلعاب دهن خود روی خود مسح کند اگر کثافتی به بدن او آلوده شود
پاک میسازد و در آخر زمستان تهیج شهوتش شود و الم شدید از آن عمل لاحق وی شود بدین سبب اکثر فریاد
کند تا آنکه دفع او کند از شدت حمیّت در جایهای خود دیده مرده ایشان نکوید و چون بول کند بپوشاند
تا موش بوی او نشنود و نگریزد و در بعض اوقات بو کند آنجا که شاشیده از و نشنود خیال او بپوشاند
و جای و اثر او پوشیده شود و الا باندک پوشیدن اکتفا نماید و چون غایط کند اگر خاک نزدیک کند

زمخشری گفته حق سبحانه و تعالی این گربه را بدو الهام کرده از جهت شبیه بنی آدم چون بقضاء حاجت روند
بول و غایط خود مستور دارند و چون گربه بخانه الفت گیرد گربه‌ها دیگر سوا از آنجا منع کند و جنگ نماید
داند صاحب او آن ادب خوب شمارد و او را بر غیر او تقدیم نماید باید ترک او نشود در طعام
اگر از ان منزل چیزی خیانت کند بگریزد چه داند او را خواهند زد و چون او را بنهند برابر صدا کند
و تملق نماید خود سوی ایشان لیسد زیرا که داند او را عفو نمایند و چون موش یا گنجشک ببیند خود را پنهان کند
آهسته آهسته پیش آید و یکمرتبه بجهد و بچنگال در رباید گربه مسکین اگر برداشته گم کند از زمین
برداشته فیل از و بگریزد نقل کنند جمعی از لشکر فیل سوار را که گربه سوا دیدند فیلان روی
بگریز نهادند و هزیمت بر عزیمت اختیار نمودند سه نوع است یک نوع از و زیادی بوده از هند و زنبار
آرند هم اهلی و دیگر وحشی و بری در جثه بزرگتر از اهلی و هر یک از اهلی و وحشی نافرمانی
و درندگی کنند و گوشت حیوان زنده چون موش و عصفور خورند و بانسان در بعضی امور
چون عطسه نمودن و دهن دره نمودن و خمیازه کشیدن و چیزی بدست خوردن شباهت مشارکت داشته باشند
سالی دو بار بار گیرد و پنجاه روز مدت حملش باشد صاحب عجایب المخلوقات آورده بعضی گربه‌ها
بال بود مثل بال خفاش از بیخ گوش تا دم اگر این صحیح باشد ظاهرا که گربه وحشی و بری اکل
همه انواعش با جمیع حرام از جمله خواص اجزا او آنکه اگر کسی گوشت گربه سیاه بخورد سحر او را کار نکند

بلم ز

سبز زاو را اگر بر زن مستحاضه آویزند حیض او قطع شود اگر زهره چشم او خشک نموده هر که بخورد
کور کند زهره حیه خواهد بر آویخته شود اگر دندان او با خود دارد و در شب بترسد اگر دل او
در پارچه اگر پوست او بپیچد با خود دارد از شر دشمن ایمن باشد اگر زهره او را با نمک و زیره کرمانی
مخلوط ساخته بر جراحت و ریشهای ناسور کند اثر بسرعت به کند اگر خون او با نبیذ جماع بر قضیب مالند
مفعول محب فاعل گردد اگر صاحب جذام زهره او بنوشد نافع آید اگر زنی از و نوشد بچه او سقط دارد
کور سرکه او بچه را بیرون اندازد صاحب عجایب المخلوقات گوید اگر زهره گربه سیاه و مرغ سیاه یکسان
خشک و صلایه و ممزوج نموده اکتحال نماید جنیان بروی ظاهر شوند و خدمت او کنند و این
بتجربه رسیده و نیز اگر کسی زهره او اکتحال نماید در شب ظلمانی روز بیند و اگر نیم درم از زهره او با روغن
زیبق سایده صاحب لقوه در بینی چکاند شفا یابد اما خواص گربه بری مغز سر او عجیب مجربست در او گفته
اگر مغز سر او را با آب جرجیر کداحته بکش گرم نموده در حمام بناشتا بیاشامند عسر البول سلس دفع کند
تره تیزک
مغز سر او سود اگر بخور کنند منی را از رحم بیرون آورد با خواص او در قحط و تهیه باید اما گربه
زبادی مثل گربه اهلیست لیکن دمش دراز تر از اوست در جثه از و بزرگتر از بلاد هند و سند
و زباد آرند در زیر دم و زیر بغل و زانوی وی شبیه بچرک چیز سیاه و لزج هست بوی
مشک از و آید از مواضع مذکوره برداشته و استعمال نمایند ابن الشحنه و ابو سراوس صاحب عجایب المخلوقات

آهو بره او چون است در صحرای کابل بود در قصبه بنیرا و هر آنچه سوراخ بود که نفس زند او از مزمار
از صوت او مسموع شود و اگر استماع آواز او حیوانات جمع شوند و باشد که مدهوش شوند همه
صید معه گویند که اراده صید آنها نداشته باشد دلتنگ شود و فریاد نماید کنند که همه بگریزند
سلک بچه سگ خواره و بچه کبک رستق و سرخاب گرگ رسیع بچه که از گرگ و کفتار بهم رسیده باشد
رشمه مورچه سرخ فصل سیم در بیان منشو نموده لغات سنگ پشت و ترکان توسیاغه نامند در بر
بیضه کنند آنچه به بحر افتد لبا خوانند و آنچه در بر بود سلحفات نامند و از هر صنف بزرگ شوند
تا بار شتر گویند چون نر او اراده مباشرت کند ماده اطاعت نکند گیاهی آورده چون او را بیند
فرمان برد هر که با خود دارد محبوب القلوب گردد و همه کس او را دوست دارند بعضی از مردم آن گیاه را
شناسند و بعد حضانت بیضه نماید تا بچه بیرون آورده بحرارت خود کامل نتواند نمود
جهت آنکه اسفل او در کمال صلبیت است مطلقا حرارت در وی نیست و باشد که دم مار بگیرد و سر خود
بدرون کشد و دم او بدندان گیرد مار خود را بر پشت او چندان زند که هلاک شود
و باشد که از آب برآید و بر خاک غلطد و خود را بمکان رساند که طیور بگمان آب آشامیدن نزول
کنند حیات خود را بسبب گل و ریگ که از آب و خاک اکتساب نموده محقق سازد هر یک از طیور رسد
مقدرت برود دارد در آب برد را آورد تا بمیرد پس او گویند نر او ذکر و ماده او فرج دارد در تمام ربع

بسیار مکث نماید چه عادت بر اکل حیات نموده چون مار بسیار اکل نماید سفر خود و از ضرر سم ایمن
ایمن گشته پیری به بزرگی او اگر موذیات حفظ وی کند در هر جا که باشد سر مالیده شود او سلاح بر پشت انداخته
چنانچه پایهای او کجا بر اسنان بود از آن کمال از ضرر سر محفوظ باشد اگر صاحب نقرس مفاصل دست و پای چرب کند
کتون او مخلوط نماید صحت یابد مداومت مسح کتون دفع کزاز و تشنج نماید کزاز در دست
و از شدت سرما بهم رسد اکل لحم نیز همین خاصیت دهد اگر خون او را خشک و صلابه نموده
بر بهق و آثار ابلق هر که او سوزن کند متصل از آن شخص باید جدا گردد هر عضوی از اعضای آدمی
که دیده کند همان عضو از سلحفاة بسته بر او آویزند دل او کسی شود هرگز در وقت هیجان شهوت او
سر دم نر او سلاح بر دست یا خود دارد هیچ قوت باه کند اگر کاسه پشت او گرفته بر سر دیگ نهند
از جوش باز ایستد مادام که بر او باشد اما سلحفات بحری چلپاسه در لام بیاید پوست او
ذبل گویند از وی شانه سازند اگر با آن شانه کنند موی کودکان بریزد اگر سوخته خاکستر وی
بسفیدی بیضه خمیر نموده بر شقاق کعبین و انگشتان طلا نمایند نافع آید پوست بحری گویند ذبل
پوست سلحفات هندیست از وی شانه سازند مرکوب بعلاج او رست نه عاج چه دندان فیل است
تعبیر دیدن او در خواب زن مزینه معطره خود سر بر ثوب عرض کند و نیز بقاضی القضاة
و بعالم تعبیر کنند جهت آنکه اعلم حیوانات بحر است اگر بیند سلحفات را گرامی داشته علما را اکرام او کنند

اگر بنده گوشت او خورد استسقاء عظیم کند نصاری بمال و علم هرچه تعبیر کنند سوسو نوعی از بز کوهی است بدین جهت
سنگ بر قال حجر سوسو گویند و احدش سوسونه است و بعضی هر لغت را نقل نموده اند تصحیف است اگر بر هر
چشم آن کرمه در ورکوی بسته بر کتفی آویزند هرکه بر بالای وی رود خوابش نبرد اگر چشم آن بر عطار فر
بخور کنند کبر نیزند اگر بر صاحب حما بندند شفا یابد سوسه کرمیست که در گندم و پشم افتد آن را
شپشه و وه نامند قتاده در تفسیر آیه و انه هدایه و یخلق ما لا تعلمون اوله کرمی است که در جنت
خورد و در میوه افتد و در بعض کتب سماوی مذکور است که اگر بمکر ریم مردم متعفن شود هر آینه از خا بها
که میدارند شوند و اگر بر جو و گندم شپشه مسلط نمیساختیم ملوک چون طلا و نقره در خزاین خود نگه میداشتند
و اصح آنست که سوسه و وه است که در پشم افتد و قمله شپشه که در جو و گندم افتد و از منه لکه جوب خورد
بجهة دفع هر سه این افسون بر خشبه القاد نویسد بکشتی که آفتاب بر و نتابد در گندم و جو و پنبان
رخوت نهند اینست بسم الله الرحمن الرحیم الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم
الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا فماتوا کذلک یموت الفراش و السوس
و یرحل باذن الله اخرج ایها السوس و الفراش باذن الله تعالی عاجلا
و الا اخرجت عن ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام و اشهد انک سرقت
لجام بغلة نبی الله سلیمان بن داود علیهما السلام عجب است از علماء امامیه رضوان الله علیهم

مسوسه

منقولست سُبُنْد برغنیست چه پر او در نهایت نرمیست بمرتبه که اگر قطره آب بر وی چکد از پر وی

فرو ریزد سُمْعُد بفتح حاء مهمله بچه روباه و قیل از مادر خود مفارقت کرده بسر خود چرا کند سُحْلِیه

غطاءه است در عین مهمله بیاید از جمله جانوریست که سرد و دم بدو کرده کند شبیه چلپاسه

الا آنکه کسی سقنقور کاند سُرْفَه ارضه است در باب الف گذشت از چوب خانه عربی بنا بعضی

از آنها بیضه بی خود مثل عنکبوت التصاق نماید سُرْعُوب براء و عین مهمله راسو است ابن عرس گویند

در باب عین بیاید سُفْنُج بسکون فاء و ضم نون و جیم مرغ لیسا دندان سُبَیْطَر بضم با انکه نقطه و سکون

یاء دو نقطه از تحت و طاء و راء مهمله مرغ دراز گردن که همیشه در آب دیده شود سُوذَنِیق بفتح دال

مهمله و کسر نون و یاء دو نقطه از تحت و قاف چرغ در صقر در باب صاد بیاید باب سیزدهم در

شین معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در شین معجمه شاذهوار بسکون دال مهمله آخر شین زاء معجمه حیوانیست

که در اقصای بلاد روم یافت شود صاحب عجایب المخلوقات آورده که او را شاخیست برو اثنا عشر

شعبه مجوفست چون باد وزد اصوات حسنه از وی مسموع شود بسبب این حیوانات جمع شوند و استماع

صوتش نمایند و نیز گفته که بعضی از ملوک شاخ او هدیه آورده بودند که در وقت هبوب ریاح

اصوات عجیبه طرب آمیز از وی شنیده میشد بنحوی که آدمی از استماع وی مدهوش میگشت

و چون بر عکس نهاده بودند از وی اصواتی حزین می آمد سامع را رقت میشد شاهین معروفست

ترکان لاچین نامند عربی نیست لیکن عرب با او متکلم گشته اند سه نوع است شاهین و قطامی و انیقی
شاهین در حقیقت از جنس چرغ است لیکن بر و دستش از وی پرتر است بسبب چرکنش بشدت و صلابت
تمام بود چنانکه بعد فرود آمدن صید در هم شکند و معه هذا در کمان بید پای و دسته کمان باشد چنانکه خود را
بر زمین زند چه بمیرد استخوان او سخت تر از استخوانهای تمام جوارح است تاب سیری و نه صبر بر جوع دارد
و او را در سیری و گرسنگی متوسط باید داشت تا سلامت باشد بهترین صفات او آنست که میان سر او
بزرگ و سیاه چشم و فراخ سینه بود از میان سینه تا دوشهای پر گوشت و بزرگ زانو و کوتاه ساق قلمین
و کم پر و باریک دم چنانچه اگر چه یاش پر او بریزند چیزی از آن در بال بر وی پیدا نیاید هرگاه شاهین نقصان یافت
مذکور باهم رسد شکار کلنگ و امثال او نماید اول کسی که شاهین شکار نمود قسطنطین بود او شاهین را دوست
و در وقتی که سوار میشد از حرارت آفتاب بر سرش سایه میکرد و فرود می آمد و بلند میشد و بر
در سر کشتی میکرد دید تا وقتی که سوار شود تا روزی مرغ از زمین بجانب هوا بلند آنموقع شاهین خود را
بر روی او گسست و فرود آورد و قسطنطین را خوش آمد او را بر داشت و بر صید افکند موافق مقصود
یافت در باب صاد در ذکر صقر باید الکلش حرام صید آنش حلال **شبث** بباء یکنقطه از تحت و ثاء
سه نقطه عنکبوت را کاره تن گویند اما در کتاب حکم او نوع جانوریست درشت و روی پایهای او
زیاد و سرش سیاه و چشمهاش کبود بعضی گویند جانوریست پای و بزرگ سر فراخ دهن بلند عقب زنگ بگیرند

او سه شحمة الارض نامند شحمة الارض جانوریست چون آدمی دست دو و کذا او مثل مهره جمع شود

هر کس گفته جانور کوچک خوشبوییست که از کمیاب آتش در آید و از جانب دیگر بیرون رود و نسوزد

هر که پیه او را بر خود مالد و در آتش در آید نسوزد اگر آتش باران این عمل کنند اگر او گرفته حک نموده

قدر درهم از وی بزن عسیر الولاده دهند بر فور بار نهد شقراق و شراقراق بفارسی ملوسه

و سفره و بشیر ازی کاسه شکنک عرب با اخیل نیز گویند و شوم دارند مرغ سبز رنگیست بقدر کبوتر بالهای

سیاه دارد در بلاد روم و شام و خراسان و نواحی وی بسیار شود با مختلط سیاهی و سبزی و سرخی و زردی

بر طبع وی غالب همیشه از آدمی گریزان در قلال جبال باشد و در زمستان در معمورها و در تابستان صحرا رود

و خصائص بقعه خود در معموره و جاهای بلند نماید چه دست کس بدو نرسد آشیانه وی پیدا نبود منتن بود

جاحظ گفته او نوعی از کلاغ است در طبع او عفاست از جماع چون مرغ از طرف او بیرد دفع کند

و استغاثه نماید اکلش حرام اگر زهره او گداخته بر طلا دکمه زر بند سرخ و عیارش زیاده شود خاصه

اگر زهره روباه بر و زر بند عیارش کم شود نیز اگر زهره او خضاب سازند موی سفید سیاه کند گوشت

او کرم و درد و چربیه است محلل بادهای غلیظ است چه در رود ها ملیا شد تعبیر دیدن او در خواب

دلیل زن صالحه نیکو جمالست شیخ الیهود صاحب عجایب المخلوقات آورده جنوبست که روئیش مثل روی آدمیست

و ریش سفید دارد و بدنش چون بدن بزغاله موئیش چون موی گاو و در جثه گوساله نیست شیخ از دریا

بیرون آید تا غروب شب یکشنبه با شش بطریق تبرق میدهد و یکشنبه نتواند رسید پوست او اگر بر نقرس نهند

نفع ایشان تسکین وجع و ازاله مرض شود **شمشیه** مار سرخ براق که گاه بزرگ شود چشمش کور کند دیواری

طلب کند و روی بمشرق نهد تا چون آفتاب طلوع کند بجدت چشم بجانب آفتاب بقدر یکساعت نظر کند چون

شعاع آفتاب بچشم او در آید کوری و تیرگی و ظلمت او زایل شود تا بمقدار روز بدین منوال کند تا چشمش

بسیار روشن و صحیح گردد بخلاف غیر او از مارهای دیگر چون چشم ایشان کور شود خود را بدرخت رازیانج

رسانند و چشم خود بر او مالند تا روشن شود چنانچه گذشت **شادن** بدال مهمله آهو بچه که هنوز شاخ

بر نیاورده باشد **شادفا** براء مهمله و فا شترک است **شاه** گوسفند و نر پیر رمه و گز بزرگ و مثلی صادق آیت

اگر در وقت ذبح کنند پوست وی در آونه بر کسی تازیانه خورده باشد بپیچند درد وی ساکن گردد

شاهرک براء مهمله مرغ جوان خانگی پیش از آنکه بیضه نهد عربی آن ملک الطیر یعنی پادشاه مرغان نامند

شبب بدو با بکنقطه گاو بر نخاس شوب و شبه **شبذا** بذال معجمه مگس سگ که بر اشتر نیز نشیند **شرشور**

در شکل و جثه مثل عصفور و رنگ غیبت خاکستری رنگ بلطافه حمره سبز تا منقد اکلش ملخ است چه اکثر حیله عصفور را میبعت

بعضی بضم شین خوانده اند **شرشور** و **شرغور** مرقوم **شعرا** بسکون عین مهمله مگسی کبود و سرخ که بر شتر و حمار

نشیند آنها را برنجاند بعضی گویند مثل سگ مگس است **شغوا** بغین معجمه و مد بمعنی عقاب یعنی آله سیاه

چون منقار بالا او دراز تر از منقار زیرین است لهذا او را شغوا نامند **شفدع** بزرق کوچک **شقطاب**

بغاق

بقاف و حاء و طاء مهمله قوچی در جبال شاخ دار و جمعش شقاحط و شقاطب آید شقذان حربا و سوسمار و حلیا آید

شقردان براء مهمله مرغ آبی کوتاه پا و ابلق رنگ مثل لک لک کوچکتر است شقه لفظ اعجمیست معرب غنیست

مشابه ایم شهام غول بیابان در سعلاه گذشت شوحه بحاء مهمله قلیواج در حداه گذشت

شوصب بصاد مهمله شپش و کژدم و مورچه شوط نوعی از ماهی شغر بچه آهو شیذمان بیاء دو نقطه

و ذال معجمه گرگ شیران شبیه پشه و بروی مردم نشیند شیهیف بیاء دو نقطه تحتانی و فاء خارپشت شیوط

بیاء شغال شول عقرب و شتری که شیرش خشک شده باشد و نتاجش هشت ماهه شیصبان بیاء

دو نقطه تحتانی و صاد مهمله و باء یک نقطه ملخ نر شیع بیاء دو نقطه و عین مهمله بچه شیر شیم بیاء

دو نقطه نوعی از ماهی شیهم بیاء دو نقطه خارپشت نر نام شیقون بیاء دو نقطه و قاف و نون مرغیست

با حمار و گوسفند ملیبا باشد و مگس میخورد شبوه بباء یک نقطه کژدم جمعش شبوات آید فصل جیم در شین مکسوره

شقنقن بقاف و نون و یاء دو نقطه و نون جاحظ از انواع کبوتر شمرده عوام حمام نامند آوازش مثل

آواز ربابست و چون جمعی ازین نوع با هم باشند اصوات ایشان بهم مختلط گردد کسی را نیکو شود از طبع او است اگر جماع

خود نیابد همیشه عزب باشد تا آنکه بمیرد و همچنین ماده چون او فربه شود پرش بریزد و از جماع باز ماند

و عزلت خواهد لیسه متنفر و مختر زیره پاسبانی از اعدا نماید اکلش محلل خون او بقیه او مزید قوت باه

اگر زند سرگین او با روغن مخلوط ساخته پر دهد اوجاع رحم را زائل کند اگر از خون او بر قضیب مالند

فصل جیم در شین مکسوره شقنقن

با هر زنی که مجامعت کند هیچکس غیر او بر آن زن قادر نباشد و آن زن او را خیدان حجت داود و اگر آن
شخص بمیرد دیگر شوهر نکند اگر در وقت ذبح او از خون وی قطره در چشم چکانند اورام آن زایل کند
شق صاحب عجایب المخلوقات آورده نوعی از شیاطین است بنصف صورت آدمی و بزعم بعضی نسناس
از شق و آدمی متولد شده در سفرها بنظر مردم ظاهر میشود گویند علقمة بن صفوان بن امیه در بعضی از
شبی بیرون رفت شقی هم جادوی شد علقمه گفت بگو با تو چه باید گو گفت شمشیر خود در غلاف و تیز
خود از من دور دار گفت هم آماده جنگ تمام پای نگه دار تا بر سم پس هر دو با هم مقاتله نموده هر یک دیگری را بآن
دیگر زدند تا هر دو کشته شدند و نیز شق و سطیح هر دو کاهن بودند در زمان جاهلیت شق نیم تن
و یک پا و نصف بدن بود بدین جهت او را شق میگفتند چه شق بمعنی نصف است سطیح را استخوان نبود
لا محل نبود بلکه مثل حصیر پیچیده میشد از جهة سطیح او را سطیح میگفتند آورده اند هر دو در روز متولد
شده اند در حین طریفه کاهنه زوجه عمرو بن عامر بود و فات یافت قبل از فوت خود سطیح را طلبیده آب
دهن خود در دهن او افکند و گفت سطیح در کهانت جانشین من خواهد بود سطیح سر در سینه بود
و گردن نداشت و نیز قبل از فوت خود شق را طلبیده بهمین وتیره جانشین خود کرد قریش در جحفه
نایل ای ابو الفرج خالد بن عبد الله قسری که از اولاد شق است شبل بباء یکنقطه و لام
بچه شیر و قری هر بیشه رسیده شکار کند شرنبی براء مهمله و باء یکنقطه و نون مثل حنظلی عربیست

البحر ۱۵۱

شَبدَعَه بباء یکنقطه و دال و عین مهملتین کژدم جمعش شبادع شَیع بیاء دو نقطه و عین مهمله
بچه شیر فصل سیم در شین مضموم شُبُوط بباء یکنقطه و طاء مهمله نوعی از ماهی شُجاع مار بزرگ
که بر سوار و پیاده حمله کند و بر سر دم خود بایستد و بسیار در صحراها خود را بر سوار رساند شُحرُور
بحاء و واو بین الرائین مهملتین مرغ سیاهیست اندکی از گنجشک بزرگتر شُنقُب بنون و قاف
بر وزن قنفذ نوعی از مرغ باب چهاردهم در صاد مهمله فصل اول در صاد مفتوحه
صافِر و صَفاریه از انواع عصافیر است از شأن او آنست چون شب شود بر یک پای خود را بر شاخ
درختی بیاویزد و سر از زیر آویزد و تا صبح فریاد کند از ترس آنکه آسمان بر سر او فرود آید بعضی
گویند او شوط است که در تا گذشت صَدَف از حیوانات دریاست از ابن عباس منقول است که هرگاه
باران نیسان بارد صدف بر روی آب آید و دهن گشاید و انتظار کشد تا باران آید درون وی در آید
و او غلاف مروارید است وجه تسمیه آنکه صادف شتری باشد در وقتی که شتران نزد حوض آمده آب
خورند در عقب ایشان انتظار کشد تا بعد از ایشان آنچه بود اگر خواهی مروارید که اکل او خفقان
و مرض سوداوی زایل کند و خون دل و جگر صاف کند چون حل کنند اسفیداج بهق بمالند بالکلیه زایل کند
صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر صدف سوخته بر جمیع مفاصل و نقرس ضماد کنند سود دهد اگر با سرکه
سائیده بر بینی سعوط نمایند قطع رعاف کند گوشت از گزیدن سگ دیوانه نافع است گویند صدف سوخته

جلا دندان دهد اکتحال او نافع جراحات چشم بود اگر بر محل موی زاید بر بکنند بمالند بعد از آنکه
موی بر او روئیده باشند از برآمدن موی مانع آید اگر بریسوخته آتش طلا کنند به شود اگر پای از وی برکوبند
محکم بر بندد دندان باشد بر آید بعضی گویند که صدف حیوانیست که در جوف او حیوانی که بود بر شکل بچه
عنکبوت شبیه سنگ اگر آن صدف بیند بر روی کسی که در خواب باشد بیاشند زنان بسیار در خواب مانند و چون
صدف سوده بیند و چاو شیر در و مخلوط ساخته در بینی چکانند رعاف باز دارد تعبیر دیدن صدف
در خواب بر دست خود دلیل اعراض و ابطال کاریست که عزم داشته اما دیدن مروارید دلیل غلامان
و کنیزان و فرزندان و مال و کلام نیکوست اگر بیند که مروارید سوراخ میکند تفسیر قران بصواب کند
اگر مروارید سوراخ نکرده در دست خود بیند اگر او را حامله باشد پسر آید و الا مالک غلامی گردد لقوله تعالی
یطوف علیهم ولدان مخلدون کانهن لؤلؤ مکنون اگر بیند که مروارید از جایی میکند
و صیغه و شد قران فراموش کند اگر از جای قلع میکند علما در میان مردم ثابت کند و اگر بیند که مروارید
متفرق میان قوم بر می چیند البته موعظه مردم کند و وعظ او بدیشان موثر و نافع آید اگر در
دست خود مروارید بیند بقدوم فرزندی بشارت یابد اگر حامله دارد و ان کنیزی بخرد و اگر غریب باشد
تزویج نماید اگر بیند که از دریا مروارید بیرون می آورد و کیل و وزن میکند مال بسیار از شهری منسوب
به بحر باشد بدو رسد جاماسب گفته اگر کسی بیند که مروارید از وی ربودند متغیری بدو رسد و اگر بیند

ببد و مروارید دلکونه نهایت یابد و سرور کهو دیدن عقد مروارید رسیدن بزن صاحب جمال
و کاهی دلیل نکاح بود صدی مرغ معروفیست زعم اهل جاهلیت آنکه از سر مقتول بعد از آنکه پوسیده شود
مرغی بیرون آید و فریاد کند که اسقونی اسقونی تا آنکه قاتلش مقتول گردد و لهذا آن را هامه گویند یعنی تشنه
مرا آب دهید
و نیز صدی بزرگ زرد گویند عدسی گوید که او مرغیست که شب بسیار کوید و بیدو بوم او سفید
دانند اما جنید بلوغ از وقت نیز او از جای کوه آید چون کسی سخن گوید همان جواب شنود صرصر و صرصار
جانوریست شبیه ملخ جهنده آواز باریکی دارد اکثر فریاد او در شب بود لهذا او را صرار اللیل نامند
و نوعی از کرم زمین که بنات الوردان گویند بال ندارد و بعضی گویند جدجد است و جوهری تفسیر صرار اللیل کرده
در باب جیم گذشت مکانش معروف بود مگر به تتبع آوازش در جاهای نمناک باشد مختلف اللون است
بعضی سرخ و بعضی سیاه و بعضی کبود و خیذب صحرا هست اکل اکثر حرمت شیخ ابی علی سینا گفته که اگر او را
با قرده ما بر بواسیر و کرمی که ام طلا کنند نفع عظیم بخشد اگر خشک نموده و سائیده با اثمد مخلوط ساخته
اکتحال نمایند حدت بصر نماید اگر با زهره گاو اکتحال نمایند بر هم نهادن چشم را نفع کند صقر بقاف
و را مهمله چرغ ترکان اتیلکو نامند از طیور جوارح است که با او صید کنند ابن زهر گفته که او
زهره او چون آن که دارند باشد که از خوف بمیرد اگر مغز سر او بر بهق مالند لونش زایل
کند و اگر بر قضیب طلا کنند لذت جماع افزاید و تهییج باه کند اگر از دهنش را که گریه آید لهذا

عرب در امثال خود گویند فلان اخلف من الصقر یعنی بوی دهن فلان کس بدتر از بوی دهن چرغست
تعبیر دیدن او در خواب دلیل عزت و جاه و تسلط بر اعادی و رسیدن بآرزوها و پادشاهی از زوج
و اولاد و خدم و حشم و نفایس اموال و صحت و تفریح هموم و صحت چشم و کثرت اسفار و بر کشتی
با فایده و گاه باشد دلیل موت بود بجهت آنکه او سبب ارواح نماید و یا دلیل زندان و تنگی طعام و شراب
و بعضی گویند دلیل مرد با قوت و بطش بود صَنَّاجه بتشدید نون و جیم صاحب عجایب المخلوقات آورده
که او جانوریست در زمین تبت بقدر یکفرسنگ که خود خانه نفس تنفس بر وی بر هر حیوانی که افتد آن حیوان
بمیرد اگر حیوانی را بر و نظر افتد او بمیرد لهذا چون خواهد که صید حیوانات کند چشم بر هم نهد
حیوانات متعرض او شوند تا وقتی که چشم کشاید و نظر بر ایشان کند ایشان چشم بر هم نهند چون نظر او
بر ایشان افتد بمیرند ایشان بسیار طعمه ایشان شود صَارِخ براء مهمله و خاء معجمه خروس از کثرة فریاد او
صارخ گویند بتخفیف در شب سیما در سدس آخر صَرَّاخ بتشدید راء مهمله و خاء معجمه طاووس صَعْب
بعین مهمله مرغ کوچک جمعش صعاب آید صَعْوَه بعین مهمله سرخه سره نوعی از گنجشک است صَفَر
بفتح فا و راء مهمله زعم اهل جاهلیت آن بود که در جوف آدمی ماریست که بر اطراف اضلاعی آنست
که شرف بر شکم است آنرا صفر نامند هر گاه آن مار حرکت کند آدمی گرسنه شود اهل اسلام این قول
مردود دانند صَفَرْد براء و دال مهملتین مرغیست از جنس خشخاشی که در بیابانها گذرنده صَوْمَعه

ضَید بیاء دو نقطه از کف
و دال مهمله جر شکاری صح

بفتح عین مهمله عقاب چون بهیئته با کس مرتفعه و مواضع شریفه اختیار نماید آن صومعه منند صَیدَنه بیاء
دو نقطه و دال مهمله روباه صَیدانی جانوریست که در جوف زمین خانه سازد صَیدَح بیاء دو نقطه و دال و
حاء مهملتین اسب قوی آواز فصل دوم در صاد مکسوره صِنّباح بنون و بای یکنقطه و حاء مهمله ماهی دراز و باریک
صِئبان بهمزه و بای یکنقطه رشک شپش فصل سوم در صاد مضمومه صُوابه بچه شپش او صئبان است
که گذشت بعضی بحذف همزه ضبط کرده اند لیکن اثباتش اولیست صُلْصُل فاخته صُلْب مرغیست
صُوار رمه گاو صُرَد دارکوب مرغیست ابلق بزرگتر از صعوه کنجشکها کند نصفی سفید و نصفی سیاه
بزرگ منقار و مخالب و اصابع عظیمه دارد کسی قدرت بر گرفتن او ندارد و شریر النفس است متنفر و
گریزنده غذا او گوشت است هر مرغی را خواهد صید کند مثل او صدا کند چون طیور جمع آیند حمله بر بعضی
از آنها کند یکی را بگیرد و منقار او سوراخ کند در ساعت بخورد مکان او در رؤس جبال و اغصان
اشجار بلند باشد باب نوزدهم در ضاد معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در ضاد مفتوحه ضَأن
گوسفند میش تر یا دشتی قوی اکلش حلال اکل گوشتش مانع صفرا سوخته سیاه و مزید قوت باه و منی بود و دافع
سموم گرم و تر اگر گوشت بزست بهترش یک سالهست و گوشت خصی از و باه را زیاد کند اگر در وقت
ذبح خون او فوراً بر برص مالند تغیر لون وی دهد جگر بز بر سد اگر تا ها بسوزانند و بر دندان مالند
سفید کند اگر شاخ قوچ را زیر درخت میوه دار دفن کنند میوه بسیار دهد اکتحال زهره او با عسل منع نزول

آب از چشم کند اگر استخوان آهو یا پوست چوب گز بسوزانند خاکستر او را بروغن گل مخلوط ساخته بر موضع

شکسته مالند درست شود اگر زن پشم گوسفند ماده بر دامن بار نگیرد اگر پارچه از پشم موی بز سفید بافته

باشند بر سر ظرف عسل گذارند مورچه نزدیک او نشود **ضب** سوسمار حیوان بری است آب نخورد لهذا عرب

در امثال خود گویند لا افعل حتی یرد الضب یعنی این کار نکنم تا آنکه سوسمار آب نخورد ابن خالویه گفته

سوسمار بیابان شد آب نخورد مگر آنکه هفتصد سال زندگانی یابد و در هر روز چهل مرتبه بول کند دندانش نریزد چه دندانهای

او یکپارچه است متفرق نیست او هم ذکر و ماده اش هم فرج دارد چون خواهد بیضه نهد گوی بکند و بیضه در او نهد

و بخاک بپوشد چهل روز حضانت نماید بچه بیرون آید و هفتاد یا بیشتر بیضه نهد شبیه بیضه کبوتر چون از سوراخ خود برآید

چشمش چندان روشنی ندارد بنظر با آفتاب انداخته جلا یابد در وقت پیری غذا از نسیم یابد و برودت هوا تعیش کند

چه رطوبت هوای کلیل یافته و حرارت نقصان پذیرفته میان او و کژدم محبت است لهذا اگر دم بریده بر در سوراخ او بنشیند

و پاسبانی نماید تا اگر کسی دست بسوراخ او دراز کند بگزد خانه نسازد مگر در زمینهای سخت تا از سیل و آب ستور محفوظ باشد

بدین جهت قلب وی همیشه ناقص و شکسته است و از طبعش فراموشی و عدم هدایت است لهذا خانه نزد نشانی که بلند باشد بنا نهد و پایه

سنگ بزرگ یا درخت تا در وقت مراجعت بشناسد چه خود را گم کند عرب در ضلالت مثل زنند گویند فلان اضل من ضب یعنی

فلان کس گمراه‌تر از سوسمار است بدین جهت اعراب سوسمار گرفته نخورند حضرت مقدس نبوی اول بر زبان آورد و گفت

انجام نمی آوردم تا گفت سوسمار امتها بوده بر زبان معجز بیان آورده که سوسمار آنچه در عرش است گواه گفتند و در

اطاعت او نمایند در یکبر راه اوست و در بهشت رحمت او گوهر کسی کیتیم در حال سوسمار بزبان عربی فصیح گفت انت خاتم

النبیین قد افلح من صدقک وقد خاب من کذبک یعنی تو خاتم پیغمبران و آخر پیغمبرانی رستگار شود

هر که تصدیق تو کند و از رحمت الهی نومید شد آنکه تکذیب تو نمود چون اعرابی این معجزه بدید از روی صدق و عقیده در ربقهٔ قبول

و عشایر خود بدایت اسلام در آمد آنگاه از سفر تجارت باشد شوم بود تا تمام رسید پس اکرمت فرمود اعرابی دنیای خرابه و هر کس از اصحاب بدو

چیزی بدو هر یک از اصحاب چیزی دادند تا غنی شد گفت یا حضرت صبح از خانه بر آمدم گمراه‌ترین و بدبخت‌ترین قبایل خود بودم

والحمد لله والمنه که اکنون هدایت یافته بدولت اسلام رسیده توانگرترین ایشان گشتم باجماع علمای امامیه اکل سوسمار حرام و بعضی

از عامه حلال شمرده‌اند از جمله خواص او آنکه اگر پای او در قدم هر موری که بروید رفع آن کند عنبین که هر که دل او را بخورد غم و خفقان

از و زایل شود اگر پیه او را گداخته بر قضیب مالند قوت جماع زیاد کند هر که او را بخورد هرگز تشنه نشود و هر که خصیتین او با خود دارد

خادمانش تعظیم او را واجب دانند اگر قضیب او بر پیشانی آدمی بندند هیچ آسیبی در کرونی پدید و نرسد پوست او را اگر بعقیقه

غلاف شمشیر کنند هر که آن شمشیر کار فرماید شجاع گردد اگر ظرف عسل کنند هر که انگشت عسل از آن ظرف بدر آورد تناول کند

ترشح شهوتش زیاد گردد اگر سرگین او بر برص و کلف مالند زایل کند اکتحال او آب سفیدی از چشم باز دارد تعبیر دیدن او در خواب

دلیل اعرابی فرمند در مال موهوم و صاحب خود دلیل مرد مجهول و ناشناخته بود چه از جمله سوسمار است و بعضی گویند دیدن او دلیل

دلیل کسب و بعضی گویند دلیل بیمار است ضبع کفتار مثل خرگوش سالی نر و سالی ماده و والد صاحب عجایب المخلوقات

آورده در عرب قبیله ایست مسمی بضبعیان هرگاه احدی از ایشان در میان جمع کثیر از قافله باشد چون کفتار قصد شکار ایشان کند

سوای آنکه متعفن میشود و غیر آن نشود و موصوف است بجبن و لکن اگر چه لنگ واقعی نیست لیکن در نظرها چنین نماید سبب آنکه رطوبتی
در مفاصل دارد و در جانب راست بیشتر یعنی طرف ایمن او مدام در مشی ثقیل نماید و از خواص تمام و علوم بنی آدم دارد
عادت بنبش قبور نموده هرگاه در وقت فرصت مییابد مرده شخص در قبر است زیر سر او حفر نماید و حلقش بگیرد و بکشد خونش
بیاشامد و فاسق است چه در جنس حیوانات هر چه از بنی نوع خود رسد تا برود و خجل نکند رها نماید چون در ربه گوسفندان
افتد اکتفا نکند تا بچه گرگ کشد و چون با گرگ باشد گوسفندان سالم باشند چه هر یک مانع آن دیگر شوند و لهذا اعراب در دعا
خود گویند اللهم ضبعا و ذئبا یعنی بار خدایا در گوسفند اما گفتار را با گرگ جمع نمای و جاذبت کلاب است همچو مغناطیس
آهن را بدینجهت اگر سگی در ماهتاب بالای دیوار سوار شود و گفتار در زیر دیوار چون سایه سگ بر او واقع شود فورا بیفتد گفتار
او را گوید موصوف بحماقت است چه شکاریان تا در در سوراخ او کلمات چندی گویند بیرون آید شکارش کنند چنانچه
سابقا سمت گذارش یافت اکلش با جماع شیعه حرام است و در خلاف کیفیت از جمله خواص او آنکه از عنب الثعلب گریزد و اگر
پیه او سود بر جسد مالند از شر کلاب ایمن گردند زهره او را اگر زنان خشک نموده بقدر نیم دانگ بیاشامند شهوتش زایل شود
اگر از پوست او بر و بز سازند و بر و ر ازو بپزند و بکار برند از شر ریح ایمن باشد اگر عصاره عنب الثعلب بر بدن مالند از ضرر
او ایمن باشد هر که پوستش با خود داشته باشد سگ بر او فریاد نکند اکتحال زهره او رفع نزول آب از چشم و کند دید را نماید اگر چشم
راست او در سرکه هفت روز نقوع نموده پس در زیر نگین انگشتر نهند هر که آن خاتم در دست کند سحر و مکر بر او کار نکند
اگر کسی را سحر کرده باشند خاتم مذکور در شسته آب او بیاشامند از سحر نجات یابد اگر سر او در برج کبوتران گذارند

کبوتر بسیار جمع شود اگر کسی زبان او در دست گیرد در سگ بی وفایی کند و اگر سر او بر جای بندد عیار آن اگر چنین کنند
اگر پنج عضو او بدست گیرند گریزان شود اگر پیه او بموی کسی که حال او معلوم بود بخور کنند شفا یابد اگر پای از قضیب او خشک نموده
سایید بخورد یوزینه دهند شهوتش منقطع گردد هر که پاره از فرج او با خود دارد محبوب القلوب گردد اگر دندان او
با خود دارد از نسیان و دیو و زنان ایمن گردد اگر از پیه او کسی بشکم چکاند در بدو کیل کنند از نهایت آن جانور آن
و سایر آفات محفوظ ماند خوردن چشم او قطع وسواس کند اگر کسی حنظله در دست گیرد دیگر نیز اگر به او سر بن طلا کنند از
گزیدن سگ ایمن گردد اگر زهره او با سبجا یا بغاله اکتحال نماید بعد از آنکه موی زاید از چشم بر آورده باشند دیگر بیرون نیاید
هر موی بمقدار یکدانه از قضیب او بعد از آنکه خشک کرده باشد بخورند هیچ با کند و اگر جماع ملالی بهتر شد اگر نصف درهم از
زهره او با عسل بیاشامند نفع بخشد از نزول آب و علتهای چشم و اکتحال زهره او مخلوط بعسل تحدید بصر و جلاء نظر و
حس کند هر چند کهنه گردد نفع بیشتر بخشد و نیز اکتحال زهره او دافع نزول و دموع عینی بود اجماع اطبا اگر موی چهره را زائد
نر او را بکنند و بسوزانند و بزیت مخلوط سازند بر مقعد نحو مرغی ... دشته گذارند زایل کند دیگر آنکه هر که این عمل کند دیگر بر نگردد
اگر از ماده او موی کنند این عمل کرد آن از محدث علت ... بود فافهم فانه عجیب مجرب **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل
کشف اسرار و در آمدن به بالا و بام و دیدن نر او دلیل خنثی مشکل بود یا دلیل مرد جبار و دشمن ستمکار و دیدن ماده او
دلیل زن قبیحه بی شرم کریه المنظر بود **ضرغام** بغین معجمه شیر را اسد گذشت **ضریس** براء و سین مهملتین طیحون در طاء
بیاید **ضغبوس** بغین معجمه و باء یکنقطه و سین مهمله روباه بچه ماده بزرگ گویند در باب تا گذشت **ابو ضبیه** در راء

ضَبَب حیوانیست شبیه بسگ این سنده گفته ضَیْوَن بیاء دو نقطه زیر مانند ضَیْلَه بتقدیم یای یک نقطه بر یای دو نقطه مار

باریک **فصل چهارم در ضاد معجمه ضِفْدَع** بضاد و دال و عین مهملتین بفتح دال نیز آمده اما فصیح نیست بزق و بزک

قورباغه گویند از آبهای ایستاده متکون میشود از توالد نیز بهم رسد و از عفونات و عقب بادی و باران شب بسیار بوجود جمعی گمان برند

و مکرر از ابر میبارد نه از توالد و تناسل این گمان باطل است بلکه حق سبحانه و تعالی در ساعت از طبیعت آن خاک

در بارش ابر و باران خلق نماید او حیوانیست که استخوان ندارد بعضی از آواز کنند و آواز او از بیخ گوشش بر آمده موصوف است

بجهت سمع چون خواهد صدا کند از آب و چون آواز کند در صدا کند داخل آب شود و فک اسفل را به آب صدا کند و چون

آب در دهن او داخل شود صدا کند اگر در دهان آتش تعجب کند و ساکت شود همیشه نظر بر آتش اندازد در صید اختلاف او در آب

جا و رسم بچه بسیار بیرون آید مثل دعموص بعد از آن اعضا او منبسط گردد اکل آن حرام و قتلش منهی عنه شیخ ابو علی سینا گفته

در سالی که ضفادع بسیار شوند دلالت بر عادت و عقب او و باز بهم رسد صاحب عجایب المخلوقات آورده ضفادع مثل کاو

در ریگ بیضه کنند هر نوع بچه کوهی و آبی از خواص او آنکه اگر زبانش برق آبی در دهن کشد در شبی بر دهن او

پس از دو کدو با بار ربعه بار بگیرد اگر بسته او بر خانه دیگ مالند در زیر آتش باشد هرگز بجوش نیاید اگر او

برگیرند حالی نور آماند در حال بشود اگر او از بسر تا تجربه کنند هر زبانه در این وقت بر و نظر کند شهوت او

بسوی حیوان مایل شود اگر زبان او بر زبان خود آورند هر چه در بیداری کرده بگوید اگر زبان او بر کسی متهم بود

باشد بخورد اقرار نماید اگر خون او بر موضع موی او کنده باشند مالند دیگر موی بر نیاید اگر بر روی مالند

مردم آنچه در دست او باشد اکر بر بیخ دندان کذارند بلا تعب بیفتد ابو حامد صاحب تحفة الالباب گوید در موصل
در باغی در کنار حوضی با جمعی نشسته بودیم از استماع آواز ضفدع متأذی گشتیم شخصی طشتی آورد و بر روی او کذاشت
ساکت گشتند راحت یافتیم و نیز آورده چراغ در میان چشمه و برکه آب نهند نیز قال گذارند تعبیر دیدن او
در خواب دلیل مرد عابد مجتهد در طاعت الهی چه او بسیار نمود و آب کشت تا ابراهیم علیه السلام اذیت نرسد
دیدن ضفدعهای بسیار دلیل عذاب است چه بر قوم موسی ضفادع بارید بعضی گویند دیدن او دلیل حسن معاشرت با اقربا
و همسایگان است اکر بیند که گوشت ضفدع میخورد منفعتی رسد از طامعی و کسی که خفته دیدن او دلیل فریبندگان و ساحران
بود چنانکه گفته اند هر که با ضفدع سخن گوید مملکتی بدست او آید و اکر بیند که ضفادع از شهر بیرون آمد دلیل است که عذاب
از آن شهر بیرون آید فصل سیم در ضفادع مشهوره ضود و ضود مرغیست که اصل آن مید در الفاظ کرده است ضوع
از جنس هوام است چه بعضی از طیور شمرده مفصل گفته خواهد شد باب ششم در طیور مشتمل بر نه فصل
فصل اول در طیور مشهوره طاوس ملک در میان طیور بغرابت و حسن صورت مشهور است حسن منظر و خوبی هیئت دارد
و تکبر و عجب بسیار و عشق در خود کند بسیار در قفس دماغ آتش نظر بجانب او کند چون سه ساله شود پیش او رنگین و ماده
بیضه نهد در سالی دو نوبت یا کمتر در بهار بسیار است در خریف اسقاط پر نماید بخوبی چو از اشجار برک بریزد و چون در بهار
اشجار شروع در انبات نماید او نیز پر آرد و در وقت جفت شدن با ماده خود بسیار نازی کند و بیست بار بیضه
بشکند مدت حضانت سی روز بود جوجه او بر هیئت بعینه بی پر بیرون آید چون بیضه او در زیر مرغ خانگی گذارند

جمیع ما یحتاج از اکل و شرب نهند و جای فرش کنند از خوف آنکه اگر برخیزد هوا فاسد شود و قوت آن ضعیف شود بلکه در بادیه از وی بیضه
و بعد از نه ماه جوجه از وی بیرون آید بشکل طاووس لیکن کم حسن باشد مثل الکتوت بود بر آنکه او چون بیامیزد ابرام صبح ستنه
لهذا با بهشت نسبت کنند طاووس نقش و نگار است خلق که تحسین کنند از نقش و از بازی رنگ خویش گویند چون آدم صفی الله
بحکم الهی تاک انگور غرس نمود ابلیس طاووسی آورد و در بیخ او ذبح کرد و خون او در آن ریخت چون برگ بیرون آمد بوزینه
ذبح نمود چون غوره شد شیر ذبح نمود تا خوشه بیاید بعد از اتمام خوک را ذبح نمود و خون وی آب داد از این جهت
شارب الخمر اول بکشی مثل طاووس سرخ شود چون مست شود مثل میمون بازی کند و رقص در آید و چون مستی وی بغایت رسد
بطریق شیر نعره زند و بد خو و عربده کند و هذیان و لاطائل گوید و در آخر مثل خوک سر در پیش اندازد و بخوابد عجایب
در امثال عرب گویند فلان احسن من طاووس اکلش حرام و گوشتش دیر هضم و بد مزاج لیکن بعضی کرم سخن نکرده اطبا
گویند گوشت وی غلیظ اللحوم طیور است اجتناب از او واجب دانند لیکن اگر با سرکه بپزند دفع ضرر وی شود و ابن گوید از
خواص طاووس آنکه چون طعام مسموم یا زهر آلود پیش وی نهند فریاد کند و بال بگستراند و رقص کند و اظهار سرور نماید آشامیدن زهر او
با سرکه از کثیر جانوران نافع بود اما حکما گویند اگر آدمی زهره طاووس آشامد البته دیوانه شود و این تجربه رسیده
هر کس گفته اگر خون او با آب انار رومی و نمک مخلوط سازند بر قروح رطبه زده و ده خراز آنکه ترسند طلا نمایند کس او
اگر بر زن کلیل بمالند زایل کند استخوان وی اگر سوخته و سائیده بر کلف مالند بر طرف شود تعبیر دیدن او در خواب
دلیل عجب و غرور و حسن جمال مالک او بود و شاید دلیل بخت جستن و فریب و مکر و انقیاد اعدا او زوال نعمت و شقاوت

و اگر زن

و سکه سیم بود و گاه دلیل زینت و زیور و تاج و ازواج حسنه و اولاد کریمه یا زن اعجمیه صاحب جمال یا غیر مسلمه بود اگر بیند چه طاووس
برادر شد پادشاه ملوک عجم بود آشنا نماید **طیر** جنس مرغان و احد او طایر و جمع طیور آید ابن عباس گفته هرده مرغست در
قرآن نام مذکور است بعوضه در البقره غراب در مائده جراد در اعراف سلوی در بقره و بطه و نمله در نمل و هدهد در نمل
ذباب در حج فراش در قارعه ابابیل در فیل **تعبیر** دیدن طیر در خواب عمل آدمیست لقوله تعالی وکل انسان
الزمناه طائره فی عنقه یعنی عمل هر کس لازم داشتیم بر گردن او اگر مرغ مجهولی بیند نا شناس معلوم نباشد
دلیل اندار و ترسیدن لقوله تعالی طائرکم معکم الآیه اگر از جنس طیور سخنگو بیند دلیل نیکویی عمل او بود
یا رسول خیر خبری آورد و دیدن آشیانه مرغ دلیل ده و شهرها و دلیل قریه اگر آشیانه او در کوه یا در دیوار بیند
یا در مساجد و متعبدین و منقطعین از خلق نماید چنگال او دلیل غلبه بر دشمن و منقار دلیل عزت و جاه و سرکردگی او
دلیل مال اگر از طیور ما کول اللحم دید و اگر از غیر ما کول اللحم دلیل مال حرام **تتمه در کلام طیور** گویند روزی سلیمان
علیه السلام به بلبلی گذشته بر درخت سرود می جنبانید با صحاب خود گفت میدانید این بلبل چه میگوید گفتند الله
و رسوله اعلم گفت میگوید که امروز نیم خرما خورده ام و خاک بر سر دنیا کرده ام و هدهد گفت میگوید که اذا نزل القدر
عمی البصر ما احسن ما قال قضا از آسمان چون فرود آید همه زیرکان کور گویند و کر کعب احبار گفت
که میگوید من لا یرحم لا یرحم هر که رحم نکند بر او رحم نکنند فاخته میگوید یا لیت هذا الخلق ما خلقوا و علموا
لماذا خلقوا کاشکی این خلق مخلوق نگشتندی یا دانستندی برای چه مخلوق شدندی و چون دانستندی برای چه مخلوق

شدند عمل میکردند بدانکه عالم گشتند ورشان گوید لدوا للموت وابنوا للخراب بزایید برای مردن و بنا کنید
بجهة خراب شدن طاوس گوید کما تدین تدان یعنی آنچنانکه جزا میدهی جزا داده میشوی صرد گوید استغفروا الله
یا مذنبون استغفار کنید ای گناهکاران طیطوی گوید کل حی میت وکل جدید بال یعنی هر زنده
بمیرد و هر تازه بپوسد پرستوک گوید قدموا خیرا تجدوه هر نیکی پیش فرستید بیابید کبوتر گوید سبحان
ربی الاعلی ملء سمائه وارضه باز میگوید سبحان ربی الاعلی وبحمده قمری گوید یا کریم
غراب عشار العین و بعرین کرده قبواج گوید کل شیء هالک الا الله سنگخوار گوید من سکت
سلم هر که خاموش شد بسلامت ماند طوطی گوید ویل لمن کانت الدنیا همه وای بر کسی که همتش
دنیا باشد دراج گوید الرحمن علی العرش استوی سار میگوید روزی بروز میخواهم قبره گوید
بار خدایا بر دشمنان محمد وآل محمد لعنت کن خروس میگوید اذکروا الله ایها الغافلون کرکس گوید
هر نوع خواهی زندگانی کن آخر مرگست عقاب گوید در مفارقت مردم مونست و دوری از ایشان راحت
پرستوک آواز برکشد و فاتحه تا آخر بخواند بطریقی که قاری خواند و وقتی که صفت فال بیکدیگر رسید سبوح
قدوس ربنا ورب الملائکة والروح حمار لعن کند کسی که در ربیع کم کند بز گوید سبحان ربی القدوس
سرطان گوید ربی المذکور بکل لسان طیطوی ارسطاطالیس گفته که طیطوی از تشنها و انهار بسیار
مفارقت نمیکند چه او غیر کرمی که در اطراف آبها و تشنهاست نمیخورد و چون بیمار شود کبک نر شکار کند

چکاوک و

حکم دی که نیکو شفا یابد ولیکن طیر طیره نماید و فریاد کند و بمکان خود تغیر ندهد مگر وقتی که باز بگریزد و اگر از شب گریزد

فریاد کند و اگر در روز گریزد فریاد نکند از خواص او آنکه گوشت وی شکم به بندد و قوت باه کند طیهوج شبیه بکبک

کوچکست الا آنکه گردن و منقار و هر دو پای او سرخ است پرهای او سیاه و سفید ابلقش حلال گوشتش بهتر از گوشت اکثر طیور است

اصح آنکه معتدلست بعضی گویند در درجه سیم هاضم است بهترش آنکه اگر فربه بود مزید قوت باه و شهوت است شکم به بندد و ضرر دارد

بکسی که علاج خلط و ثقل کند اگر در هریسه بریزند خوش مزه تر شود مولد خون معتدل موافق مزاج معتدل است اکلش در بهار مناسب

بهتر است و بعضی برآنند که طیهوج و دراج و کبک باهم در ترتیب اغذیه و اعتدال و لطافت اول طیهوج پس دراج

پس کبک تعبیر دیدن او در خواب دلیل زنست طامر و ابن طامر کیک و مگس و خسیس طبطاب مرغ بزرگیست

و گوشهای بزرگ دارد طبوع بباء یکنقطه و عین مهمله قمامه ایست در قاف بباید طحشوج بحاء مهمله

و شین سه نقطه و جیم مورچه کوچک طحن بحاء مهمله جانوریست شبیه بآدم حبشی در آخر باب جا گذشت کودکان گرد

جمع شوند گویند اطحن یعنی گرد خود را بزیر بام انداخته و مکیه تا در زمین غایب شود طرسوغ براء و سین مهملتین

و خاء معجمه نوعی از ماهی دریا و بیماری اکل و مورث غشاوه عین کند طرغلودس براء و غین معجمه و لام و دال

و سین مهملتین باهل اندلس آذرخش گویند در ضاد گذشت بعضی گویند صعتر عصافیر است خاکستری رنگ در بالا و

رنگهای سرخ و زرد و سبز نیز و برش طلائیست باریک منقار در دم نقطها سفید دارد بهترش آنست که فربه باشد با کول اللحم است

ثقل گوشت وی با سنگ مثانه بشکند و از تولد او مانع آید طغام و طغامه بغین معجمه اراذل طیور و سباع و بوم

طُلاء بزغاله کوچک هر چهارپای و بهندی گویند بطلی و جلاه الی ولد یعنی بچه هر چهارپای او منسوخ فی بند

طُمل و طُمال گرگ طَنْبور زنبور و با نقطه زنبور نیش دار چوب خوب طُمْروق بر اء مهمله و قاف شب پره

طُوبالة گوسفند طَیْر العراقیب مرغیست عرب او را شوم دانند طَیْر الماء نبات الماء و ابن الماء در میم بیاید

بنت طَبَق و اُم طَبَق سنگ پشت بعضی گویند ماری بزرگیست شش روز بخواید و روز هفتم بیدار شود بر هر چه بانفس او رسد

در حال بمیرد فصل دوم در طاء مکسوره طِفْل بچه هر وحشی و مولود از بنی آدم طِلْح بحاء مهمله کنه طِرْف بر اء مهمله

و فاء اسب نیکو طِلا بچهای حیوانات سم شکافته مثل گاو و گوسفند فصل سیم در طاء مضمومه طُورانه بر اء مهمله و نون

نوعی از کبوتر طُوَّل بتشدید واو اسم مرغیست طُوطی ببغا بعینه در با گذشت باب القاف هم در ظاء معجمه مشتمل بر یک فصل

در ظاء مفتوحه ظَبْي بباء یکنقطه آهو نر کلان چیز آوگنک نامند سه نوع بود اول آرام

که آهوی سفید خالص است مسکن او در ریگ باشد جثه فربهی او بیشتر آهوان گویند یکنوع دیگر را عفر نامند سرخ رنگ

و کوتاه گردن بود در جریان ضعیف ترین آهوان بود در ارض مرتفعه صلبه جای گیرد نوع سیم گندم گون و دراز گردن

و طویل القوایم و سفید شکم همه انواع او موصوف اند بکثرت بعر گریزتر حیوانات بعضی از قوم وی چون خواهد

داخل خانه خود شود از خوف صیاد عقب عقب کانه در آید و بیرون آید و آب شخ خود و از اکل حنظل بلند نشود

این حکایت در ترجمه خود آورده حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از ابو حنیفه پرسید چه چیز لازم است بر محرمی که دندان

باعیه آهو شکند گفت نمیدانم یا ابن بنت رسول الله آنحضرت فرمودند که آهو باعیه نمیباشد چه دندان اش ...

یکی فوقانیه و دیگری تحتانیه ثعلبی در کتاب ثمار القلوب آورده که روزی بهرام گور بعزم شکار بر شتری تیز رفتار سوار شده

با کنیزی که معشوقه وی بود و دف خوش می‌نواخت بر روی شتر نشسته به هامون برآمدند تا بشکارگاه جمعی از آهوان برخوردند

بهرام بدان کنیز گفت بکدام عضو آهو که گویی من تیر زنم کنیز گفت خواهم که بیک تیر نر را ماده و ماده را نر کنی

پس بهرام تیری دوشاخه بر کمان نهاد و بیک تیر هر دو شاخ آهوی نر را برکند و دو تیر دیگر در موضع وی چون دو شاخ بر دوخت

بعد از آن کنیز گفت خواهم که تو پای آهو را بر گوش وی بدوزی بهرام اول بندقه‌ای بر گوش وی انداخت تا آهو

پای خود بر گوش رسانید تا گوش خود را بخارد پس یک تیر به سم و گوش وی بدوخت با آنکه معشوقه محل تمام

یافت آن کنیز دوشیزه را بر زمین انداخته شتر بر اعضای وی راند چنانچه هلاک شد و در هم شکست گفت تو خواستی که عجز مرا

ظاهر کنی پس این حکایت گذشت و کنیز کشته شد بدانکه آهوی ختایی که از وی مشک حاصل شود رنگش سیاه بود و دندان با رنگ

سفید بقدر ما بین ابهام و سبابه از دهن وی مثل دو دندان خوک از دو روی بر آمده و در شکل و بار پستان قرنه

با سایر آهوان ماند و گویند آهو از تبت به هند رود و آنجا نافه اندازد و آن مشک بد بود و حقیقت مشک خون است

که در وقت معلوم از سال در ناف آهو جمع شود تمیز ماده و بعضی گفته‌اند حق سبحانه و تعالی نافه را معدن مشک ساخته

مثل اشجار اثمار هر سال در وقت معین بار دهد چون این ورم حادث شود آهو بیمار گردد تا آنکه ماده کامل گردد آن وقت

در صحرا سنگهای چون ... نند تا در آن وقت خود را بر آن مواضع رسانیده ناف خود بر سنگ چو بمالد تا نافچه برو نهد

نافچه معرب نافه است تصغیر فارسی ظرف مشک است گویند ابن عقیل بغدادی گفته که نافچه در درون آهو مثل بیضه است

که در جوف وی غلافیست صاحب عجایب المخلوقات آورده که جانوریست [illegible] آهو دابة المسک نامند در روم معلوم
از بهر روان آید بسبب آنکه قوی تک کار کنند چون ذبح نمایند در ناف او خونی یابند مشک است و در آن موضع بوی ملایم
چون مشک [illegible] دیگر برند [illegible] منقولست حضرت [illegible] در صحرای [illegible] دیدند یا رسول الله
در این کوه بچه دارم مرا بگذار تا بروم و ایشانرا شیر دهم باز آیم آنحضرت [illegible] آید گفت اگر نیایم خدای تعالی
مرا عذاب [illegible] کند پس [illegible] رفت [illegible] شیر داده [illegible] یا رسول الله
هیچ [illegible] گفت [illegible] خواهم [illegible] آهو [illegible] لا اله الا الله و انک رسول الله
بدانکه اکل او حلال و مشک را از وی حاصل شود گوشت او گرم و خشک بهترین انواع آهو بچه او [illegible] باشد
خشک [illegible] منافع قولنج و دافع فالج و مصلح [illegible] فضول [illegible] و اعضا [illegible] کند مولد خون حار است
و موافق امزجه باشد [illegible] اگر شاخ او [illegible] کنند هوام گریزان شوند اگر [illegible]
وی در [illegible] زنان [illegible] طرف شود اگر زهره وی در گوش [illegible] اگر [illegible]
سوخته [illegible] در طعام کودک کنند چون [illegible] خنده [illegible] کنند [illegible] فصیح [illegible]
مشک اگر قوت چشم و دل و دماغ دهد [illegible] تریاق زهرها است الا [illegible]
زنو کند و اگر در طعام کنند [illegible] حامله کند تعبیر دیدن آهو در خواب دلیل زن [illegible] اگر بیند که
مالک آهوی شد [illegible] اگر [illegible] بیند

الاهو

و آهوی دیگر که کمتر برای کارت بود اگر بقصد شکار راندن او از زنی مال یابد اگر بیند آهوی کوهی لذت دنیا یابد اگر بیند

و آهوی پرورده بدر زنی بغصب او کشد اگر از موی یا پوست او مالک شعار قبل زنان مال یابد دیدن مشک در خواب دلیل

رسیدن بدوستی یا مملوک کنیزی اگر بیند مشک از دنبال برداشت مشک که دهشتی بد بود و نیز دلیل رسیدن مال

و بوی خوش و عیش و خبر خوش بعضی گویند دلیل فرزند و زنست **ظربان** براء مهمله و باء موحده مفتوحه بزنکل و بزرگتر

دکوها می خوانند جانوریست از سگ بچه بزرگتر بود و کنیت ابوالفسو بر در سوراخ سوسمار آید دهن سوراخ او بدم خود مسدود سازد

و سه مرتبه فسو دهد از بوی او سوسمار بیهوش شود پس بگیرد و بعضی گویند اعراب را عقیده آنکه چون بوی ان بکسی رسد

هرگز از وی بر نرود تا بپوسد ابو علی فارسی گفته او جانوریست قریب بگربه ظاهر و باطن بود بر سوراخ دیگر بعضی گویند

دستهای کوتاه و چنگالهای تیز و دم دراز دارد و استخوان پشت جدا و مفاصل ندارد بلکه از سر تا دم یک استخوان است

باشد مهموم بر وظفر یابند شمشیر زنند در او اثر نکند مگر آنکه گوشه بینی او خسته و تیر در جهه آنکه پوست او در نهایت

صلابت است عادت او است چون اژدها را بیند نزدیکی خود سطول کشد و بانگ کند تا آنکه مشتعل

در میان شود تا مار خود بر روی او بیچد پس دم خود بر او پیچد و بعد از مدتی سر او و تو مار بپاره پاره کند و نیز قوت

دیوارها بالا رود و طلب طیور کند و چون خواهد از دیوار زیر افتد شکم خود بر باد کند چون بیفتد ضرر بوی نرسد

و گاه بجائیکه شتر آید فسو کند تا از عفونت او شتران متفرق شوند لهذا او را مفرق النعم گویند در بلاد عرب

فلان افسی من الظربان اکلنی بسرام **ظلیم** شترمرغ نر ظاء معجمه و بضمه نر بیاید **باب الجیم در دو نیم مشتمل بر فصل**

مشتمل بر فصل

فصل اول در عین مفتوحه عظاءة بلفظ عجمی جانوریست از جلپاسه بزرگتر از هر که گفته جانوریست نرم
چون کرمی و تردد بسیار کند شبیه بکرپاسو الا آنکه نیکوتر از وی است آنرا بنات شحمه و شحمة الرمل نیز گویند در باب
شین گذشت مختلف الالوانست سیاه و سرخ و سفید و زرد و همه انواع او منقط باشند اختلاف الوان او باختلاف
مواضع اوست چه بعضی از آنها در ریگ و بعضی قریب آب و گیاه باشد در سوراخ خود چهار ماه چیزی نخورد از طبع او
با آفتاب در آفتاب بر و حرکت بسیار نماید و اکثر [illegible] عادتست گفته‌اند چون سموم بر حیوانات متفرق کنند او محروم شود تا در زمین حیوانی
بقدر حصهٔ وی سم نفوذ کند و بدو اکثر سم نصیبی رسید و اکثر طبع او [illegible] و باشد چون سم [illegible] اسیر سقف
کشد اگر فوت او و در وی در مصر سلحفه گویند در باب سین گذشت اکلش حرام هر که در [illegible] با خود دارد هر که آنرا
خواهد جماع کند اگر در کوی سیاهی بحیث بر صاحب تب ربع آویزند تب زایل کند چند تب و در مرض بیشتر اگر دل او بر زبان
آویزند بار دیگر دماغ داغ [illegible] اگر با روغن گاو طبخ نمایند تا مهرا شود و بر گزیدن عقرب مالند شفا یابد اگر بار مخلوط
ساخته در شیشه گذارند و در آفتاب نهند زهر قاتل شود تعبیر دیدنش در خواب دلیل اختلاف اسرار است عقرب کژدم
بزرگان بعضی سیاه و [illegible] مانند [illegible] الطبع کثیر الاولاد باشد آفتی در ولادتش باشد چه اولاد او شکم او را بدرند بیرون آیند
جاحظ نفی این قول کند گوید محمد بن [illegible] گفته من عقربی دیدم [illegible] آورد و اولاد خود بر پشت خود [illegible]
داند چشمش در پشتش [illegible] خواهد که بیند [illegible] از وی متحرک شود و با مار افعی را بگزد و افعی بمیرد جاحظ گفته
چون عقرب افعی را بگزد اگر افعی او را [illegible] الا بمیرد [illegible]

ودر بعض

و داخل خانه خود کنند اگر کنند نادر سوراخ و گذارند نمک را بیرون کنند و باز متعاقب وی بروب بشاید سنگ و کلوخ بر روزند
در شهرزور کشنده اوست اینها بهر کرا گیرد در حال بمیرد و باید گوشت بیان مسموع بریزد تا متعفن گردد چنانکه کسی تا بتی جمعه
نگیرد نتوانند او شود اندر وقت با صغر جسمش فیل و شتر را گزیدن کشند نوعی از او در نصیبین نامند صاحب تحفه طیار و غالب
اوقات کشنده بود اگر مورچه بر موضع گزیدگی بمالند شفا یابد عائشه گوید روزی حضرت مقدس نبوی در نماز بود
و علی ابن ابی طالب علیه السلام در پهلوی آنحضرت نماز میکرد عقربی آمد از پیغمبر گذشت جانب امیر المؤمنین علیه السلام رسید
آنحضرت با نعل عربی که در پای داشت آنرا بزد و بکشت حضرت مقدس نبوی در نماز وی هیچ اعتراض ننمود و در روایت دیگر آمده
که رسول خدای خود در نماز بود عقربی آنحضرت را بگزید با نعل عربی بزد و بکشت چون از نماز فارغ شد فرمود لعن الله العقرب
و مصلی و غیر او را آنگاه آبی با نمک در کاسه کرد و بر آن ریخت و مسح نمود قل هو الله احد و معوذتین بر وی خواند یافعی گفته در حوادث
سنه اربع و خمسمائه بعضی ملوک منجمان گفته بودند ترا در فلان ساعت از فلانه روز عقرب بگزد و بمیری آن پادشاه
در آن روز قبل از ساعت مذکور غسل نمود و سوی بحر خود شتافت که در سوای ستر عورت از جمیع لباس برهنه گشته بر پشت اسب برهنه
سوار شد و بمیان آب رفت و خود را مستغرق ساخته داخل دریا شد از خوف آنچه منجمان گفته بودند قضا را در همان ساعت بهوا عود
اسپش عطسه نمود عقربی از بینی او بیرون آمد گزید پادشاه در حال جان تسلیم نمود ارواح سپرد حذر او دفع قدر نکرد
بلکه وسیله وی شد ذو النون مصری گوید روزی از خانه برآمدم تا رخت خود بشویم عقربی بزرگ دیدم که روی آب آورد
به کنار رسیدم استغاثه چنانکه حالت عجیب دیدم حق سبحانه و تعالی نشر او از زمین دفع کرد و پس از زمین در گذشت تا بکنار نیل رسید

بزرگ از آب در آمد و بر پشت خود نهاد از آن گذر را نید من بزرگی بستم بمیان آب در آمدم تا به بینم چه کجا بیرون آید از آب در آمدم

دیدم چو برق عقرب بپای وزغ آورد و چو خواستی در خواب گفتم لا قوة الا بالله از آب عبور کرد و جای چراغ

بکشید مار را دیدم می‌خوابید چون آتش بکشد عقرب باغ مار رفت نیش بر وی زد و کشت و بر گشت بر پشت همان وزغ

سوار شد از آب گذشت این شعر خواندم یا راقدا والجلیل یحفظه من کل سوء یکون فی الظلم

کیف تنام العیون عن ملک تاتیک منه فواید النعم از استماع آواز من جوان بیدار شد

احوال وی گفتم جوان گفت سبحان الله من اسباب عیش از کباب و شراب و میوه نهاده بدین محل آمدم چون اینها

شراب کرده مستی آمد گفت خود و عیال را چند روز است چیزی نخورده‌ام آنچه از نان و کباب آورده بودم بدو دادم و خود

به شراب خوردن مشغول گشتم چون مست شدم بخواب رفتم و از خود بیخبر بودم تا وقتی که از تو بیدار شدم پس جوان اسباب

لهو بیرون آورد و توبه نمود و سیاحت اختیار کرد تا آنکه عمرش به آخر رسید بزهد و تقوی و عبادت بود زمخشری در کتاب

ربیع الابرار آورده که عقرب در زمینهای حمص زنده نمی‌ماند چه بعضی را زعم آنکه در آن بلد طلسم عقرب ساخته‌اند اگر از جای دیگر بدانجا

عقرب برند در حال بمیرد فایده بدانکه افسون عقرب جایز است چه جابر بن عبد الله انصاری گوید در خدمت رسول

خدای نشسته بودیم مردی را عقرب گزید شخصی برخاست گفت یا رسول الله آیا او را افسون کنم آنحضرت فرمود

افسون کند از شما هر که تواند چه برادر مومن خود نفع رساند پس جمعی گفتند یا رسول الله تو نهی از افسون

نهی فرموده و حال آنکه نزد ما افسونیست با او عقرب افسون کنند آنحضرت فرمود که آنرا بمن نمایید پس به آنحضرت

نمودند فرموده قصوری در روی نمی بینیم بدانکه هر نوع افسونی هست بغیر عربیت مثل زبان هندی و غیره که معنی او دریافته

نمیشود منهی عنه است چه میتواند بود در وی کلمه کفری باشد و در گوینده فعل اهل کتاب را اختلاف است یعنی از علما گوینده نکوهیده

و از افسونهای مجرب که به دفع عقرب افسونیست اگر آدمی را عقرب بگزد و اگر خطر زهر نشاید است

بسم الله و بالله و باسم جبرئیل و میکائیل کازم کازم زیزادم فتبن زالی مزن نیسا

نیسام اهوذا اهوذامی ولطّا انا الراقی والله الشافی و نیز هر که صبح و شام بگوید

سلام علی نوح فی العالمین هیچ مار و عقرب او را نگزد بر شیخ تقی الدین جوزی میخواندند ناگاه عقربی

راه میرفت شیخ مدتی خود بر سر رسید است و برنگردید پس چون شب گذشت گفتم کفوان کفتم خواهم این

نه نمودیت نام دیدار حبیب گفتی از حضرت مقدس نبوی ثبوت بود نسبه و هر که در وقت صبح و شام بگوید

بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم هیچ خبر

بوی خطر زهر نباشد و از جمله آنچه دفع شر مار و عقرب کند است که در وقت خواب سه مرتبه بگوید اعوذ برب

اوصافه سمیه من کل عقرب و حیة سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین

اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق از جهت گزیدن عقرب بخوانند تلدغه لدغا

و تلدغه فهو ملدوغ ولدیغ وابرته ولسعة العقرب والحیة تلسعه لسعا

فهو ملسوع و از جهت مار گزیدن گوید عضته تعض و نهشته تنهش و نشطته تنشط

اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق [illegible] عقرب [illegible] [illegible] در علم کتاب [illegible]

و بعضی نیز از فنون کار عقرب و نیات در ذکر جمله گذشت صفحه [illegible]
عقرب و گفته [illegible] [illegible] و دفع رعاف [illegible] چشم [illegible] از باد سرد [illegible]
فایده این اسما نویسد [illegible] کعلوره [illegible] و سطعطالی [illegible]
سفاهه که گزیده عقرب [illegible] در آب [illegible] فرو [illegible]
و گفته [illegible] [illegible] کند [illegible] و بر کاه [illegible] آید و گفته [illegible]
بر [illegible] نقش کند [illegible] باز [illegible] و گفته تب [illegible] نویسد [illegible]
و گفته [illegible] از جمله افسونهای مجرب که دفع تب است
بر سه پاره کاغذ نویسد و در زیر [illegible] الرحیم و نیز [illegible]
تب بر سه پاره کاغذ نویسد هر روز [illegible] روز اول بسم [illegible]
و [illegible] بسم الله [illegible] الغیب [illegible] بسم الله [illegible]
دارد و از جهت رعاف نویسد [illegible]
ملت [illegible] صاحب [illegible] این اسما [illegible]
با [illegible] صحیح یعنی [illegible] باشد [illegible]
نویسد نام او و مادر و پدر [illegible] آب [illegible] از جانب عقرب گزیده
آمد [illegible] عقرب گزیده شفا یابد و اگر عقرب [illegible] در حال [illegible]
افسون اینست سا ما سا را الی اسا دا [illegible] الی لا الا [illegible]
ماطوطو کال علو [illegible] نا فا [illegible] [illegible] اباب [illegible]
اس [illegible] اباب [illegible] [illegible] صلو [illegible]
[illegible] اناو [illegible] هر که [illegible] سه مرتبه بگوید

وَنَكَوَتْ بِأَنْفِهَا اَشْكُو رَبِيع والكشى جرالم از جمله خواص او آنکه چون [illegible] ساعت خشک شود
و بمیرد اگر بسوزانند همه عقربها گریزان شوند اگر بر ترتیب طبخ نموده بر گزیدن عقرب کنند اثر دردش ساکن گردد مردی
گفته اگر عقرب را در ظرف سفالین نهند سر او گل گیرند در تنور گذارند تا آنکه خاکستر شود ازین خاکستر کسی
که سنگ مثانه داشته باشد بخورد سنگ مثانه بشکند و بریزد اگر در سه روز آخر ماه عقرب را گرفته در ظرفی کنند که پر از زیت
بود بریزند سر ویرا گرفته گذارند تا زیت قوت او بگیرد پس روغن او دنبلها را نافع بود اگر پاره ترلی
بر دنبلی گذارند و بکوشانند هر عقرب که زهر او داشته در ساعت بمیرد اگر با روغن گاو بکوشانند بر موضع گزیده
عقرب گذارند فوراً دردش ساکن کند اگر نیش او در جامه کسی باشد همیشه آن شخص بیمار باشد تا آنکه از وی جدا شود
اگر عقرب را بکوبند بر گزیده او مالند صحت یابد اگر عقرب در آب افتد کسی از وی بخورد نیش از دل [illegible]
اگر خانه را به پیه گاو و زرنیخ بخور کنند عقارب گریزان شوند صاحب عجائب المخلوقات آورده اگر عقرب کسی را گزیده
مثقال دانه ترنج بعد از آنکه نرم کوفته باشند بخورد شفا یابد و تریاق سموم است و عقرب سبب عظیم مجرب
و نافع است اگر برگ ریحان یا بخورد در ساعت شفا یابد دیدن ستاره سها دفع گزیدن عقرب و دیگر هوام نماید
و تا صبح از هر ضرر محفوظ باشد شیخ ابو علی سینا گفته اگر دو کس با هم نظر ستاره سها کنند یا دو ستاره در منزل
ربع و سعود و ذات الحبب نظر کنند با هم محبت گردد نمودن کف الخضیب باید فرقت آورد و فرو بردن یکدیگر هم
صابون از قوت لبنح نجات دهد تعبیر دیدن عقرب در خواب منازعه با ارذال است اگر عقرب کسی را گزد از و

بیرون رود و باز بپیچید بدن او و در شهر او دلیل لیل مرد فاسق است خوردن گوشت مطبوخ او دلیل

رسیدن مال میراث او باشد و دیدن او دلیل فتنه بود **علامات** در دریای هند ماهیان دراز و باریک مثل مار ملون

برنگها و در حرکات در دریا علامت وصول ببلاد هند و نشانه نجات کشتی هاست ابن عباس گفته در آیه و افی هدا

و بالنجم هم یهتدون علامات در روز نشانهای راهها و در شب ستارهاست بسبب آنها در شب و روز

مردم بمقصد برند **علق** زلو و تریاک سلوک مانند سیاه و سرخ رنگ باشد در آب مطلقا ببدن چسبد و خون مکد از

اخبار بیهقی و اول رسم و موزه است هرگاه موضعی از اعضای آدمی از ماده خون ورم نموده باشد غالب اوقات اطبا حکم کنند

که بر آن موضع زلو بندند و حجامت کنند خون آن مکند و در بعضی احادیث آمده که بهترین دواها علق و حجامت است

و در بعضی اعضای ضعیفه کار حجامت کنند مثلا اگر خون فاسد در پلک باشد بمکد تخفیف و زنان و کودکان مقرون است

که زلو را در میان گل نگذارند و بر آن عضو نهند که سالها نیز بوی چسبد و چون آب و نمک بر وی پاشند در حال بیفتد و اگر در آب

آشامیدن گلوی کسی رود پشم روباه و موی آدمی و گوگرد بسوزند چون دود او گلوی وی رسد در حال بیفتد و الیاء عظیم مجرب است

صاحب عجایب المخلوقات گفته هرگاه آن در سایه خشک نموده با نوشادر و روغن صلایه کنند بر داء الثعلب طلا کنند

موی بر آید و دیگری گفته اگر آن را در خانه بخور کنند کیک و پشه و امثال آنها گریزان شوند اگر در شیشه گذارند

تا بمیرد پس صلایه نموده از عضوی موی بکنند و بر محل وی بمالند دیگر موی بر نیاید صاحب عجایب المخلوقات گفته

اگر زلو بگلو کسی چسبد سرکه و شراب بیاشامد یا کندر ریحان ... در با قلا باشد غرغره کنند بیفتد و از خواص مجربه نافعه

او نهند اگر زالوهای بزرگ که اره در نهرها و مواضع نم باشند با زیت بکیرد و چون شاش بانسیر که صلایه نموده مرهم سازد در میان
پشم نهند و بر موضع بواسیر مالند شفا یابند اگر آن را در دکان شیشه فروش دفن کنند همه شیشه ها بشکند اگر روغن
او بکیرند بر احلیل بمالند باه وجمع بزرگ شود اگر آن را در کوزه قلاعی کذارند تا بمیرد پس صلایه کنند و بر موضعی
که موی کنده باشند بمالند دیگر موی بر نیاید و نیز اگر زالو که علق را کویند آن را بدود بنهند پس یخ را که علق او بود که اندر بینی خزیده
بیرون آید تعبیر دیدن او در خواب پسر فرزند است لقوله تعالی خلق الانسان من علق اگر در خواب
بیند که خون بسیار از بینی و دهن او ذکر و دبر او بیرون آمد زن او اسقاط حمل کند عناق الارض جانوریست
کوچکتر از یوز هر چیز را صید کند ترکان قراقولاق نامند قتاده کفته از جوارح وحشیه است اندک سک کوچکتر و از
گربه بزرگتر است قابل تعلیم بگیرد رنگش زرد بود اکثر اوقات ملازم شیر است عنبر ماهی بزرگ البحر است و از
پوستش سپر سازند آن عنبر مشموم از دریا بیرون آید و بعضی کویند از چراگاه آن آید و از جهت دسومت که دارد پس بیفتد بینند آن
بر روی آب باید مثل سنگ باران بکنار دریا اندازند صاحب قاموس کفته که از سرکین حیوانی بحریست یا چشمه در دریا
سکون شود شیخ ابو علی سینا کفته که عنبر از دریا بیرون آید بهترین انواع اشهب است سبزی یا سفیدی زند
که او با نوعی است اسود و خضر و اشهب شخصی نقل نموده که در بیرون اقالیم در جزیره دیدم بشکل کون کویند میوه او عنبر بود
او سود کنند آنچه اتمام یابد بزرگ شده یاد وزیر دریا اندخته کویند چون بار اول دیگر افتد نرم است و چون در آب بحر اوفتد
فرو برند از جهت افراط حرارت او و کم باشند و زنده مانند چون صیادان ماهی کیرند در شکم عنبر یابند کاه برند کر از

ماهی

حاصل شود و حال آنکه مشهور در حقیقت آنها از صحیح آنست که در جزایر بحر کلی شمال عمل نحل چون در دریا افتد شهد او به آب رود
موم او عنبر شود با جمله کل در جزایر کنارهای حوض شود پس خوب بود از جمله خواص او آنکه مقوی دل و دماغ و روح است و نافع لقوه
و فالج است موافق با امزجه با بعد رطوبت خاصه که به پیران در زمستان غیر جامع مثل آنکه آدمی شش دانگ با نام بوزن هزار مثقال
باشد بعضی گویند از چشمهای به دریا که ظاهر شود و بر روی آب ظاهر شود طیور ربایند و گویند هلاک شوند عنبر برغاله
ماده آنکه حلال از جمله خواص او آنکه اگر زهر را در شیشه بنوشاند در مخلوط شده از هر موضع در موی کشند و بر آنکه جایها که باشد بیرون
بر نیاید و اگر بر هر ده ساله مسلسل السعال بوی آن شنوند و بنوشند شفا یابد اگر بر سر او بر کاغذ نویسند ظاهر نشود چون خاکستر
بر روی بریزند ظاهر شود بر کس کفته اگر گرم مغز سر او و خون کفتار بر یک زن یکدانگ باهم دهند اگر کافور با هم شش نخود
خمیر نمایند چون بوی او دهند بعد از آنکه محبت و حاجت بهم رسد اگر گره آنرا زهر و خون او یکدانگ با نیم دانگ از مغز سر
گربه سیاه یکی بی هند شهوت قطع شود و هیچ زنی تصرف شود اند نمود با کمک طرح یکی گشتان و یکی بیمار به یکبره در شیر
عنبر کرم نمود بنوشانند بامر الله تعالی که همه شوید بن غفله گوید روزی امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابیطالب علیه السلام
فاقه روی نمود روی بدان سلاله خیر دمان نبوت و نمک خوان ملاحت یعنی سیدة النساء فاطمة الزهرا علیها السلام آورده گفت اگر
نزد پدر بزرگوار خود و والد عالیمقدار خود روی و احوال بگوئی بهتر خواهد بود که فرجی یابد و در کوف حضرت مقدس نبوی
نزد ام ایمن فرمود در کنشای بیا که جگر گوشه ام فاطمه است ام ایمن خود رفت و دید چون بیاید و سلام گفت حضرت مقدس نبوی بعد از
جواب فرمود یا فاطمه در ساعتی آمده که عادت تو نبود در حجره نبی و فرمود فاطمه علیها السلام گفت یا رسول الله طعام ملائکه تسبیح و تهلیل است

طعام حیت آنحضرت فرمود کی اکسی هر ابر اسی خلق فرستاده در خانه و لیکه آل محمد سه روز است که طبخ نشده اما جبرئیل

یعنی بر ما مده آورده ام اگر خواهی بیخ آن را نهبره بخشم و اگر خواهی پنج تعلیم تو نمایم که ترا بهتر باشد فاطمه علیها السلام فرمود که پنج

کلمه بر تعلیم نمای آنحضرت فرمود بگوی یا اول الاولین و یا آخر الآخرین و یا ذا القوة المتین

و یا ارحم المساکین و یا ارحم الراحمین پس برگشت نزد امیر المؤمنین ع آمد گفت از نزد تو بطلب دنیا

رفتم آخرت آورده ام گفت پنج کلمه بخواند آنحضرت فرمود خیراً لابک خیراً لابک یعنی نیکو بازآمدن تو نیکو بازآمدن تو عنقا

مغرب سیمرغ لغة معرب آید است مرغ غریب است به بزرگی کوه بیضه کند مسافت بعید طیران نماید و بلند رود

و بعضی گویند چون طوق بیاضی در گردن اوست ولهذا اسمی بعنقا شد بعضی دیگر گویند قریب بمغرب شمس صاحب عجایب المخلوقات آورده

که او اعظم طیور است بجثه و خلقت فیل را چنانکه بدنه گربه موش در زمان سابق بغایت اذیت مردم میرسانید

تا آنکه روزی عروسی با زیورش بربود نزد حنظله نبی علیه السلام برد دعا کرد حق سبحانه و تعالی او را بعضی جزایر دریای

محیط در عقب خط استوا برد که پای مردم بدانجا نمیرسد حیوانات عظیم چون فیل و کرگدن و جاموش و ببر و سباع

هست بر دو در حین طیران او آواز مسموع شود مثل صدای رعد بشدت و هزار سال عمر کند از سلطان الدین گفته که عنقا

گاهی شکار کوه میشود از چنگال های او عقده های بزرگ و شتربها نکسند طرقی شکار مخفوان او وجنان است

که گاو را برنند و گوساله در میان هر چه سنگهای بزرگ سکاهی کنند و در پیش خانه ساده مومی بر روی ما نشسته

و در وقتش برافروزند چون عنقا فرود آید گاو را برباید چون چنگالهای خود را در موم یکی از آنها کشته

تواند آنها را از جای برکند چه آنکه گاوها بر گوساله بسته شد و گوساله بسنگ سنگین شد پس چنگال خود

تواند بر آورد پس مرتعش شد و بسوخت و گرفتار گشت ابو البقا گفته اهل رس در زمین ایشان کوهیست که آنرا فتخ گویند

بقدر یکمیل در بلندی و در آن کوه انواع طیور کبار بسیار بود و عنقا را جثه عظیم روی شبیه بروی آدمیست از هر نوع

حیوان در وی شباهتی و از حسن طیور است سالی یکمرتبه بکوه مذکور آمد از مرغان آنجا بر می چیند و میخورد سالی بیامد هیچ طیر نیافت از کوه

فرود آمد از دهر در دم کودکی را ربود و ببرد نوبت دیگر زنی را ربود پس بوی شکوه کردند بحنظله نبی علیه السلام

آوردند پس آنحضرت دعا کرد صاعقه بر او رسید آتش گرفت و نسل او قطع شد و حنظله نبی در فترت ما بین عیسی ع

و محمد المصطفی علیهما السلام بود زمخشری در آخر کتاب ربیع الابرار از ابن عباس نقل کرده که خدای تعالی در زمان موسی ع

مرغ ماده خلق نمود در اثر هر جانبی چهار بال و روی شبیه بروی انسان و اثر هر مرغ در وی یافت میشد پس او را جفتی خلق کرد

و بموسی علیه السلام وحی کرد که من دو مرغ عجیب آفریدم روزی آنها در وحوش حوالی بیت المقدس کردانیدم و نسل آن

بسیار گردید و بعد از وفات موسی وفات یافت اولاد ایشان بمرتبه کثرت رسید بر نجد و حجاز انتقال نمودند و وحوش

میخوردند و کودکان میربودند تا آنکه خالد بن سنان عبسی مبعوث شد بوی شکوه کردند او دعا کرد تا دیگر از مغاره

خود بیرون نیامد و کسی از وی و از نسلش خبر ندید بهر تقدیر امروز عنقا را نام هست کسی از وی نشان ندهد

دیدن او در خواب دلیل بود رفیع القدر بزرگ منش که با کسی الفت نکند اگر با او حرف زند از قبل پادشاه یا وزیر

روزی مند شود اگر بر عنقا سوار شود بر سریر غالب گردد و اگر صید کند زن جمیله نکاح آورد و اگر تصرف آورد

اگر زنش باردار بود بسیار بیجا آید عنکبوت کناره تن و سر بکار او کوچک مانند شش پای و شش چشم دارد با بعضی بدان

وچشم وی بزرگ چون اراده صید مگس کند بر زمین برد و روی پنهان کند پس خود سفید جمع کند و بر روی او دود و بیچ

از آنها خلاص نشوند افلاطون گفته چون حریص ترین حیوانات مگس و قانع ترین آنها عنکبوت است و لهذا حق تعالی

احرص اشیا روزی اقنع گردانید فسبحان اللطیف الخبیر و نوعی از وی بر خز زند موهای باریک و چهار پیش دراز دارد

و این نوع تند بلکه در زمین کنده خود خانه بکند و در شب بیرون آید و نوعی از وی رتیلا است دیبا را بکندش حافظ گفته

بچه عنکبوت اعجب کارهای جانوران است چه بی پر بیرون آید و در حال کسب کند یعنی بی تعلیم مادر و پدر رشته بندد و بیضه نهد و حیوانات

نماید او لا شبیه کرمی کوچک باشد پس تغیر یابد بعنکبوت در سه روز صورتش تمام شود نر او چون اراده جماع کند

بعضی از رشتهای از میان ماده کشد و ماده رشتهای نر کشد آهسته بهم نزدیک شوند بنحوی که هر دو بهم ملتصق گردند

از دهن او لعاب چون ... گرفته ابتدا از وسط نماید پس را برای صید مهیا در کنج دیگر مثل خزانه ساخته هر گاه مگس یا مثل او

جانوران در جای افتد و حرکت کنند بر وی تند و تنگ سازد تا آنکه صید ضعیف گردد و بعد از وی برد آنگاه بخزانه برد

و اگر صید لاغر باشد آن را بگذارد و چیزی بار کند مدت نماید دار جای خود صید لاغر میان او بیرون برد بلکه از محل دیگر صید نماید

بطول انجامد و ببرد و این نوع تنیدن خانه خود نماید ابدا شکل مثلث شد و خانه خود سفید بنا شده بنفسه

خود در و چیز نکند ثعلبی و ابن عطیه و غیر هما از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلواة و السلام

نقل نموده اند که فرمود خانهای خود را از تار عنکبوت پاک سازید که گذاشتن او فقر آورد ابو نعیم در کتاب حلیه

ابر

در سبب نزول آیه واقع هدایه أَیْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ آورده‌اند در
زمان سابق زنی باردار حمل داشت دختری از وی متولد شد او اجیری بود گفت برو آتشی بیار اجیر از خانه بیرون آمده
در در خانه مردی را دید و از وی سؤال کرد که این زن چه زاید گفت دختری آنمرد گفت این دختر نمیرد تا بصد کس
زنا نکند اجیر چون این سخن بشنود درآمد و عاقبت دختر شکمش بشکافت اجیر با خود گفت من کار خود کردم باشد که بعد از آنکه این
دختر با صد مرد زنا کند بنکاح آورم البته این بگفت بسی کالا و زر با برداشت و بکناره درآمد شکم دختر باز کرده بود
در حال بیرون آمد بر کنار دریا آمد بر کشتی سوار شد از دریا بگذشت چون مادرش بر قضیه مطلع گشته شکمش بدوخت
و مرهم انداخته بمعالجه و مداوا به کمال رسانید آن دختر نشو و نما یافته بعد از سن بلوغ از حسن و جمال از زنان آن زمان گوی سبق
زنا میکرد و در شهرها میگردید تا بکنار دریا رسید و در محل معموری از سواحل بحر اقامت نمود و مرد اجیر بعد از مدتی
که از تجارت اموال وافر و امتعه متکاثر حاصل نمود سیر بلدان مینمود تا اگر دریا عبور نمود گذارش بدین محل افتاد
چون در موضع مذکور بود اقامت نمود اراده تزویج کرد بزنی از اهل آنجا گفت زن جمیله کجا پیدا کنم که خواهم آن زن
گفتند در اینجا زنی است در کمال حسن و جمال در بلاد زیبایی و رعنایی در این محل نیست اما بزنا اشتغال دارد و مرد تاجر
گفت او را بمن نمای آن زن نزد او رفت و گفت اینجا مردی صاحب ثروت آمده میخواهد ترا بنکاح آورد
گفت من نیز ترک زنا نمودم پس عقد نمود تاجر او را بعقد وی در آورد و نهایت الفت میانه ایشان برقرار ماند
بسیار وی را دوست داشت روزی آنمرد از ابتدای احوال خود تا نهایت نقل نمود زن گفت من آن دخترم و شکم خود بنمود

نموده جای بکشاف فتحه مرتی بود و کفت من مدتی زمانی که عدم صدا کم و پس نمیدانم پس چه تا چو کفت شنیدم عنکبوت بود
عنکبوت خواهد بود پس که او در صحرای برج محکم و قصر مشید بنا کرد و مدتها در آن برج بود روزی عنکبوت را در سقف دید
کفت پیش از آنکه مرا نیش تو رسد آنکه ترا بکشم پس تار و پیرا چرک داله تا پیچیده داشت ابهام پای بر سر او کذاشت و مغز سر
زهر و بایین [illegible] و کوشت او در تمام اجزای نشسته سمش بهمه اعضایش درآمد و بمرد حق سبحانه و تعالی آیه مذکوره فرستاد
چه ایشان بقصه وی تا شنیده اما اکثر مفسرین بر آنند که این آیه در شأن منافقانی نازل شد که در باب قتلای احد کفتند
اکر ایشان نزد ما می بودند کشته نمی شدند حق تعالی رد قول ایشان نمود که شما هر جا باشید اجل موعود بشما خواهد رسید
اکرچه در برجهای محکم باشید و قسم دوم کوید مدح مؤمنان است و تشبیه احوال منافقان باشد بکمال آن زنان که خطاب بدیشان است
اکرچه شما بطریق آن زنان در برج مشید باشید مرک شما را دریابد چنانکه او را دریافت جمیعاً من الغولین
والله اعلم عنکبوت سلم النجم کافیست بامر پروردگار بر در غار ثور تنیدن تا حضرت مقدس نبوی از شر کفار [illegible]
اثیر المحفوظ ماند امام ابی حافظ ابی القاسم بن عساکر آورده که عنکبوت بر عورت زید بن علی بن الحسین بن
علی بن ابی طالب علیهم السلام تنید در وقتی که او در سنه مائه و احدی و عشرین برهنه بر دار کرده بودند مدت چهار
سال بر دار کذاشتند روی وی را بغیر قبله کردانیده بودند چوب دار بجانب قبله کردید عاقبت جسد مبارکش با چوب دار
بسوختند و حال آنکه خلق بسیار به سبب وی در آمده بودند رحمة الله علیه و علی آبائه الکرام بدانکه اکل عنکبوت
حرام است از جمله خواص او آنکه اکر تار او بر جراحت تازه خون ظاهر آن بکذارند به ورم نکند و قطع سیلان خون کند

اکر زنی

اگر بقدر ذره از نکش تعبیر یافته باشد لیکن بهما جلا دهد اگر صاحب بلیع تار عنکبوت بر کثیف تنیده باشد در خرقه بسجد باخود دارد

تب ربع زایل شود اگر زهر او با روغن زیت بیامیزند بر بدن محموم مالند شفا یابد اگر بر برگ مولو تر در خانه بخور کنند

عنکبوت گریزان شود تعبیر دیدن او در خواب دلیل بود بر قریب العهد و زاهد یا زن ملعونه است که از فراش شوهر

مفارقت کند چه او از شوهر خانه دیدن خانه عنکبوت دلیل ضعف دین و اعتقاد است لقوله تعالی ان اوهن البیوت

لبیت العنکبوت بعضی گویند دیدن عنکبوت دلیل بود بر فتنه اگر ببیند چه با او نزاع کند با مردی فتنه‌ای نزاع کند

عنیشه ماده جوجه کش همراه با عطار بطا و درا مهمله نوعی از حیوانات صدفیه است در بلاد هند یافت شود

در آبهای ستایه و در زمین نیل بر یافت شود او خانه صدفیه است از و بیرون آید سر و چشم و گوش و دهن دیده بشود چون

داخل خانه خود شود گویی کلان بوده صدف چون بیرون آید بر روی زمین خانه خود با خود کشد چون در بستان جمع شوند

جمع کنند بوی او عطر است چون بخور کنند از صرع نفع کند سنون کنند خاطر او جلا دندان دهد اگر بسوخته آتش کذا الهدی

نفع بهق دهد عنبقه و عنبقوا جانوریست عبور گویند کمتر از بکسال عنود بز غاله کوچک هرگاه قوت چرا کردن

حاصل کند عنوبج شتر درشت عنمتم شیر عجوز روباه و شیر و گرگ نر و ماده و رخمه ماده دنیا و کفتار و کشتم

و ... و گربه و سگ و عامه وحوش عدی است عرابض و عرابض براء مهمله و باء یک نقطه و ضاد معجمه کاو ماده

قوی سینه و کتف عرس ماده شیر عریقصه براء مهمله و یاء دو نقطه از تحت و قاف و صاد مهمله جانوریست

مثل جعل عریقطان براء مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه و قاف و طاء مهمله و نون و همچنین عریقطه جانوریست

غزد بزاء معجمه گیاهی که آهو خورد و زن عاس ملخ ماعسکس بدو سین و عین مهمله سنگ پشت لیکن جهه تاریکی
وتردد او در شب عسعاس مثله عاس گرگ عاهل بسین مهمله و هاء و یاء دو نقطه تحتانیه شتر لاغر عسلق
بسین مهمله ولام و قاف هر سباع ستم کار این سین گفته مرو باه اعنج بسین مهمله و تشدید نون و جیم گم کار
عطاط بدو طاء مهمله شیر عقف بقاف و فاء روباه عسل بسکون سین مهمله ولام کنه لاغر علجوم بضم
و واو بزرق نر و بعضی از رک نر گفته اند عملس بسکون لام و سین مهمله کنه درشت عملس بتشدید لام و سین مهمله
گرگ و سگ خبیث عفر بسکون نون و تاء دو نقطه فوقانیه و راء مهمله مگس کبود و بعضی مطلق مگس گفته اند
عنبس بنون و باء یک نقطه و سین مهمله شیر عناق بنون و قاف بز غاله ماعندلیب بلبل و هزار بز گویند جمعش
عنادل و عندل شتر بزرگ سر شتر نر گویند عنبس شتر سخت عوسا بسین مهمله جعل ماعوهق بقاف
پرستوک کوهی و بعضی کلاغ سیاه و بعضی شتر سیاه بزرگ چشم گفته اند علاد سنگ خوار عیثوم بیاء دو نقطه
تحتانیه و سین مهمله مطلق کفتار و بعضی کفتار ماده گفته اند عبا بباء یک نقطه ملخ ماعیلام و عیلان بیاء دو نقطه
تحتانیه کفتار نر عیر بیاء دو نقطه خر کوهی عیب بیاء دو نقطه از الفاظ مشترکه است و بعضی گفته اند مرغی است که و شش
زلو شبیه باد رحد قمری عین السراة مرغیست بصورت کبوتر عقود شتر پیر عیهل بیاء دو نقطه ماده شتر رفتار عنجلوف
نام مهمله در قرآنست ام عزه آهو عیزار بیاء دو نقطه و زاء معجمه و راء مهمله نام بچه شتر ماده فصل دوم
در عین مضموم عجل بکسر جیم ولام گوساله و بزرگ آن که استعمال بنی اسرائیل در عبادة او عجلی ماند

بجهل

چهل روز عبادت کرده بود و چهل سال در تیه سرگردان بماندند لهذا حق سبحانه و تعالی بنی اسرائیل را امر نمود که بگویند اللهم است

اگر خصیه او بعد از طبخ خشک نموده تناول نمایند تهییج باه نماید اگر قضیب او خشک نموده خوب بشود بقدر درهم از او بر

عاجز بخورد اقتضای انکا نماید اگر بسیاری بیضه نیم بشت باشند و بخورند بغایت تهییج باه و نعوظ کند اگر قضیب او

خشک نموده بینی مشغول او و بود زندان سود کند اگر با سکنجبین بیاشامند نیز سیرزنها **تعبیر** دیدن او در خواب

دلیل پسر و ایمنی از مخوفات لقوله تعالی ان جاء یحیل حینئذ الی قوله لا تخف **ابن عرس**

برادر و سیاهی مهمله راسو گویند آبار تکیه دشمن موش است و براغ او در رود موش بیرون آید و او نیز دشمن نهنگ است

در چه نهنگ را همیشه دهن گشاده بدهن وی در رود و بدرون شکم او در آید و جای وی بخورد و بیرون آید و مار بکشد چون بیمار شود

بیضه مرغ خانگی خورده مرض وی زائل شود نقش کرده اند هر بر موشی که بچه موش بر بالای درختی بر آمده و همه جا شغال

بر قفا و از شاخ بشاخ میدوید تا بر سر شاخ رسید چون موش از قرار و فرار عاجز آمد خود را بر سر برگ رسانید گوشه برگ

بدندان گرفته خود را از آن برگ سرازیر آویخته اسو بار خود را از کوه بپای درخت آمد برگ را از بیخ قطع نمود

تا موش با برگ بیرافتاده راسو بار در زیر درخت بود موش را گرفت عبد اللطیف بغدادی گفته که طلسم این است که او حیوان

ستمی بر الف شاید بر بند و موی او کبت اند و مواضع مختلف باشد از طبع او است آنچه از طلا و نقره باید مثل موش بدزدد

و یا سر موش را کشد لیکن ریش موش را گریه پس از راسو است و مضرت باشد نقل است شخصی که راسو گرفته در قفس

محبوس ساخت تا در پیش بچه بر قفس بکر بسیار سرخ بیاورد و بیرون صحرا برخود کند است آن مرد آن را رها نمود تا بچه بسیار

بیاویزد پاک گردد این مرتبه کشیده در رود و نیاز بجهد بیاویزد و ببندند جنت رها کند پس یک نیاز بود شب اسوس الرخ

خوب بود آنگه در رسید همه برد آورد پاک کرد و چهار دینار ربود بشمارد سطالیس گفته هر ماه او از دم پس بار گیرد

و از گوشت بر آید از جمله خواص او آنکه اکتحال بمغز سر او دفع تاریکی چشم کند اگر مغز سر او خشک نموده با سرکه بیالایند شیر از مرغ

نجات یابد اگر گوشت او را بر وجع مفاصل ضماد کنند نافع آید پیه او اگر بر دندان کند آنرا دندان سست کند زهره او

اگر کرم گوش را در ساعت بکشد خونش را اگر بر خوک طلا کنند کمیل نماید اگر خون او بر خون موش مخلوط ساخته با یابس نمودو

سازند و بر خانه بپاشند خصومت در آن خانه پدید آید و اگر زهره او در خانه دفن کنند همان خاصیت دارد سرگین او

اگر بر جراحت کنند آنرا قطع خون کند اگر مهره کعب او را بر زن ببندند بار نگیرد مادام که با او باشد غنیر اگر عرق او

در خواب ببیند دختری بعقد در آید عنبار بسین مهمله و با نقطه بچه کفتار که مادرش گرگ باشد عقربان بفا

و را مهمله و با دو نقطه از تحت و تا دو نقطه از فوق دیو سرکش قوی و جنی که سلیمان علیه السلام کشف من کتب بلقیس

بیاورد پیش از آنکه از جای خود برخیزد و اگر بت ناحل ظاهر بود آن جنی نام او کوداریا از کوان یا صخر بود عیر

بیا دو نقطه قافله و شتری که غله و طعام بار دارد عیس بیا دو نقطه کتابا و سین مهمله شتر سفید که سرخی زند

ام عجلان مرغ سیاه است دمش سفید قتاع نامند در قا بیا غطریف بطا معجمه و را مهمله و با دو نقطه کتابیه

و فا فحل بزرگ عفر بفا و را مهمله خوک نر عقال بقاف شتر جوان و زکوة عام از شتر و گاو و گوسفند

عکرشه براء مهمله و شین معجمه روباه ماده عکرمه براء مهمله کبوتر ماده علج خر وحشی فربه قوی علهز براء معجمه کنه در شتر

علوی

علّوص بتشدید لام و سین مهمله شغال **فصل سیم در عین مهمله عُصفور** بضاد و راء مهمله و فا گنجشک
و بتازی هرچه نامند با نواع باشد بعضی خوش نغمه و نیکو صوت و بعضی شوک را نوعی از و شمرند و عصفور الجنّه نامند
و نوعی دیگر را صوار نامند چون بطلبی بیاید اما آنچه در خانها قرار گیرد گوشت وی از همه خوبتر و چون مرغ خانگی بشدند سه انگشت
بیش کرده و یکی بیش نهد سایر طیور ره اشت بیش و اندر و هم نشست فراخ نهد آنچه ریش او سیاه تر باشد ماده هیچ حیوانی
از طیور و غیره بر بچه خود مهربان تر از وی نیست لهذا در معموره آشیان نهد تا از جوارح طیور ایمن باشد و چون شهری
از معدوم جایی باشد بر و الحم ان مفارقت کنند بیابند شهور بر راه زدن نیست بلکه زدن او در بدل نباشد اکثر اجماع
هر در یک ساعت صد نوبت جماع کند و لهذا کوتاه عمر باشد چه غالب او فات تا یک سال زنده نماند بچه او عادت بر طیران کنند
تا آنکه اگر بخوانی اجابت کند جاحظ گفته که بمن رسید از یک مرد شیخ بیاید زعم ارسطو آنکه ماهی او و حمار عداوت است
چه هرگاه حمار مجروح باشد اگر بر خار رو عصفور آشیان نهد کند تو نماند تا عصفور بمیرد و یا باشد هر جا که فریاد کند
بچها و بیضهای وی از آشیان بریزد و لهذا بر سر چشم حمار حمله کند و او را بر کند اکل همه انواعش حلال
و گوشتش گرم و خشک از گوشت مرغ خانگی صلب تر است بهترین زمستانی فربه باشد زیاد کنند قوت منی
لیکن مصفرا مزاج چه رطبه اصلیه است مصلح وی روغن بادام است موافق مزاج برشست اگر گنجشک را که در خار
آشیان نهد بریان کرده با نمک بخورند سنگ مثانه را بشکند اگر مغز سر او با آب بسد و روغن مخلوط سازند
بیاشامند بیاشامند دفع ... کند مهر اکسی گفته اگر او ذبح کرده از خون وی بر آلو عدس مخلوط سازند

پس بیند قهاست حنینه بر احلیل مالد چند آنکه خواهد مجامعت کند **فائده** چهار چیز قوت جماع زیاده کند اکل عصافیر و طریفل کبیر

و فستق و جزر و چهار چیز عقل زیاده کند ترک زیاده گفتن کلام و مسواک کردن و مجالست صالحین و عمل نمودن بعلم

چهار چیز قوت بدن دهد خوردن گوشت و بوییدن بوی خوش و کثرت غسل از غیر جماع و پوشیدن کتان چهار چیز

بدن ضعیف کند بسیار غم خوردن و ناشتا آب آشامیدن و چیزی ترش بسیار خوردن و جماع بسیار جماع بسیار

عادت کردن ضعف بدن و تاریکی چشم آورد و لذت جماع کم شود و زود پیر کند هر که بول و غایط بسیار

نگاه دارد مثانه وی ضعیف شود و تشنگی در شب کند و حرقه بول بهم رساند هر که در بول خود آب دهن اندازد

و بر وی عادت نماید از دوشب امی کند **تعبیر** دیدن گنجشک در خواب دلیل مرد صاحب لهو و حکایات بود

از و خنده کنند اگر او را ذبح کنند هر گاه پس [illegible] بیمار یا فوت شود و نیز دیدن گنجشک در خواب دلیل مرد کثیر المال

بخیل در امور کامل در ریاست و [illegible] دلیل زن جمیله مشفقه بود و استماع اصوات عصافیر را نیز ما ولد تعبیر نمایند

چنانکه از رویای معتبر آنست که شخصی نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمد و گفت در خواب دیدم عصفوری

در دست دارم آنحضرت فرمودند که دنیا بدست تو خواهد آمد آخر در رفت و بعد از چند روز بیامد و گفت

یا حضرت نه دنیا بدست من آمد آنحضرت فرمودند خواب خود را مرتبه دیگر نقل کن آنشخص گفت دیدم عصفوری

در دست دارم و میگویم دم او نزدیم رأسم جوف گوید و الله اعلم که مراد امام علیه السلام آنکه چون

بار اول آمد مطلق ذکر نمود و مطلق منصرف بفرد کامل شود و در کلام مجید عدد دیدم موصوف است بکمالیه

ده است لقوله تعالی تلک عشرة کاملة و چون ثانیاً گفت دو م نداشت خبری از علم مذکور کم شود
یا آنکه گفت در دست میکردم و علم اصابع بدین ده است و جمله اول الاولیست فیه از رؤیای آنکه موی بخواب سر آید آمده
گفت در کنار حوض عصافیر بسیار دیدم و بالهای آنها شاخ کوه بر سید تو معلم الطغا یا گفت آن را بزرگترین گفت ترس
در فرزندان مسلمان تشخیص دیگر گفت دیدم که عصفوری در دست دارم و خواهم که ذبح کنم مرا گفت لا احل لک یعنی ترا حلال نیست
گفت تو صدقه میگیری و مستحق آن نیستی گفت آری زیرا که در دست دارم و تو به معدوم گفت اگر خواهم گویم چند است گفت
شش ضم کنند اگر کجا گرفتی گفت عصفور در خواب ناطق گفت و او شش عضو است و آن هم حروف گویند لا احل
لک تصحیح شش حرفست عقاب بلغات آنها سیاه ترکان قراقوش عرب کاسر گویند یعنی شکننده طیور در کتاب کامل التعبیر
دیگر رئیس طیور و عقاب سیدت است حدید البصر میباشد در مثل گویند فلان ابصر من عقاب یعنی فلان کس بیناتر از
عقاب است و عنقاء مغرب بر ماند چه گفته از آنها کی بعمل آید اما آن عنقاء نباید مذکور شد است یک نوع از وی
زاغ گویند در زاکد است و بعضی ازو سیاه و بعضی خوجه یعنی برنگ شغالو و بعضی سفع یعنی سیاهی که بسرخی زند و بعضی سفید
و بعضی سرخ رنگ جمیع آنها در کوهها ماوا گیرند و بعضی در صحرا و بیابان و بعضی حوالی شهرها نیز او بسیار لطیف الجرم باشد
چنانچه هیچ مرغی بلطافت وی نبود غالب سه بیضه بیش نهد و سی روز حضانت کند تا بچه بیرون آید یکی را بیندازد
چه پرورش و طعمه دادن سه بچه بر وی گران باشد و بسیار کم صبر بود و آن بچه را انداخته مرغی که او را کاسر العظام نامند
در کاف مذکور گردد وی پرورده و از عادت او آنست هر مرغ بچه خانگی که ضایع شود دانه دهد و چون عقاب صیدی کند فوراً

بچگان خود نیاید بلکه از جایی بجایی نقل کند و ننشیند مگر بر اماکن مرتفعه و چون اراده صید خرگوش نماید اول بصید کوچک او

ابتدا کند پس بصید بزرگتر حرارت و یبوست او از همه طیور جوارح زیاده است لکن بسیار کسل و سریع الطیران است غذای

در صبح در عراق و عشا در یمن خورد و پرش در زمستان [illegible] و در تابستان فرا [illegible] چون پیر و نابینا

شود و از طیران عاجز آید [illegible] او را بر دارند از مکانی بمکانی نقل کنند تا بر سر کوهی در زمین هند باشد برند

و در آنجا چشمه صافی باشد شویند و در شعاع آفتاب گذارند تا پر و بالش بریزد پر تازه بیرون آید و تاریکی چشمش برود

پس بار دیگر در آن چشمه فرو برند تا قوت و جوانی او عود کند و هر گاه دل و جگر بهم رساند مار خورد مگر سر او و همه غذا

مرغ خورد مگر دل او و همه جنس [illegible] با او [illegible] بعضی گویند روباه با او جماع کند در عجایب المخلوقات او بچه

حجر العقاب سنگیست در آشیانه او یافت شود شبیه [illegible] خرمای هندی هر گاه حرکت دهی آواز دیگر از درون آن آید

اگر بشکنند چیزی در وی نیابند و اگر زیر [illegible] نهند آورد و هرگاه کسی قصد آشیانه او کند آن سنگ را بیندازد چه داند

که بقصد آن سنگ آمده خاصیتش اگر سنگ را بر ران زن عسر الولادة بندند بسرعت بزاید اگر کسی در زیر زبان گیرد

در معامله بر خصم آید و خاصیتش [illegible] و اگر [illegible] این نقل در باب [illegible] در ذکر [illegible] باید [illegible] اکل عقاب [illegible]

صاحب [illegible] که بوی او شنود [illegible] بهوش [illegible] و اگر در خانه بخور کنند حیات و عقارب بمیرند اکتحال زهره او

دفع تاریکی و نزول آب از چشم کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل فتح و ظفر بر اعداست اگر در جنگ باشد چه او دلیل

عقاب [illegible] چنانچه پیغمبر خدای عقاب در خواب دید بر اعدا غالب آمد اگر بیند [illegible] عقاب با کرکس [illegible] حکم [illegible] میکند

بوزن

بعزت و سلطنت رسد و بر دشمن غالب آید و عمرش دراز گردد اگر شخصی اگر او را اجتهادی بود از خلق عزلت گیرد یا تنها
معیشت کند اگر پادشاه بود با دشمن صلح نماید و از اموال و اصلاح ایشان انتفاع یابد بعد بعضی گفته اگر ببیند که او را
به چنگال نو نقصان در مال او بهم رسد اگر او بر بام یا خانه نشیند ملک الموت است اگر ببیند که عقاب سوار شد اگر فقیر باشد
مال یابد و اگر غنی باشد از اشراف ناس باشد و بمیرد جهت آنکه در زمان سابق صورت مرده اغنیا را به شکل عقاب ساختند
اگر زنی ببیند که عقاب زایید فرزندش که بخدمت پادشاه رسد **عُقعُق** بدو عین و دو قاف بر وزن ثعلب
عکه و مجله و پر او سقسقان نامند و لقد کبوتر سیاه و سفید و دراز دم است در جایها به و زیر سقف آشیان نکند
بلکه در مواضع مرتفع مشرف بانه خانه سازد و از طبع او زنا و خیانت است و موصوف است بدزدی چون بیضه نهد برگ
چنار پوشد تا خفاش فاسد نسازد و از طبع او بود و کرکسی چون کبهای خود بسبب طعمه مانع آید و لهذا
او را عقعق نامند اکلش بر اصح حرام است و خوش خبر نامند چون آواز وی شنوند تفال نیکو گیرند گویند از مسافر
خبر آید اگر مغز سر او بر بینی گذارند و بر جای پیکان و خار فرو رفته باشد بمالند بسهولت بیرون آید گوشت
وی گرم و خشک است **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد بد با وفا و نیز دلیل رسیدن خبر از غایب باشد **عُنذان**
بنون و ذال معجمه و قاف خروس درد یک گفته است **عُثّه** بتشدید ثاء سه نقطه جانوریست که پوست و پشم خورد
بعضی گویند سوسه است در سابق گذشت اکلش حرام **عُثْمُن** بثاء سه نقطه و ضم میم بچه حبارا **عُثما** بچه ما **عُجروف**
بجیم و را مهمله و فا جانوریست دست و پای دراز دارد و بعضی گویند مورچه دراز پاست **عُرفوط** براء مهمله

وفا وطاء مهمله جانوريست سفيد شبيه بانكشت زنان غُشَراد بشين معجمه وراء مهمله شتر بچه ماه از پستان او گذشته
باشد غُضَل بضاد معجمه ملخ غُرَيقَطَه براء مهمله وياء دو نقطه تحتانيه وقاف وطاء مهمله جانوريست غُفْر بفاء
وراء مهمله بچه بز كوهي غُقْربا بقاف وراء مهمله وباء يكنقطه جانوريست دراز وزبون دست وپاي بسيار دارد
داخل گوش شود چهل پا نامند وتركان قرق اياق گويند غُكّاش بتشديد كاف وشين معجمه عنكبوت غُلّام
بتشديد لام باشق غُلغُل بضم هر دو عين مهمله چكاوك نر غُميثَل بياء دو نقطه تحتانيه وثاء سه نقطه شير
غُنظَب بنون وظاء معجمه ملخ نر وغنظبا نيز آمده غُمْرُوس براء وسين مهملتين بره غُوس بسين مهمله قوچ
غُومه جانوريست در آب شنا مي كند گويا كه ميش سياه است اُمّ غُرَيف براء مهمله وفا جانوريست كوچك بزرگ سر
سبز رنگ دراز دم وچهار پاي دارد هرگاه آدمي ببيند بر دم خود بايستد وبالها متفرق سازد ونيز او را شتر
گويند **باب نوزدهم در غين معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در غين مفتوحه غزال**
آهو بچه تازه شيرخوار براو ناله باشد اگر مغز سر او بروغن موش مخلوط ساخته گوش را بسوزند آنرا وآب تازه برو ريزند
ونجرعه او بياشامند سرفه را نافع بود واگر زهره او بشهد آميخته بنمك مخلوط ساخته سعال را از سينه او خون
حركت آيد قدري از وي باب گرم بياشامد بعون الله شفا يابد پيه او اگر آدمي بر ذكر خود مالد با هر زني
كه جامعت كند غير وي كسي هرگز نتواند گوشت او گرم وخشك فالج وقولنج را اصلح لحوم صيد است غَنَم
بنون گوسفند وبز را گويند گوشتش حلال وبخش مباح خواص او در شاه گذشت شنقر چون تعريف كشيد

کویند کوسفند است و چنین مذمت کنند کویند بز است تعبیر دیدن او در خواب دلیل رعیت و غنیمت فقدان فرزند و املاک

وزر است کویند کوسفند اشتر دلکر زنان کریمه نجیبه دیدن آن و بر زنان صالحه یا خبر صاحب صفت است دال کوسفندان در شکار پی

دلیل جمعیت مردم مال است در آن مکان که به غنی و دیگر امری از امور اگر کوسفند استقبال او کنند بر دشمن ظفر یابد اگر در عقب

ایشان رود دلیل دلتنگی مغنت باشد دیدن او دلیل آنکه بیند موی او قطع میکند اجتناب نماید از بیرون آمدن از خانه

تا سه روز جهه آنکه تا سه روز موی ظاهر شود جامه نکنند هر که دید که کوسفندی در خواب بیند همیشه خوشحال باشد اگر کوسفند

بیند مال خوشحال کند اگر کوسفندی ذبح کند دختری بیکارت بخد لقوله تعالی ولی نعجة واحدة

در عجایب المخلوقات آورده که موسی بن عمران علیه السلام روزی گذرش بر سر چشمه آبی افتاد در دامن کوهی بود

از آن چشمه وضو ساخت بر کوه برآمد تا نماز کند سواری از برابر وی آمد و بر سر چشمه فرود آمد آب خورد کیسه زری با وی

بود در آن موضع فراموش کرد و برفت شبانی بیامد تا کوسفند را آب دهد کیسه زر دید برداشت و برفت بعد از و پیری قصدی

در همه رسید نشست زمانی گذشت و بی آنکه آب خواهد سوار طلب زر برگشت هر چند کیسه زر طلب کرد نیافت

از آن مرد طلب کرد گفت ندیدم چندانکه آزار وی کرد او قسم خورد که ندیدم تا عاقبت بکشت حضرت موسی گفت خداوندا

تو عادلی در این امور چه سر حکمت است حق تعالی وحی فرستاد که یا موسی این پیر پدر سوار را کشته بود و پدر شبان مزد بکار

در کیسه از آن سوار طلب بود تا قصاص و قصاص بعضی از ایشان ظاهر شد غوّاص بشدید واو و صاد مهمله مرغیست

او را انقطاس نامند یعنی فرو رفتن در آب بقوت و شدت معکوس فرو رود و مکث کند تا آنکه ماهی گیرد

و بالا آید این نوع مرغ در زمین بصره بسیار باشد شخصی نقل کرده که دیدم مرغ غواصی را که فرو رفت ماهی بر آورد و کلاغ آمد

ماهی از وی بربود و ببرد تا ثانیا فرو رفت ماهی بر آورد باز کلاغ بیامد و بربود و ببرد مرتبه سیم فرو رفت ماهی بر آورد

کلاغ آمد تا ببرد دهن بدید و پای کلاغ بگرفت و در آب کشید تا غرق شد و مردمان ماهی را ببردند و دیدند از جمله غواصی او لکه

اگر خون ماهی اشخوان او خشک نموده با موی آدمی بپیچند و بر سر زن مالند صحت کشد و نیز او را قرلیا گویند در قاف بیاید

غاق و غاقه بقاف نوعی از مرغابی **غداف** بتشدید دال معجمه وفا کلاغ درشت و بزرگ و بعضی گویند کلاغ کوهی است

خاکستری رنگ با بوم مقاتله کند و بیضهٔ وی را بیند صاحب عجائب المخلوقات آورده اگر روغن ماهی او با روغن گل مخلوط ساخته

شخصی بر روی خود مالد و نزد حاکم یا پادشاهی رود حاجتش بر آید **غدی** بدال مهمله بر کوشند **غضب و غضوب** بضاد معجمه گاو

و شیر **غطاسه** بسین مهمله مرغیست که در آب فرو رود و غواص است که گذشت **غطاره** بضاد معجمه سنگ خوار **غضف**

بضاد معجمه و فا سنگ خوار چون بغیر فراخ شکم **غضیض** بدو ضاد معجمه و میانها یا دو نقطه بچه گاو وحشی **غطلس** بطا و مهمله

و تشدید لام و سین مهمله گرگ **غطاط** بدو طا مهمله نوعی از مرغ سنگ خوار و گوشتش خاکستری رنگست با لهائی سیاه

دارد و پای دراز کبوتر **غنافر** بنون و فا و را مهمله کفتار بسیار موی **غوغا** ملخ را گویند و قیل سرخ شود و پرش

ظاهر گردد و نیز جانوری را که مثابه پشه است بگردد و آزار نرساند **غیداق** بیا دو نقطه و دال مهمله و قاف بچه سوسمار

غیهب بیا دو نقطه و طا مهمله ماده گاو وحشی **غیلم** بیا دو نقطه و یا یک نقطه شتر مرغ نر **غیطله** بیا دو نقطه

سنگ پشت **فصل دوم در غین مکرر** **غرغر** بدو غین معجمه و دو را مهمله ماکیان صحرائی کلنگ حلالست **غرناق** برا مهمله

دوان

و نون و قاف مفتوحست **غِفْر** بقاف و راء مهمله بچه کاو وحشی **فصل سیم در غین معجمه** **غُراب** براء مهمله کلاغ و زاغ را

قارغه و قرقون نامند غراب اللیل یکنوع غرابست که اخلاق او شبیه است باخلاق بوم او و غراب البرک گویند

ارسطاطالیس گفته که غراب چهار جنس است یکی سیاه و دیگری ابقع که غراب البین خوانند و دیگری بغدادی زند

لطیف الجرم بود و دانه خوار بود چهارم سیاه طاوسی پرش براق بود پاهاش سرخ چون مرغابی مشهورتر از همه انواع او

در وقت جماع خود مستور و پوشیده نشود الا این نوع که مواجهه بوم با ماده جماع کند و از قلت وفا بعد از جماع دیگر به نزد

وی نیاید ماده وی چهار یا پنج بیضه نهد بچه اش چون از بیضه برآید قبیح المنظر برآید بدنش کوچک و سر و منقار بزرگ

متفاوت الاعضاست چون پدر و مادرش او را بدین هیأت مشاهده کنند از نزد خود برانند تا چند روزی او

از مگس و پشه که در آشیانه او بهم رسند تا آنکه بزرگ شود و پر برآید پس نیکو شکل گردد پدر و مادر به نزد

وی آیند و بدو طعمه آورند و مادر محافظت نماید از طبع کلاغ آنکه صید نکند بلکه اگر جیفه یابد بخورد و الا از جوع

بمیرد یا بطریق مرغان ضعیف در آب بود و غرق شود چون آدمی خواهد بچه او بگیرد نر و ماده بیایند پای خود

سنگ برداشته و متعاقب به هوا اندازند تا دفع کنند او را از بچه خود در ترکیب و مزاج بدترین خلق است

و حضرت نوح غراب ابقع را که غراب البین خوانند بجهت تحقیق آب فرستاد که ببیند آب کم شده یا نه جیفه دید

باکل او مشغول گشت و خبر نیاورد و از آنحضرت مباینت اختیار نمود و لهذا او را شوم دانند جاحظ گفته که غراب البین

دو نوع است یکی کوچک مشهور بلوم و ضعف و یکنوع دیگر آنست که در موسم قافله فرود آید و چون ایشان کوچ کنند

در مقام آن نشینند در صفت غراب البین آمده او غراب سیاه است که بطریق اهل مصیبت نوحهٔ حزین نماید و مشایخ عربستان

فال بد کنند و اگر مجمعی را ببیند تیر ساند خبر تفرقه ایشان دهد و اگر بمکان معموری بانگ زند خراب شود چنانکه بتجربه رسیده چون

کلاغ دو نوبت فال بد کنند دلیل شر باشد و اگر سه نوبت فال بد کنند دلیل خیر بود راقم حروف گوید که نکته درین آنکه حروف

مکتوبه شر دو حرف و خیر سه بود چون صاحب العین و تیز نظر است اعور نامند بر عکس بهند نام زنگی کافور و نزار بعطاطا لکن

آورده که غراب البین آنست که چشمش سیاه و منقار و دو پای او زرد باشد جمیع انواع نباتات و لحومات بخورد گویند

که حکمت در آنکه حق سبحانه تعالی نزد قابیل در قتل هابیل غراب فرستاد نه غیر او از حیوانات جهت آنکه قتل او با بنی آدم

معهود نبود و مستغرب بود پس از جهت این امر غریب غراب فرستاد صاحب عجایب المخلوقات آورده که در بلاد اسعد از ناحیه

اندلس کلیسایی است از سنگ روی کوه است و بر روی قبه بزرگ است و بر قبه غرابی است که هیچ وقت از آن مکان جایی نرود

و در مقابل قبه مسجدی است که مردم بزیارت آن آیند و گویند که دعا در وی مستجاب است بر قسیس و علماء نصاری است

که در کلیسا نشسته اند شرط نموده اند که هر مسلمانی که بزیارت آن مسجد آید ضیافت کنند پس چون کسی بزیارت آید

غراب بر سر قبه آید و سر خود را در جلی روزنه قبه کند اگر یک کس آمده یک بار فریاد کند و اگر دو کس باشند دو بار

و علی هذا القیاس بعدد اصوات وی رهبانان طعام که زایرین آورند در این کلیسا که بکنیسة الغراب اشتهار دارد

بدانکه جمیع انواع او حرام است مگر غراب الزرع که او را بعضی حلال میدانند از جمله خواص او آنکه از زیر زبان

بعد منقار خود ببیند و سیاه مبیع زود بر چیدن اگر منقار او بر آدمی آویزند از شر چشم بد محفوظ ماند اگر کسی

جگر او بر چشم بر دارد اگر کسی عادت شرب نبیند که چه شد یا سرکشی مکی نخوابیند با خون کلاغ بیاشامد دیگر هرگز
نخواهد اگر بیضه او در نوره داخل کنند و طلا کنند نفع عظیم کند اگر خون او خشک شده بر موی سر طلا کنند
نافع آید اگر دل و سر او بر بینی اندازند و یادمی بود شاد شارب او عجب باشد که اگر غراب سیاه بریان کرده
گوشت وی خورند نافع قولنج بود زهره او بر سحور طلا کنند سحر وی ابطال شود هرگاه کلاغ سیاه با پرش در سرکه فرو نهند
بر موی مالند سیاه کند سرگین او بر صاحب سعال آویزند نفع دهد سرگین کلاغ ابلق را یهودی گویند اگر
بر خوک مالند نافع آید اگر در کوی نهند و بر کودک نابالغ آویزند او را از سرقه ز من نگهدارد و اگر سرقه
داند قطع سرقه کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد فریبنده و تفسیر حفظ نفس خود کاه بود دلیل مرد صوفی بی تقوی
بر معاش یا دلیل فریب یا دلیل کسی را قتل قوم ضلال داند یا دلیل دفن موتی بود لقوله تعالی فبعث الله
غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوءة اخیه و باشد که دیدن غراب دلیل
غربت از وطن یا طول سفر یا خبر بد بود غراب زرع دلیل مال الزیادت یا یمودی مزروع یا کیه و بیشتر
و غراب ابلق دلیل مرد معجب بنفس خود بسیار خلافت اگر بیند که غراب صید کرد مال حرامی بدست او آید
چه دیدن هر مرغ پایبر و عقوا و دلیل مالست اگر غراب بر زراعت یا درخت بیند شوم است اگر در خانه
بیند مرد فاسقی را با زن او خیانت نماید اگر غراب بیند که با وی حرف زند او را فرزند خبیثی شود
یا غمگین گردد اگر بیند که گوشت غراب میخورد از قبل دزدان مال یابد اگر غراب بر در بام نشسته ده بیند خیانتی کند

پشیمان شود بقتل برادر خود نماید پشیمان شود لقوله تعالی فاصبح من النادمین اگر بیند غراب روی او را
خراشی کرد در صحرای هلاک شود یا آفتی و المی و دردی برسد اگر بیند غراب کمر بجنبید او مسرت درست دهد ارطامید و بس
گفته غراب ابقع دلیل طول حیات و بقا و تمتع باشد رویای معبر آنست که کسی در خواب دید غرابی بر کعبه افتاد
بر این سیرین نقل کرد گفت مردی فاسق زن شریفه خواهد گویند حجاج دختر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را بخواست
غرنیق براء مهمله و نون و یاء دو نقطه و قاف جوهری و زمخشری گفته اند مرغ سفید دراز گردن است در نهایه آورده
مرغ آبی بزرگ است و بعضی گویند کلنگ است و بعضی دیگر گفته اند مرغ سیاه است صاحب عجایب المخلوقات آورده که طیور
قواطع است چون در بلاد ما زمستان تغییر و محکوث و آشوب بهم رسیده به بلاد هند رود چون عزم رفتن کند از
جنس خود امیری و حادیه فرا گیرد پس چون پرواز کند در هوا امیر تفقد شود از آفات سباع محفوظ باشد چون اراده
خواب کند سر زیر بال خود کشد تا چشم و سر و دماغ وی از حوادث محفوظ باشد و امیر بر پای ایستاده خواب کند
تا خوابش سبک شود و فایده آنست که نخوابد و سر زیر بال نکند او بلکه با دلم بر اطراف نظر کند چون کسی بیند فریاد کند
غفر بکسر گوهی باب سیم در فاء مشتمل بر فصل فصل اول در فاء مفتوحه فاخته بخاء معجمه و تاء دو نقطه فوقانیه
کبوتر بیابانی است الا با فاخته حیات از صوت او گریزند نقل کنند در زمینی مار بسیار بهم رسید بنابر بعضی حکما گفت
کنید امر کرده فاخته بسیاری بدانجا بردند بالکلیه حیات بر طرف شدند و کس صوت و نغمت موصوف است
دل بر طبع او است مردم انس گیرد و در خانه ها معیشت کند عرب گوید صوت فاخته نمیت هذا اوان الرطب

یعنی زنان رطبست آیتی در وقتی میگوید هنوز درخت خرما شکوفه نکرده باشد ولهذا او بکذب نسبت کنند و در
امثال عرب گویند فلان اکذب من فاخته یعنی فلان کس دروغ گوی تر از فاخته است غزالی در آخر کتاب
صبر و شکر از کتاب احیا آورده فاخته زوجه خود را طلبید او منع نفس خود کرد گفت چه چیز ترا از من منع میکند
اگر خواهی ملک سلیمان را که به آرزوی تو بر هم زنم باد این سخن بگوش حضرت سلیمان علیه السلام رسید او را طلبید و ازوی
پرسید که چه چیز ترا باعث شد برین سخن گفتی گفت یا نبی الله من عاشقم و عاشق ملامت نکنند و کلام عشاق بحکایه شود
چه حال او طلبیم و او ترک من کند پس تحمل است وصف او بکذب هذا اذا الرطب محمول باشد بر غیب بمطلوب
اما از جمله خواص او انکه اگر خون او یا خون حمار اسود بر برص طلا کنند تغییر رنگ او کند سرکین او اگر بر کوک
مصروع او بریزند شفا دهد اگر قطره از خون او در چشم چکانند اوجاع مقمضه شود و جراحات و غیره باشد تعبیر
دیدن او در خواب دلیل عزت و جاه و ظهور نعمت مے باشد و دلیل اهل عبادت و قراءت و تسبیح و تهلیل باشد
لقوله تعالی وان من شئ الا یسبح بحمده و باشد دلیل اهل طرب و لهو و غنا و رقص و عشاق بود
و بعضی گویند دلیل فریبکار کاذب یا دلیل زن کاذبه است ارطامیدوس گفته که فاخته در خواب دلیل زوجه
با مروت است الفاءُ الفاره موشی است تیرکی سیحان با نواع بود یا رب موش کر خلد موش کور یربوع
موش دشتی فار موش خانه قرآن را فویسقه نامند جهت آنکه ریسمانهای کشتی نوح علیه السلام پاره کرد
ابن عباس گوید شبی حضرت مقدس نبوی بر بالای حصیری خوابیده بود موشی فتیله بکشید و بر حصیر انداخت و مقدار

در همین بسوخت آنکه قریب بدان شد چون پیغمبر را مطلع شد آن موش بگشت و قتل موش حلال کرد بدین جهة او را
فویسقه یعنی فاسقک نامند و فرموده که چون خواهید چراغ خاموش کنید که شیطان آن را بر این عمل باز دارد
تا خانه بسوزاند الکه او حاسه سمع و بصر در کمال قوت است و هیچ حیوانی مفسدتر و مضرتر از وی نیست و حیات
کثیر الحیل است از جمله حیلهای وی آنکه اگر شیشه سر تنگ پر روغن باشد دم خود در وی فرو برد و روغن بیرون آورد
و بمکد تا تمام کند ماهی او و گربه عداوة فطریست اکل جمیع انواع او حرام اکل آنچه خورده او نسیان آورد
و همچنین خوردن سیب ترش خوردن عسل قوت حافظه دهد در کتاب عجایب المخلوقات آورده اگر سر موشی در خرقه
کتان بندد بر صاحب صداع آویزند ساکن شود اگرچه صداع بسیار باشد و صرع را نفع کند و اگر چشم او کسی در
کلاه نهد در راه رفتن بر وی آسان گردد هر چند بسیار رود مانده نشود اگر خانه را بسرگین گرگ یا سرگین سوسمار
بخور کنند جمیع موشان گریزان شوند اگر خمیر را بسرگین گاو مخلوط ساخته موشها هر جا خورند بمیرند
اگر پیاز عنصل کوفته بر در سوراخ موش گذارند هر موشی که از آن بخورد بمیرد اگر بر سوراخ موش برگ
دفلی گذارند همه بگریزند اگر موشی را دم ببرند و در میان خانه دفن کنند هیچ موشی مرتکب آن خانه نشود
مادامیکه آن موش در آنجا مدفون باشد و اگر نزد سوراخ موشان بادلم و زیره و نطرون بخور کنند در ساعت
همه بمیرند اگر شاخ جب است سیاه بخور کنند موشان گریزان شوند اگر چشم او بر صاحب تب ربع بندند زایل
شود اگر دم موش در پوست ... نگاه داشته در خرقه حریر ببندند از دست چپ آویزند حایل او نزد ملوک

دل

و غیر حاجت وان که بول او کتابت از پوست آهو بر دست طریق آخذ او لکن آهنی در تله موش گذارند

در زیر این ظرف نهند و گربه خود او پنهان کنند چون گربه بیند از ترس او بشد که جهت دفع موش

بر چهار گوشه نویسند بادس باد مسکونوا الا سم الفار خاکیست از خراسان از معادن نقره

آرند و توتیای سفید وزن او اگر او در خمیر داخل کرده در خانه ریزند چون موش از وی کو بخورد بمیرد و هر

موشی که بوی آن موش بشنود بمیرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن فاسقه باشد از زن یهودیه ملعونه

یا مرد یهودی یا دزد نقب زن و بسا باشد که دلیل رزق بود هر که در خواب در خانه خود موش بسیار بیند روزی

او بسیار گردد اگر بیند که موش در خانه او بازی میکند انس اهل خانه از آن گردد اما موش سیاه دلیل شب

و سفید دلیل روز و موش سیاه و سفید دلیل روز و شب که بیند عمرش دراز گردد اگر او بیند در جامه

و قطع او میکند اجلش نزدیک بود اگر بیند که موش نقب میکند از دزد نقب زن احتیاط نماید فراشه براء مهمله

و شین معجمه پروانه خود را بر چراغ زند و بسوزاند چه از جهت ضعف بصر بود دایم طلب روشنی کند تا بیرون رود

چون روشنی چراغ بیند گمان برد در خانه تاریکی واقع شده و روشنی چراغ گمان روزنه آن خانه کند

پس خود را به شعله چراغ رساند و بر شعله زند بخیال آنکه از آن روزنه بیرون رود چون بگذرد گمان کند

که مگر بروزنه نرسید بار دیگر مکرر خود را بر چراغ زند تا آنکه خود را بسوزد و غذای او نبود شاید که به ضعف

عقل و شدت جهلش چنین کند تعبیر دیدنش در خواب دلیل دشمن جبار بزرگ سخن اگر اهل فلاحت بیند

دلیل بطالت کار او بود **خرس** مراد و سی صفتی است و بترکان آت نامند جوهری گفته که آن سبز بود

ظاهر شد اینکه این مثل است که به سرعت حرکت او چنانکه گویند تیز شد زمین خبیث یعنی چهار نبیت جاحظ گفته

و ماده یا کامل حیض بیند لیکن نر او بعد از اتمام چهار سال بر ماده جهد و یا تا سی سال عمر کند و مثل بنی آدم خواب بیند

چون آب صاف بیند آب نتواند نوشید بلکه به علف غیر چون بود موصوف گردد بعد از قدم گرگ بلند بترسد

و پیش بزرگان ابو الفرج جوزی گفته هر کس سوره ممتحنه را نوشته و بشوید آب آن و گوید صحت یابد و نیز اگر این نعل

بر پوستی نوشته که بر جانب چپ ببندد از سیر زاهی که این نهایت مجربست صورتش این بود

اح ح هم ا ل طما محد الی صالح صح و صح لد صالح دو یابع س ۸ الی

صر و صه ه و نیز از آنچه که به سیر مجربست بنویسد بر بازوی آویزد نوع دیگر که به سیر مجربست

صح صح صح صح ح ح ا ا ح ح و نیز که به دفع سیر مجربست روز شنبه

قبل از طلوع آفتاب بنویسد بر پشته و بر جانب راست چو آویزد دنیت ک ح ح ه م صه ما ۲۲ ا ح ا ح ا ح م ا لله الی

الکسی ملکر و از جمله خواص او آنکه اگر دندان او بر گوش آویزند دندان بر آید و اگر بر سر کسی که از خواب

خونش زند گذارند آن کند خون بود کوشد باد از بدن بر آید اگر عرق او بر زها و بیخ نعل گوش ماند

موی بر عرق او سم قاتل سباع است اگر با یک تار نه موی عرق آن سیده بر مار زنند در حال بمیرد

اگر موی از دم او فرا گیرند و بر در رها کشند داخل آن خانه نشود اگر کسی بیند شاید اگر از آن هیچ اثر نباشد

هر کس

هرگز بهتر نشود خاکستر سم اسب اگر بر بیت مخلوط ساخته بر جوکها مالند شفا یابد و اگر زنی دندان بسته شیر اسب خورد
و بعد فاصله شوهر با او مباشرت کند بار گیرد و اگر بایل خود را از مینعق لذت عظیم یابد هر کاکل الفار
و بیاز عرق اسب سایر بر دندان است گاه کبر مالند نرم و خوش خلق کند و صوت و گاه کبری و زائل شود
اگر سرگین اسب خشک نموده بر جراحات پاشند خون آن قطع کند اگر با و اکتحال کنند سیاهی چشم را زائل کند و اگر
با وجه دکنند فرزند از شکم بیندازد **فصل** در رنگ نمودن موی اسب سیاه سفید به هر گونه که خواهی آورده هر گاه موی سیاه را اگر سرخ نموده
خواهند هر گاه بر سر بزنند موی آن سفید گردد پس موی بکر می‌الفا کند اول بر آن و نیز اگر مردار سنگ و نوره و مازو
و زاج استا کوه و ظیر جوری با لتویه اجزا سحق کوبند با آب گرم خمیر نمایند بر آن مالند و با خرقه بپیچند و بعد از
یکشبانه روز بشویند سیاه شود و اگر بر بعض بدنش بمالند و بعضی نمالند ابلق شود و اگر خواهند اسب سفید
ابرش کنند شنبلید با برگ حنا کوبند تا شی صاف شود با قلیه و مغز گردو کوبانند بعد از آنکه اسب
چوقان
چند مرتبه پاک بشویند و بر او بمالند و یکشبانه روز بگذارند سیاه ابرش شود اگر خواهند که اسب اشهب
سیاه نمایند پوست گردکان تازه با موم و براده آهن بکوبند بعد از آنکه پاک شسته باشند بمالند
و یکشبانه روز بگذارند سیاه شود سیاهی او تا شش ماه باقی ماند **عوذه** از کتاب انیس العابدین که به حفظت
است از شر جمیع هوام و سباع و دزد نوشته بر گردن اسب آویزند است منقول از امام ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم أعیذ من علیٰ علیه کتابی هذا

من الخيل والدواب كميتها وشقرها وبلقها ودهمها واعزها واخوانها
وسميدعها وزورها واعيانها ومحجلها واصغرها وما اختلف من الوانها
اعوذ وامتنع وازجر واعقد واحبس من علق عليه كتابي هذا من جميع الخيل
والبهايم والحيوان من الكلام والقدام ومضغ اللجام ومرض الاسنان
والارهان والعثرة والنطرة والشكرة والحصاة والتعدليه ووجع الكبد
والرتيه والطحال والانشار والعثار والنظرة والكيوة والقرعة والعقبة
والحكة والجرب الخلد والقص الحمرة والهدة في الظهر والروايد والنقاع
والعلاق والذباب الذنابير والارتعاش والارتهاش والظلمة والمغل
والورم والجدري والطبوع ومن الهيج والرهج والفالج والقولنج والحداع
وقيام العين والدمعة عند الجري ومن التعسر والتبحيل ومن معط شعر الناصية
ومن الناصية ومن الامتناع ومن العلف ومن البعص ومن الوبش ومن قص الاسنان
ومن النلبه والنملة ومن الامتناع ومن الابنة والعلف والسرج واللجام حصنت
جميع ما علق عليه كتابي هذا بالله العظيم من كل سبع وضبع واسد واسود
ومن السراق والطراق الا طارقا يطرق بخير ومن يكلوكم بالليل والنهار

من الرحمن بل هم عن ذکر ربهم معرضون بل هو الله الواحد القهار تحصنت
بذي العزة والجبروت وتوکلت علی الحي الذي لا یموت نور النور ومقدر النور
نور الانوار ذلک الله الملک القهار وهو السمیع العلیم تعبیر دیدن اسب در خواب
دلیل اسب حامله فرزند نرینه آید و نیز دلیل شریک در کار و زن بود اگر بیند اسب در دست او بمرد
موت یکی ازین جماعت بود و باسب منسوبست دیدن اسب ابلق دلیل کار مشهور و اسب سیاه دلیل مال
و زاید دلیل مرض کسی که برو سوار شده و اشقر دلیل خون و اشهب دلیل صاحب و کمیت دلیل قوة
اگر بیند که اسبی سوار شده میدواند تا در آب غرق شد دلیل خوف و موت بود اگر بیند موی دم اسب
بسیار شد مال و فرزندش بسیار شود اگر پادشاه بود لشکرش بسیار شود اگر بیند دم اسب ببرید فرزند
نماند اگر باشد بمیرد اگر پادشاه بود لشکرش برطرف شود فرس البحر حیوانیست که در نیل مصر بهم رسد
پیشانی او بطریق پیشانی اسب و سم پای او مثل پای گاو و سم شکافته بینیش پهن و دمش کوتاه
مثل دم خوک صورتش شبیه بصورت اسب الا آنکه روئش پهن تر است و پوستش بسیار درشت
بود گاه از آب بیرون آید و چرا کند و گاه باشد که آدمی و غیر او سبب بکشد اکلش مکروه بلکه چون
فیل بود و از بحر بیرون آمده حرام از جمله خواصش آنکه اگر پوست او را سوخته با آب گرم سرشته
مخلوط ساخته بر داء السرطان نهند و زخمهای جا نالند شفا یابد اگر تب روز زمین آورد در آب کذا نهد

پس بسایند و با عسل آمیخته بزیت مخلوط سازند و بیاشامند و چهل روز یا و اکتحال نهند آب سیاه در چشم باشد

زایل کند دندان او انفع است بجهه درد شکم اگر کسی از درد شکم مشرف بر موت شده باشد نجات یابد

چون بر وی آویزند اگر از تخمه بهم رسیده باشد اگر پوست او در میان دهن دفن کنند هیچ آفتی بدان ده نرسد

اگر سوخته پوست او بر ورم گذارند دفع کند ببرد و ساکن کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل کذب

و کار ناتمام فصل دیدن دریا در خواب و از و عبور کنند دلیل محبوس بود در مکانی و دیگر خلاصی نشود

و نیز دریا را بمرد عالم و کریم تعبیر کنند اگر بیند که از آب دریا خورد پادشاهی بدو مال دهد و اگر او

شریکی باشد از وی مفارقت کند لقوله تعالی و اذ فرقنا بکم البحر و اگر بیند که در

دریا فرو رفت تا مروارید بیرون آورد در علم غوطه خورد اما دیدن نهر دلیل مرد بزرگ و دخول

در نهر دلیل است بر درآمدن بکار سلطانی دیدن چشمه آب دلیل کرامت و نعمت و رسیدن به امنیت است

اگر آب صافی بیند صحت جسم و اگر آب تیره بیند کدورت و بیماریست اگر از وی خورد بیمار شود و مکدر گردد

فهد بدال مهمله یوز و ترکان پارس گویند زعم ارسطو که از شیر و پلنگ متولد شود مزاجش

چون مزاج پلنگ بود و در طبع مشابهت بطبع سگ چون حمل وی سنگین باشد هر فهد نر که او

بیند بوی میل کند و بر وی جهد چون وقت حملش نزدیک شود بگریزد بموضعی که از جهت زادن قبل از زمین

معین که او سوراخی زنند بکثرت نوم و ثقل جثه چه هر گاه بر حیوانی سوار شود پشت وی بشکند

از فرط

از صفات اوست غضب که چون جبه هرگاه پر در بدن حیوانی الم نماید بر وی و نفس تنگ شد تا آنکه بر سر
بدین جهت تنگ کند و سرش پر شود از هوا پس در و محبوس شد چون خطا کند در صید غضبناک گردد و دیگر
از پی او نرود و اگر طبع اوست صبری و در زیرکی نماید کسی راه با او نیکویی کند بزرگتر او بهتر قبول نماید سبب
کند تا کوچک آتش الکلی حرام از جمله خواصش آنکه خوردن گوشت او موجب جلادت ذهن و قوت
بدن شود یا آتش میدان جسم او بجهت آید اگر سرگین او در موضعی بریزند موشان گریزان شوند صاحب
عین الخواص گفته اگر زن ... او بر دیم بار نگیرد بلکه عاقر گرداند که دیگر نزاید تعبیر دیدن او
در خواب دلیل دشمنی ... اظهار عداوت و صداقت کند و بعضی گویند دلیل غرت و حماقت است فاذر
بذال معجمه و راء مهمله مورچه سیاه در و سرخ باشد و بدال مهمله برکوهی بربیعی فاشیه بشین معجمه و یاء نقطه
ماشیه یعنی هر چه راه رود مثل شتر و گاو و گوسفند فالج بجیم شتر دو کوهان از هند یا برد آرد
فالیه لافاعی نبات الو نوشته در باب قاف و باید بعضی گویند نوعی از جعل است با عقارب و سوسمار
الفت گیرد در خانه سوسمار اگر سوسمار در و باشد البته بقای ذکر در عقب او و عقرب و مار است خوش زند
فاعوس بعین و سین مهمله مار و برکوهی فاطوس بطا و سین مهمله ماهی کوچک که کشتی را بشکند آن
کشتی با مال شناسند و برگشته لته حقیقی آورند نگر بزد او حوت الحیض نبشته در باب حا گذشت
فتاح بتاء مشدد و نقطه فوقانیه و حاء مهمله مرغیست کنیه او ام عجلان است در باب عین مهمله گذشت

فحل نر از حیوانات صاحب سم و ناخن و غیر آن از ذی روح فقع بتاء دو نقطه و عین مهمله کرمی سرخ فرا
خر وحشی فرش براء مهمله و شین معجمه شتران کوچک و بعضی گویند آنچه از شتر و گاو قابل بار نیست مگر ذبح را
فرع براء و عین مهمله نتایج بهیمه فرقد براء مهمله و قاف و دال مهمله گوساله ابو فرقد گاو وحشی
فصیل بصاد مهمله و یاء دو نقطه شتر بچه که از شیر بریده باشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل
فرزند شریف و بزرگ اگر حیوانی کوچک را در خواب بیند در خواب کسی دیدن باید او را هم رسد قلحس
قلحس بکاف و سین مهمله سگ و خرس پیر فتاه بتاء دو نقطه فوقانیه گاو ماده فیاد بیاء مشدد
دو نقطه و دال مهمله قلیوارج نر فینیسه بیاء دو نقطه تحتانیه و نون و سین مهمله مرغیست شبیه عقاب
در زمستان از ترس سرما همی گریزد فنک بنون و کاف جانوریست از پوستش پوستین
سازند در بلاد صقالبه بسیار گوشتش مایل شیرینی از سمور سردتر و از سنجاب گرمتر بغایت
مصلح امزجه معتدله است اکلش حرام بعض از علما او حلال میدانند فنیق بنون و یاء دو نقطه
و قاف شتر نر کریم که اصل جوهر دارند و از جهت کرامت سوار نشوند فرخ براء مهمله و خاء
معجمه بچه هر مرغی و مرغ بچه بریان کرده تعبیر دیدن او در خواب دلیل مال و روزی بود متعب حاصل شود
اگر بیند که گوشت بچه سباع طیور مثل شاهین و عقاب میخورد غیبت اولاد ملوک کند و بعضی گویند
که از بزرگان ترویج نماید قیصور بیاء دو نقطه و صاد و واو و راء مهمله خر با نشاط ابو فراس شیر

فیلی

فرفنی بدو فاء و سین مهمله حیوانیست شبیه بقر لکن کند است صاحب عجایب المخلوقات آورده شبیه بسوسمار

و او ملح است اگر او را بسیار بر سوراخ ذکر ریزند عسر البول را نفع کند **فصل دوم در فاء گوید فیل**

پیل ماده او را زندفیل گویند نر آید و بار نگیرد مگر در ولایت خود چون شهوت بر او غلبه کند بطریق شتر ترک

آب و علف کند تا آنکه سرش ورم کند مرضی در گوشش حادث گردد از حدت او بگریزد و جای اقامت نتواند نمود

چون نر او پنج ساله شود بر ماده جهد و در زمستان جفت او بهار است مدت حمل سه سال کشد و چون بار گیرد

نر نزد وی نشود تا وضع حملش شود و مس وی نکند عبد اللطیف بغدادی گوید مدت حمل او هفت سال بود

و چون وقت حمل شود داخل نهری شود ایستاده بار نهد چه قوائم او مفاصل ندارد و در نهر قوت محافظت ماده

و بچه او از حیات نماند شدید الغیرت باشد بر ماده و بر غیر بکماده که بد اهل هند را زعم آنکه زبان فیل مقلوبست

و الا تکلم کند دندانهای وی را عزیز دارند چندان بزرگ شود قریب بصد من وزن یک دندان برسد

خرطومش چون بینی او است کار دست کند چه با او طعام خورد و آب نوشد و کار زکر نماید صوت او

بقدر جثه او نیست چه آواز کودکان ماند قوتش بمرتبه ایست که درخت قوی را از بیخ برکند و دیوار

فرود آورد و آنقدر فهم است که قبول تعلیم کند و با مردم جنس کار کند و سجده و تعظیم ملوک نماید با جنس

خود و غیر جنس خود جنگ کند چون مغضوب شود قوی نماید که بزرگ جثه و بدیع منظر و طول خرطوم

و وسعت گوش که کثرت حمل بار و سبک رفتار است و تعظیم وی کنند و عزیز دارند و باشد که از نر کی

چنانکه بوده محسوس نشد شخصی نقل کرد از ارسطو گوید فیلی دیدم در داغ بر گوش او بود از تاریخ او معلوم شد

در چهار صد سال از عمر او گذشته با بزرگی جثه اش اگر گربه گریزد چنانکه سباع از خروس سفید و عقرب

چون حلیاسه بیند بمیرد صاحب عجایب المخلوقات آورده در فرج پیل زیر بغل اوست چون نر خواهد بر ماده

جهد ماده دست بالا گیرد تا فرج او که نیز ظاهر گردد فسبحانه من لا یعجزه شیء و هو القدیر

لطایف نقل است از ابی عبدالله قلانسی در بعضی اسفار بکشتی در آمدم باد شدید وزیدن گرفت

دریا بتموج آمد اهل کشتی بتضرع و ابتهال در آمدند هر یک نذری کردند من نیز نذر کردم که اگر خدای تعالی

مرا نجات دهد گوشت فیل نخورم پس کشتی بشکست با جمعی از اهل کشتی نجات یافتیم چون بساحل رسیدیم

چند روز چیزی نیافتیم که بخوریم عاقبت رفقا فیل بچه یافتند ذبح نمودند گوشت وی را طبخ کردند

و خوردند و گفتند نذری که کرده بودم نخوردم و گرسنه ماندم چون قوم بخواب رفتند ماده فیلی پی بچه خود بیامد

قوم در خواب بودند استشمام مینمود از هر که بوی گوشت بچه خود حس میکرد در زیر دست و پای خود

مضمحل و هلاک میساخت تا همه آن جماعت را بکشت پس بجانب من آمد و بو بسید بوی وی نیافت

پس خود بجانب من پشت را کرد یعنی بیا و سوار شو پس برخاستم و سوار شدم همه شب برفت تا روز مرا

بزمینی کشت زار و مزروع رسانید پشت را کرد یعنی از پشت من فرود آی فرود آمدم قومی در آن موضع

مرا دیدند نزد پادشاه خود بردند من قصه خود گفتم زبان او را اهل همراه من کردند تا بشهر خود رسیدم

هرگاه کسی به خونریزی رود و از وی بترسد باید که کهیعص و حمعسق که ده حرفست بخواند بهر حرفی

انگشتی عقد کند ابتدا از ابهام دست راست و ختم بابهام دست چپ باید و سوره فیل بخواند چون بلفظ

ترمیهم رسد مکرر گوید تا ده مرتبه بهر مرتبه انگشتی بگشاید ابتدا از ابهام دست چپ و ختم با بهام دست راست

حق تعالی او چنین کند از شر وی ایمن گردد و این عظیم مجربست و نیز اگر کسی را دشمنی باشد و از وی بترسد

ده روز متواتر هر روز صد مرتبه سوره فیل در محل مخصوص بخواند روز دهم بعد از فراغت بر کنار

آب نشیند و بگوید اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْحَاضِرُ الْمُحِیطُ بِمَکْنُونَاتِ الضَّمَائِرِ اَللّٰهُمَّ عَزَّ الظَّالِمُ وَقَلَّ النَّاصِرُ

وَاَنْتَ الْمُطَّلِعُ الْعَالِمُ اَللّٰهُمَّ اِنَّ فُلَانًا ظَلَمَنِی وَاٰذَانِی وَلَا یَشْهَدُ بِذٰلِکَ غَیْرُکَ

اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ مَالِکُهُ فَاَهْلِکْهُ اَللّٰهُمَّ سَرْبِلْهُ سِرْبَالَ الْهَوَانِ وَقَمِّصْهُ قَمِیصَ الرَّدٰی

اَللّٰهُمَّ اَقْصِمْهُ این لفظ را ده مرتبه بگوید پس بگوید فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا کَانَ

لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَاقٍ خدای تعالی او را از شر دشمن محفوظ و دشمن وی را دفع کند بدانکه اکل فیل

و صحت چه از جمله موخاصیت و از جمله خواص او آنکه هر که جگرک سیخ گوشت او بخورد هفت روز بخواب رود

زهر رود اگر پیر برص طلی کند و سه روز بگذارد تا زایل کند استخوان او سوخته اگر بر کودک ببندد از فزع و ترس

ایمن شود اگر در زیر درخت میوه و زراعت بگور کنند هیچ کرمی نزدیک او نشود و اگر در خانه بگور کنند

شبها هیچ نمیرند هر که از خاکستر استخوان او هر روز ده درهم با آب و عسل ممزوج ساخته بخورد حافظه اش

گردد اگر زن عاقر هفت روز متوالی بخورد و شوهر با وی مقاربت کند بار گیرد اگر پاره از پوست او بر محموم
آویزند تب وی مفارقت کند اگر صاحب تشنج بر پوست وی بخوابد صحت یابد و اگر سرگین او سوخته
با عسل ممزوج نموده بر کلک کسی که موی او ریخته باشد بمالند موی بر آید اگر زنی بی خبر از بول او بیاشامد یا سرگین
وی با خود دارد هرگز بار نگیرد دیگر آنکه با او باد و دخان پوست او دفع بواسیر کند تعبیر دیدن او در خواب
دلیل پادشاه اعجمی است مهابت کند فهیم بود حامل اثقال و شداید بود اگر بیند بر فیل سوار شده
و فیل اطاعت او میکند بر ملوک اعجمی غالب گردد اگر مالک وی شود با کلم بر و کند بسلطان و حاکمی بود و اگر
پادشاهی در خواب بیند بر فیل سوار شد اگر با دشمن خود در جنگ باشد هلاک شود قوله تعالی الم
تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل الآیه اگر بیند فیل زنی گردد سوار شد دختر بود اعجمی
در نشسته تزویج کند اگر بیند راند تاجر باشد فایده عظیم حاصل کند اگر بیند فیل او پاره گردد آفتی بر وی رسد
اگر بیمار باشد بمیرد اگر فیل بچراند با ملوک عجم مواخات بهم رساند اگر فیل بدوشد مال اعجمی بوی رسد و از
جانب او مال یابد یهودی گوید دیدن فیل دلیل پادشاه حلیم صبور بامدارا بود هرکه فیل بخرطوم زند
مال یابد و اگر بیند سوار شد وزارت و ولایت یابد اگر از سرگین او برداشت غنی گردد نصاری
گویند هرکه فیل بیند و سوار شود نقصان در بدن و خسران در مال وی پدید آید اگر فیل را کشته
بیند پادشاه آن بمیرد یا مرد مشهور کشته شود اگر بیند فیل او را در زیر دست و پای انداخت

و از او

وازاو جدا نمیشود تا شخص بمیرد و اگر ببیند در فیلی از شهر بیرون آمد اگر در آن شهر طاعون و وبا باشد
دفع شود قرنب براء مهمله و نون موش و بعضی گویند که موش و بعضی موش دشتی را گویند فصل سیم در قاف
مضمومه قندس بدال و سین مهمله عنکبوت قرنصه براء مهمله و نون و صاد مهمله شیر قرانق براء مهمله
و نون و قاف بزرگتر قراقولاق گویند پیش پیش شیر رود چون مردم او را ببینند بترسند چه
دانند که شیر متعاقب وی میاید قرقر بدو فاو و راء مهمله مرغابی کوچک جثه بقدر کبوتر قرقور
بروزن عصفور مرغیست قرغل براء مهمله و غاء معجمه بچه کفتار قلو بحرکات فاو تشدید واو
کره اسب قولنج بعین مهمله مرغی چهره پای او سرخ بود قولیقه بیاء دو نقطه تحتانیه و سین مهمله و فاء
موش قور آهو باب بیست و یکم در قاف مشتمل بر سه فصل فصل اول در قاف مفتوحه قاندس بنون و دال مهمله
مرغیست در ساحل دریاها ساکن بود در هفت روز زمستان بیضه خود کند و جوجه بیرون آرد و بعد از
هفت روز دیگر متفرق شوند مسافران که این ایام آرزو کنند و غنیمت شمرند جهت آنکه درین اوقات دریا از تموج
ساکن باشد جوجه و بیضه وی بدریا غرق نشود جوجهای او چون بزرگ شوند با ابوین آن جان ورزند و مدت
حیات [illegible] ایشان [illegible] آنرا از جمله خواص او دانند که پیه او که بناسور مقعد و تحلیل [illegible] مرضیه نفع عظیم کند
و او مشهور است از بلاد دیلم و حبشه و هند آورند بعضی گویند روغنی است و بعضی ندانند از ثمره شجره است در جنب
کوه کافست فرا گیرند و عصر نمایند امراض بارد و او جامع منافع است نافع بود قنج بیاء دو نقطه و جیم کبک ماده

بانوی بیضه نهد نر او مثل خروس موصوفست بقوت جماع ولهذا قصد کند شکستن بیضها تا ماده کفایت
اشتغال نماید و چون وقت بیضه نهادن شود ماده بگریزد و گوشه گیرد و اگر نر بر بیضها اطلاع یابد
بعضی بر بعضی زند و ماده نگذارد و غوغای ایشان بلند شود و ماده اگر از استشمام راحه نر بیضه کند
و بچه بیرون آرد صاحب عجایب المخلوقات آورده چون صیاد قصد وی کند سر خود را در زیر برف فرو برد
کمانش آنکه مکر او را نه بیند بهمه انواع وی نغمه و غنا و اصوات طیبه دوست دارد و باشد صیاد آواز او
از بهانه وی شنود صید کند و بانواع مختلفه صوت خود تغییر دهد و بارها مدتها بیست سال عمر کند اکلش طیب
و حلال اکتحال زهره نر او روشنی آید از چشم باز دارد و اگر با آب انار بنه مخلوط ساخته اکتحال نماید
از شب کوری نفع دهد اگر پیه او در بینی چکانند سکته و لقوه را نفع کند ارسطو گفته اگر زهره او
بروغن زنبق مخلوط ساخته در بینی محموم چکانند در وقتی که تب نیامده باشد تب وی زایل شود طریق
صید کردن او آنست که آرد جو با شراب خمیر کنند و بریزند چون بخورد مست شود بسهولت صید نمایند
ققنس بدو قاف و نون و سین مهمله مرغ معروفیست در زمین هند میباشد منقار دراز دارد
و سوراخهای بسیار در وی است و از هر یک نوعی آواز بیرون آید چون در صفیر آید از خوشی صوت او
همه جانوران از و نگذرند و او را تولد نیست و ایشان نر و ماده میباشند وقت رحیل بالهای یکدیگر را
بر هم زنند از صدمت پرهای ایشان آتشی در آشیانه ایشان افتد و مشتعل شود و هر دو سوخته گردند

باران بران کمتر باشد کرمی در وی پیدا شود و از آن کمتر میشود تا بزرگ شود ققنس دیگر گردد

فسبحانه ما اعظم شانه گویند سازارغنون از آواز او استنباط نموده‌اند **قرقفنه** براء مهمله و قاف و فاء و تشدید نون هرگاه شوهر زن خود فاسقه یابد و انکار او نکند مرغی طرار کند در او قرقفنه نامند بر طرف شرقی در خانه او چهل روز مکث کند پس اگر بعد آن مرد انکار زن خود کند آن مرغ به پرد و اگر انکار نکند بالهای خود بر چشم او بمالد او را بعد از این دیوث خوانند و دانند چه عمل بد از اهل خود می بیند و انکار نمیکند روز قیامت خدای تعالی او را از نظر رحمت و شفقت خود دور گرداند

قطا مرغیست بفارسی سنگ خوار گویند و سنگ خوار نامند اکلش حلال است چه از جنس کبوتر است بیضه او چرغ حضانت کند از جمله خواص او آنکه هرگاه استخوان او بسوزانند خاکستر او بزیت بکوبند بر سر اقرع و داء الثعلب طلا نمایند موی برآید گوشت او دیر هضم و بد غذا است هرگاه سر او خشک نموده در خرقه کتانی نو بسته بر ران زن خوابیده آویزند آن زن هرچه در ضمیر داشته بگوید و بشب هر آنچه در آن روز کرده بگوید و اگر در کلام خود خلط کند بگشای تا وسواس بهم نرساند و اگر شکم قطا را یک نر و یک ماده باز کنند و شکم هر دو را پر بندند و روغن هر دو بگیرند و در شیشه کنند بر هر کسی که شخصی بیخبر او از آن روغن برو مالد محب او شود از وی کمتر **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل صدق و فصاحت و الفت و انس زن است و بالشه دلیل زن معجبه بنفس خود باشد صاحب جمال و الفت نکیرد **قطّا** بتشدید طاء مهمله ماهی ایست بزرگ

چنانچه استخوان پهلوی او پل سازند و از وی کدو نیز بیه او اگر بر سرین طلا کنند رنگ او را زایل کند قادحه

بدال و حاء مهمله کرم دندان و درخت قادر براء مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه مرغ کوتاه پای دراز منقار

سبز رنگ که اعراب بادیه او را دوست دارند و دیدن وی مبارک شمرند و بعد دیگری تشبیه کنند و بعضی از

ایشان گوشتش خورند اما حلال نیست بعضی از عامه او را حلال دانند قانب بنون و باء یکنقطه گرگ فریاد

کننده و عقاب کرگ خزر رستا قاقم بدو قاف شبیه سنجاب جانوریست الا آنکه مزاجش سرد و تر

و رنگش سفید تر از وی است پوستش شبیه پوست فنک است پوستین کنند قبع بباء یکنقطه و عین مهمله کرمیست

که در چوب بهم رسد قبیط بباء یکنقطه و یاء دو نقطه تحتانیه و طاء مهمله مرغیست قرعبلان براء مهمله و عین مهمله

و باء یکنقطه و لام و نون جانوریست شکم بر پا دقرمه بتشدید راء مهمله جانوریست قرمود براء و دال مهمله

نر کوهی قرنباد قرنبی براء مهمله و باء یکنقطه و نون جانوری دراز پایست شبیه بشکل جعل بزرگتر از وی پشت

او منقطع بدو نیم قرم براء مهمله شتر نجیب و کریم قسوره بسین و راء مهمله شیر قعود شتر بچه شبانان

زاد و توشه خود با وبار کنند قعیص منیست بالهای او برابر نباشد قعید وحشیه از پیا آدمی آید قعقع

بدو قاف و دو عین مهمله قجله که ترکان سقسقان نامند و نیز مرغ ابلق دراز از جمله مرغان پا طویل المنقار

در رو سیاه و سفید با قلوص شتر جوان قشعبال بشین معجمه و عین مهمله و باء یکنقطه کرکس قمعه

بمیم و عین مهمله مگسی که بر شتر نشیند قمعوط بمیم و عین و طاء مهمله و قمعوطه هردو جانوریست

قمقام

قمقام بدو قاف و دو میم شپش و میوه‌های خوب بود قهیبه بیاء دو نقطه تحتانیه و باء یکنقطه مرغیست در زمین تهام
و در رو سفیدی و سیاهی هست و نوعی از کبک است قهبی بباء یکنقطه عنکبوت و باشد و زنبور قنفشه
بنون و فاو شین معجمه جانوریست قوثع بواو و ثاء سه نقطه و عین مهمله شتر مرغ قراقر بزقها
ام قشعم بشین معجمه و عین مهمله کرکس و عنکبوت و کفتار و ماده شیر ام قبس بباء یکنقطه و سین مهمله گاو بنی
اسرائیل فصل دوم در قاف مع الراء قرد براء و دال مهمله بوزینه و بمغول ترکا بیچی گویند حیوانیست
قبیح الوجه نیکو ادا از یرک و تیز فهم قابل تعلیم صنعتها گفته‌اند ملک النوبه که به متوکل خلیفه دو بوزینه
فرستاد یکی خیاطی میکرد و دیگری زرگری اهل یمن آنرا تعلیم نمایند چنانچه کوالج ایشان قیام نمایند و بیازار
رود تا طعام و میوه بخرد بیاورد هرچه خواهند بدکان بقالی آید کاسه بر سر آنجا نهاد و بعضی از دکان
قصابی و بقالی باز دانند تا گوشت و میوه فروشد و محافظت دکان کند تا صاحب دکان آید
و دزدی نماید نیز اگر زنی تنها یابد با وی جماع کند گویند اگر مگس میوه از دیوار فرود آمدن کانه
مردم می‌آمد و نقب میزد و متاع میبرد دکانهای شهر آنرا بیکباره بشکستم باید انه بچه زاید نیز او لیسا با غیرت
باشد بر ماده خود این حیوان در غالب صفات بانسان شبیه باشد چه خندد و بازی و طرب نماید و بدست
خود چیزی بر دارد و انگشتان وی صاحب مفصل و ناخن بود و تعلیم قبول کند و با مردم انس گیرد و گهوار
دست و پای راه رود و گاه بر زمین نشیند و گاه بر دو پای راه رود لب زیرین وی اندکی کاه باشد

ماده او بطریق زنان بچه بر کنار خود بر دارد و لهذا بعضی او را ماهی انسان و حیوان برزخ دانند و از سر
این حیوان آنست که هرگاه اراده خواب کنند هر یک در پهلوی دیگر بطریق یک خط مستقیم بخواب روند چون
از خواب برخیزند اولین از جانب چپ برخیزد و چون بنشیند قصد کند آنرا که در پهلوی او خوابیده
بیدار کند و همچنین به ترتیب یکدیگر را بیدار نمایند تا آخر در همه شب بدین نسق بروند و شب در زمین باشند
و صبح در زمین دیگر مثل انسان چون در آب افتد غرق شود و چون شهوت بر وی غلبه کند ماده بیاید
بدهن استمنا کند و منی بیرون آورد شخصی نقل کند که میمونها دیدم در کوه سکر و چون خواستی که حرام
بدو دهد بر اشاره گوی تا بدید مبری گوشت حرام چه از مسوخات است ابن عباس گوید جمعی بصورت
بوزینه و خرس و فیل و غیر مسخ شدند تا بر سه روز زنده ماندند از جمله خواص او آنکه اگر دندان او
بر کسی آویزند خواب بر وی غلبه نکند و در شب نترسد اکل لحم او نافع جذام بود اگر پوست او بر درخت
آویزند از ضرر سرما ایمن باشند اگر غربال سازند و تخم از وی بیزند و زراعت نمایند از آفت ملخ ایمن باشند
هر که از خون کرم او بکوبد لکنت که هو و چون طعام زهرآلود بیند قی کند و بترسد و اگر موی او
در زیر سر نایم باشد در خواب بترسد و خوابهای هایل و ترسناک بیند صاحب عجائب المخلوقات آورده
هر که روز هر صبح بر روی میمون برخیزد او را مسرت و نعمت و خوشی ها بسیار رسد و روزی وی
فراخ گردد نان او بغایت درست دانند از دیدن او تیمن کنند چه او میمون و مبارکست ثعلب

دیدن او در خواب دلیل میمون غیبت باشد و مخالفت هر که در خواب بیند که با بوزینه جنگ میکند بر وی غالب شود
اگر بیمار باشد صحت یابد اگر بوزینه غالب گردد بیمار شود اگر بیمار بود صحت نیابد بعضی گویند هر که بوزینه در خواب بیند
لباس نو پوشد اگر بیند که او سر دشمن خود بکشید بر دشمن غالب گردد اگر بوزینه در فراش یا مایده خود
دید با او چیزی خورد مرد یهودی با زن او زنا کند اگر بیند که با بوزینه دخل کرد فاحشه نکاح کند یا با شخصی صحبت نماید
نماید اگر او ستیزه کند با شخصی جنگ کند و خصومت و دشواری طلبید و بعضی گفته که بوزینه مرد مکار فریبنده است
دلالت بر مرض و مریضی و آنچه از ماه حادث گردد چه او بماه منسوب بود قَدان کیکها و بعضی گویند جانوریست
مشابه کیک خیرها به سبب قرش جانور بزرگیست مدور از جانوران دریا که کشتی از سیر باز دارد و بشکند
قرقس پشه قرمل اشتر بچه قرز بزای معجمه و راء مهمله نوعی از درندها قیعاب بوزن و معنی مهمله بز کوهی
قشّه بتشدید بوزینه و بعضی بچه بوزینه دانند قِطّ بتشدید طاء مهمله گربه قَلُو خر لاغر قلیب بتشدید لام
و یاء دو نقطه و با یک نقطه گرگ قیق بیاء دو نقطه تحتانیه ماهی در قاف مرغیست قابل تعلیم است
و بمردم الفت گیرد اهل شام ابو زرق گویند بر قدری تعلیم گیرد ابو قِر مرغیست مشهور قرعوب بروزن
فردوس شتر در کوهان بفتح قاف نیز آمده فصل سیم در قاف مضمومه قُبَّره چکاوک ترکان چکلو نامند
خاکستری رنگ و بزرگ منقار نوعی از گنجشک بود ابو الملیح گویند اکثر جلال خطیب بغدادی باسناد خود
از داود بن ابی هند نقل کنده مردی قبره صید کرد گفت مرد چه خواهی که آنرا کنم گفت ترا ذبح کنم

کفت اول آنکه فربه نیستم دیکر آنکه حرارت جوع تو بسبب اکل تو منطفی نمیشود اکر مرا رها کنی سه کلمه تعلیم
نمایم ترا بهتر از بکلوخ کوشت من باشد پرسید که چیست کفت کلمه اول وقتی کویم که بر دست تو باشم
دوم هنکامی که بر سر درخت نشینم کلمه سیم زمانی که بر کوه باشم پس کفت بر مافات تاسف مکن پس او را
رها کرد چون بر درخت نشست کفت آنچه نباشد و وجود نیابد قبول مکن چون بر کوه نشست کفت
ای شقی اکر مرا ذبح میکردی در حوصله من دری می یافتی بوزن بیست مثقال پس آن شخص بسیار حسرت بدندان
کزید و تاسف خورد کفت کلمه سیم بکو کفت نکفتم ترا بر مافات تاسف مکن و تو تاسف کشیدی و کفتم تصدیق
مکن بآنچه نباشد تصدیق کردی چه همکی همه اعضا و پر و بال مرا جمع کنی بیست مثقال نمیشود چون در حوصله
من دری بدین وزن یافت شود از جمله خواص او آنکه اکل کوشت و بیضه او شکم را ببندد و قوت باه
زیاده کند اکر سر کبیر او با آب بینی آدمی مخلوط ساخته بر زکیل مالند قلع کند اکر زنی از شوهر خود
اکراه کند موی بیضه او بر ذکر خود مالد و مجامعت کند آن زن شوهر را بغایت دوست دارد **قُمری** برا اهلی
مرغیست مشهور رنکو آواز بعضی منقش و بعضی تمام سفید طوق سیاهی در کردن دارد **قُمّل** بتشدید میم شپش و کنه
قُمّل الزرع یعنی شپش زراعت جانوریست ریز میپرد شبیه ملخ در حلقه بدانکه شپش از عرق و چرک بر رخت
متکون میشود یا از حرکت حرارتی که در بدن باشد بهم رسد بعضی مردم شپش دار باشند هر چند بدن ایشان
طاهر و معطر نکهدارند تفاوت نکند عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن عوام چنین بودند از حضرت مقدس نبوی

صورتها

صلوات الله علیه و آله ثیاب کتان تجویز نموده که به دفع شپش حریر پوشند علما اختلاف کرده اند

در قمّل که حق تعالی بر بنی اسرائیل فرستاد قبطیّه که به اختلاص ابن عباس گفته که شپش گندم بوده سوسه گویند

بعضی گویند که ملخ کوچک بی پر بود ابو عبید گفته که نوعی از قراد بود یعنی کنه دیگری گفته که کرم سیاهی بود

ابن زید گفته که کیک بود والله اعلم جاحظ گفته که شپش بر رخت مجذوم نمیشود ابن جوزا گفته که حکمت و بقای

درین آفت که چون آدمی ضعف بر اطراف و اعضا غالب است خاریدن بدن برو صعب است حق سبحانه

لطف با و نموده بدان وی از شپش دانسته چنانچه کنگر را از شنیدن زیراه اگر اخرس شنود جواب

نتواند داد و دلیلش که هو از جمله خواص او آنکه هر که شپش زنده بیند او فراموشی آرد فایده شپش جز

فراموشی آرد نیم خورده موش و انداختن شپش زنده در آب ایستاده بول کردن بریدن ناخن بدندان

سقّز خاییدن سیب ترش خوردن بعضی گویند که خواندن الواح قبور و از میان دو زن گذشتن

و نظر کردن بر کسی که از حلق آویخته باشند خوردن گشنیز تر و نان گرم نیز فراموشی آورد اما خوردن حلوا

و نان سرد و شربت عسل حافظه را قوت دهد اگر خواهی بدانی که زن پسر زاید یا دختر شپشی در شیر

آن زن اندازد اگر بیرون آید دختر و اگر بته رود پسر چه آنکه شیر دختر سبک باشد اگر حبس البول

بهرسد از شپش وی یکی در سوراخ ذکر وی اندازد در ساعت گشاده شود اگر زنی بیخ موی خود

باب چغندر بشوید از شپش منع کند هر روغنی که خواهد بر بدن مالد یا بدان سرکه و آب دریا بشوید

شپش بمیرد اگر سر و بدن آن بروغن زیبق یا بروغن کنجد کشته باشند بمالند از تولد شپش در قبا و بدن
مانع آید تعبیر دیدن شپش در خواب در رخت ها دلیل مال است اگر رعیت یا پادشاه بود دلیل لشکر و اعوان
اگر والی بود دلیل نایبان است اگر قاضی بود دلیل نایبان است مر صاحب را اگر در رخت کهنه بیند دلیل گناه بود
اگر در روی زمین بیند دلیل قوم ضعیف بود اگر جانب او حرکت کنند یا ضعفا می لطف کند اگر در رشوند
ایشان را بیند اما ضرر نرسد اگر بدن او خورند سخن و کشتن از قوم ضعفا شود و موی نوا سری آید
گوشه در خواب دیدم از آستین خود شپش بر داشتم و میبینم ابن سیرین گفت زنت را بدست خود
طلاق دهی اگر بیند که شپش از سینه او شش بپرید غلام یا پسر یا خرم رشک بگریزد شپش بزرگ دلیل بیماری
و حبس است جهت آنکه اگر شپش بر بیمار و محبوس مسلط شود و باشد دیدن او دلیل عیال بود
اگر بیند که شپش میخورد کسی را غیبت کند جابر مغربی گفته هر که شپش حیند دروغ گوید قنفذ سول
و فا و ذال معجمه خار پشت و بترکی کرپی کیپ الشوک ماده آدام دلیل نامند این حیوان شب تا
صبح نیز دید نماید بدین جهت عسس گویند و آن نوع بود یکی در زمین مصر بقدر موشی باشد و دیگری در
زمین شام و عراق بجثه سگی این حیوان قنفذ صحرایی نامند چون گرسنه شود بر تاک میوه عقب
بالا رود خوشه انگور ببرد و بر زیر اندازد پس فرو آید و بخورد بقدر آنکه طاقت دارد و آنکه باقی
ماند بر و غلطد تا بخار خود او را عنب کند به فرزند و اولاد خود برد و عادت کرده با کل ماران

اگر مار

اگر بار او را اگر زد سعتر بری خود صحت یابد بیخ دندان در دهن دارد خار پشت صحرایی را بسته با

خود جمع شود چنانچه پشت سر با پشت ماه چسبید شیخ بیهقی در آخر کتاب دلایل النبوة آورده از ابو دجانه که نام او

سماک بن خرشه است نقل کرده به پیغمبر خدا شکایت کردم که شبی در فراش خود خوابیده بودم صدایی مثل صدای

آسیا شنیدم و آواز او مثل آواز زنبور عسل و روشنی مثل روشنی و درخشندگی برق پس سر برداشتم سایه سیاهی دیدم

که در صحن خانه بلند میشد دست بوی رسیدم مثل پوست خارپشت بود شرار آتش از و بر روی من کرد بود

آنحضرت فرمود خانه خود تعمیر کن یا ابا دجانه پس دوات و قلم طلبید و فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحیم

هذا کتاب من محمد رسول رب العالمین الی من طرق الدار من العمار والزوار

الا طارقا یطرق بخیر اما بعد فان لنا ولکم فی الحق سعة فان لم یکن عاشقا

مولعا او فاجرا مقتحما فهذا کتاب الله ینطق علینا وعلیکم انا کنا نستنسخ ما کنتم

ان رسلنا یکتبون ما تمکرون اترکوا صاحب کتابی هذا وانطلقوا الی عبدة

الأصنام والی من یزعم ان مع الله الها اخر لا اله الا هو کل شیء هالک الا

وجهه له الحکم والیه ترجعون حم لا ینصرون حمعسق تفرق اعداء الله وبلغت

حجة الله ولا حول ولا قوة الا بالله فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم ابو دجانه

گوید این نوشته برداشتم و بخانه بردم شب خوابیدم زیر سر خود گذاشتم چون بیدار شدم فریاد شخصی را

شنیدم و میگفت یا اباد جانه کی صاحب خفیه و این نوشته از ما بردارم شرط نمودیم و دیگر کانه تو

و جا یه و این نوشته باشد خانیم چون صبح شد بخدمت آنحضرت آمدم و این احوال بگفتم فرمود یا ابا دجانه

کی آنکس و مرا برستی کلی فرستاده الم عذاب شد تا قیامت بکشند و نیز بجهه دفع هم و زوال غم

و کرسنکی و تشنگی این دعا فرج کو یا سابغ النعم یا دافع النقم یا فارج الهم یا کاشف الظلم

یا اعدل من حکم یا حسیب من ظلم یا ولی من ظلم یا اولا بلا نهایة و یا آخر

بلا نهایه اجعل لی من امری فرجا و مخرجا بدانکه اکل خارپشت حرام و از جمله خواص آنکه

اکر زهره او بر موضعی و موی او بیرون آورده بمالند دیگر موی بیرون نیاید اکتحال او سفیدی

و در چشم افتد زایل کند و اکر با کبریت مخلوط ساخته بر بهق مالند زایل کند و شاهیدان زهره او دافع

جذام و سل و زحیر بود اکر بروغن مخلوط ساخته در کوش چکانند کری کهنگی را برطرف سازد و شیر او جهت

روز مداومت به خون کوشت او در دفع سل و جذام و برص و تشنج و دود کرده کند و کوشت

نمک سود او دفع داء الفیل و برص و دفع بول در فراش مالند نافع آید اکر کوشت و خون او با نبیذ

مخلوط ساخته بر مربوط مالند کشاده کو یا ذن الله دل او اکر بر صاحب تب ربع آویزند صحت کند

سر او اکر بکدر هم از و باب بخورد سیاه عسر البول بنوشد شفا یابد اکر سر او با شمشیری ببرند

و آدمی را باد و کشته باشند بر دیوانه و مصروع آویزند عاقل کردد اکر طرف پای چپ زن نهند او

ببرند در خرقه کتان بر صاحب تب گرم و سرد آویزند چنانچه او نداند شفا یابد اگر به چشم آسیب او

با شیره در ظرف مسی بجوشانند و از او اکتحال کنند در شب بطی بی روز بیند عیار آن حیض کنند و اگر به چشم

چپ او را در شیشه کنند چون اندکی از او در وقت خواب با سر میل در بینی او برند در ساعت بگرید از درد

بخور باطل و دیگر سمت او تب زایل کند و آکین دل وی بر صاحب تب ربع شفا یابد خون او بر ...

سیر زار و دلو سیر ریسا کی گیند اگر زهر او با روغن گاو کهنه خمیر مخوه زند بر درد او هر چه در جگر واد

باشد بینداند تعبیر دیدن او در خواب مکر و فریب و تلبیس و اخفا و دلتنگی و شر و سرعت غضب

و بی‌حرمی و فتنه باشد قنفذ بحری خارپشت دریایی نصف مقدم شبیه قنفذ صحرایی است و نصف مؤخر شبیه

بماهی اکل لحم او از اکثر العلل نافع است ملاحان نقل کنند که این حیوان چون گرسنه شود خود را بر حیوانی زند چون

آن حیوان او فرو برد خار خود را بر احشای او زند تا او هلاک شود و این کتاب یاد و پاسبیر صاحب شکم او بیرون

آید و از آن حیوان گوشت او و گاه خود را بر کشتی زند و سوراخ کند و اهل کشتی را غرق کند اگر کسی قصد او کند

با خاری که دارد بیزند او را هلاک کند ملاحان او را شناسند و پوستهای پوشند که خار بر او کارگر

نباشد ققنس به دو قاف و نون و سین مهمله مرغی است در زمین هند که نوک جمع شده با ما در این ... شکل خود

همه سوراخ کند ... منقار ... که چون آتش از منقار هر دو بیرون آید و مشتعل شود هر دو بسوزند

و خاکستر شوند چون باران باشد کرم از میان خاکستر بهم رسد بال بر آورد مرغ شود و پرد مثل اول

دایماً چنین باشد ظاهراً این همان قفنس است که سابقاً مذکور شد اختلاف در اسم او بهر سبب **قبعه**
بباء یکنقطه و عین مفتوحه مرغکی کوچک است مثل گنجشک که در سوراخ موش نشیند و اگر سنگ زنند
و یا از کسی بترسد خود را در سوراخ موش اندازد **قرقف** براء مهمله میانه دو قاف و فا مرغ کوچک است
قرهب براء مهمله و هاء مفتوحه و باء یکنقطه گاو پیر **قرده** بتشدید راء مهمله برق مام **قرحاع**
براء و دال و حاء مهملات معمول درشت **قرشوم و قرشام** براء مهمله و شین معجمه و واو کنه درشت
یا **قطرب** بسکون طاء و راء مهمله و باء یکنقطه مرغیست که همه شب نخسبد و نخوابد و بعضی گفته‌اند که روباه
نر و بعضی بچه جن و نر موش و ذکور قطرب نامند **قطیرا** بطاء مهمله و یاء دو نقطه و راء مهمله
نوعی از افعی **قطامی** بطاء مهمله چرغ **قندز** بنون و دال مهمله و زاء معجمه جند بیدستر است و در باب
جیم گذشت **قندس** بنون و دال و سین مهمله سگ آبی **قوب** بچه مرغ و قایه بویژه بیضه **قواع** خرگوش نر
قوبع بباء یکنقطه و عین مهمله مرغ سیاه که دمش سفید باشد و اکثر دم خود حرکت دهد **قوقبا**
بدو قاف و با نوعی از جانوری بر سر خار قوی وللا که با او نیز بند **قوق** بدو قاف مرغ دراز گردن **باب**
القاف مع الکاف مشتمل بر یک فصل چه کاف مکسوره نیامد فصل اول در کاف مفتوحه کبش بباء یکنقطه و شین معجمه
میش نر را قوچ گویند گوشتش حلال بود و در لمعه نورانیه آورده که هر گاه کسی بر خود بترسد از قتل یا غذابی
کبش فربه یا عجمی در موضع خلوت ذبح کند بر روی قبله کند و در وقت ذبح گوید که اللهم

هذا

هذا لك ومنك اللهم له انه فدائي فتقبله مني و بچه خون او کوی بکند

و با خاک خون او بپوشانند تا کسی پای بر بالای خون او نگذارد و اجزا ثلث حصه کنند و از آن جمله یک حصه

سر و یک حصه پوست و یک حصه شکم وی با شکمبه همچنین تا ثلث تمام شود خود و عیال او نخورند هر حصه به فقیری دهد

تا به ثلث فقیر برسد و او فدای او شود و هیچ مکروهی از آن امر مخوف نرسد و این عمل مجرب و متفق علیه

جماعت محسنین است و امید که المحسنین اکرام رسانند تا گمراز این هر یک از ثلث مسکین یک صاع گندم بدهد

و اگر نباشد یک مد بدهد و بگوید اللهم انی استکفی هذا الامر الذی اخافه بهم هولاء

وبانفاسهم وارواحهم وعزمانهم ان تخلصني مما اخاف واحذر

و آن وقت روی نماید مجرب و متفق علیه است الم حروف گوید و نیز در امور مخوفه آنکه اینکس از اموال هر چه

دوست دارد در راه خدای تعالی بدهد نجات یابد کما قال الله تعالى لن تنالوا البر حتى تنفقوا

مما تحبون از جمله خواص ترنج آنکه مداومت اکل بیاض خصیه او دفع بول در فراش کند و اگر پیه او

با پیه گاو سوده با آب بکند تا مخلوط شده زن در جای زادن برد بعد از ده بار نهد اگر زهر او بر پستان نمایند

شیر را قطع کند در بعضی احادیث آمده حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرموده اگر دنبه گوسفند

که داغ شده سه حصه کنند هر روز یک حصه از و ناشتا بخورند عرق النسا را شفا دهد عبد اللطیف بغدادی

گفته این معالجه اعرابیست مرضی است که از رطوبت عارض شده باشد محمد و دیدم او در خواب دلیل

شریف القدر اگر دنبهٔ او سفید بود دلیل مال بود شریف بزرگ است و آید از طامید وسی گفته دیدن او دلیل

رئیس قوم است جهة آنکه او رئیس غنمست اگر در خواب بیند که در جای میش بدی با و سوار شد و بمقصود رسید

قوچ با شاخ دلیل حاکم معزول باشد و دلیل باشد بر شخصی که اگر بو بیند دلیل مقصد کار بزرگ باشد اگر بیند

که گوشت خورد او قوچ شد زن شخص باز نگیرد اگر زن مرد نشسته باشد او قوی و نصرت یابد و بر دشمن غالب شود

کبش انسان سلطان و حاکم و امراء است و کار بر کبش کیسه وی باشد هر گاه در کبش چیزی حادث شود بکته نسبت بدو

منسوب بود ابن سیرین آمد گفت قوچ را دیدم که شاخ بر فرج زن من زد ابن سیرین گفت زان تو به

معترض است فرج خود مبتلا بر جهة آنکه سر تیر را شی ندهد اگر بیند کشتی و قربان کرد اگر آن شخص عاملی باشد

غمش برطرف شود اگر بیمار باشد شفا یابد اگر در زندان باشد خلاص شود اگر در جنگ باشد نصرت یابد و اگر

صاحب قرض است اداء دین او شود اگر بیند که دو قوچ شاخ بر هم زدند دو پادشاه با هم جنگ کنند هر کدام

کبر بزرگتر آن دیگر غالب گردد کبش سیاه را عرب و سفید را عجم تعبیر کنند اگر کسی از شاخ یا پشم او بگیرد

مالی بدو رسد **کرگدن** کرگدن است که در هندی بز گویند دشمن فیل است تماشا بلاد هند از جای مشی

کوچکتر بود از است و فیل متولد شود یک شاخ بزرگ بالای بینی دارد و از سنگینی سر او بالا نتواند کرد این شاخ

مجوف نیست بلکه مصمت محکم است ماده او بچه خود هفت ماه در شکم نگه دارد و بچه را در شکم او دندان و شاخ

بیرون آید چون وقت زادن نزدیک شود سر خود بیرون آرد و اطراف شاخهای درخت بچرد پس برگردد

جاحظ منکر این قولست گویند شاخ او را اگر بدرازی ببرند یا بشکنند صورت مختلفه ازو ظاهر گردد
سفید در سیاه مثل صورت طاووس و آهو بچه و انواع طیر و صور اشجار و آدمی و غیره از عجایب نقوش
ازو کمرها جهت ملوک سازند و بر کمربندها گذارند و با قیمت فروشند جاحظ گفته در حیوانات غیر او هیچ
حیوانی را گوشه شاخ شکافته نیست مثل گاو و شتر نشخوار کند و علف خوار او و با آدمی شدت عداوت
ورزد چه هرگاه بوی او استشمام نماید یا آواز شنود طلب وی کند و بکشد لیکن ازو خنزیر گریزد اکلش
حرام از جمله خواص او آنکه بر سر شاخ او شعبه است و کجی او بر خلاف سمت کجی شاخ اوست علامت صحت
شاخ او آنکه بکل سواری در ودیار عود و نزد ملوک هند بهر سد و با عزت باشد از خواص عجیبه او آنکه
کشاده هر کار فروبسته است اگر صاحب قولنج بدست گیرد فی الحال شفا یابد و زن عسر الولادة اگر
بدست گیرد بزودی بار نهد و اگر اندکی ازو سائیده بمصروع نوشانند شفا دهد حامل او از چشم
بد محفوظ باشد و از سحر نیز و چون در آب گذارند سرد شود اگر ازو ظرف سازند صاحب
بواسیر ازو آب خورد و خیزگاه مداومت کند صحت یابد و اگر مربوط خود کند که خورد چشم زحمت او
بر هر که بیند از جمیع دردها محفوظ ماند جن و حیات و عقارب و دیگر هوام نزد وی نیایند
اگر چشم چپ نگهدارند از مرض ما فیه و تب ربع نافع باشد اگر از پوست او سپر سازند هیچ شمشیر
بدو کار نکند گویند بهترین زهها اهل چاچ از شاخ اوست چنانچه مذکور شد که هر چه ازو

بالا کنند صور عجیبه و اشکال مختلفه ظاهر شود و لهذا از و کمربند ها سازند و قیمت او پانزده چهار هزار

مثقال طلا بود و همچنین لجامها و سلسلها که جرابی کلاب سازند و اهل چین سفید رنگ باشند و بزبوی

ماهی و بهم مینی باشند زنان را مباح دهند و هیچ چیز بد ندهند و بزنان چیزی از میراث ندهند

و ایشان عیدیست نوروز نزول آفتاب بحمل هشت روز گویند و پادشاه مثل ملک اقلیم و سعی دارند در ترتیب

بیست شهر در آنها عجایب بسیار بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل پادشاه بزرگ و بعضی گویند دلیل فتنه

و فریب و حقارتست کروان مرغیست شبیه بمرغابی در ترکان اردک نامند شب نخوابد بعکس معنی او

چه کرا بمعنی خواب گویند بسیار ترسناک و بیدل است لهذا اعراب در امثال خود گویند فلان اجبن

من کروان یعنی فلان کس ترسناکتر از کروانست اکل او حلال صاحب عجایب المخلوقات آورده

در خواندن کوشش و به او بافه نایم کنند اعراب چون این فسون خوانند بشنیده اَطرِق کرا اطرق کرا

اِنَّ النعامةَ فی القُرَی،، نغاثکم بارضنا،، ما استنسری ما استنسری کلب سگ و در ترکی

ایت نامند حیوانیست شدید الریاضه کثیر الوفا نه از سباع محض و نه از بهایم محض است بلکه مرکب از هر دو است

چه اگر طبیعت سبعیت دارد و تمام بوی خود بر دم الفت نگردد اگر بهیمه کل بودی حیوان گوشت خور نبودی لیکن در حدیث

اطلاق بهیمه باو شده و از طبع اوست محتلم شود و ماده او حیض بیند و مدت حمل او شصت

روز بود اما کمتر از چهل روز ممکن باشد بچه او کور متولد شود و بعد از چهار روز چشم بگشاید و باز و

قبل از ایام خواهش شهوت بهم رسد چون یکساله شود بر ماده جهد و گاه کمتر از یکساله نیز جهد و چون

چند سگ یک ماده دخول کنند رنگهای بچهای او مختلف شود چه بهر سگی شبیه بهم رسد از خواص

او آنکه به مردم و غیره نیکو دید استشمام روایح بهتر از سایر حیوانات کند چنانچه بوی گوشت را از دور دریابد و با کفتار دشمنی است

خصومه و برکنده میان او و کفتار عداوت شدیدست چه هرگاه بر دیوار یا جای بلندی بر آید رود و کفتار

در مهتاب در زیر دیوار رود چنانچه سایه آن سگ بر کفتار افتد او را جذب نموده بر زمین کشد چنانچه مغناطیس آهن را

پس آن سگ بیفتد لهذا کفتار را جاذب الکلاب نامند اگر سگ را روغن کفتار مالند دیوانه شود و اگر کسی با خود

کفتار را با خود دارد سگ بر وی فریاد نکند و از طبع سگ آنست که پاس صاحب خود و حرم او دارد و محافظت کند

خواه صاحبش حاضر باشد یا غایب و اگر باشد یا غافل بیدار باشد یا در خواب غالب اوقات روز خوابد و شب

بیدار ماند مگر نزدیک صبح اندک خواب کند خواب او سبکتر از خواب بهایم است زود بیدار شود و بیدار شدن او

و با حذر بیشتر از دیگر بهایم چون بخواهد بخوابد مژهها بشکند و چشم تمام نپوشد چه مغز سر او سبکتر از مغز سایر بهایم است

مجلس

مردم شریف و نیکو روی مکرم و بزرگ ایشان فریاد نکند و با سفله و از بزرگان ایشان در رنجد و بر مردم

سیاه و قبیح الوجه و کثیف جامه و ضعیف الحال فریاد کند او را بطلبند دم جنبانند و اظهار رحم

کند و اگر بعد از نون بطلبند در رنجد و اگر صاحبش با او بازی کند چنان دندان گیرد که درد نکند

تعلیم و تادیب قبول کند هر مرتبه را اگر تعلیم کنند در بر سر او چراغ گذارند و خبر ناگوار نخورد او اندا نخر

چراغ ننهند الّا والتفات بشکل آنکه بنماید چون چراغ از سر او بردارند بجانب ماکول رود و بخورد

مرضی
او را عارضی شود که آنرا کلب نامند مرضیست شبیه بدیوانگی علامتش آنست که چشمهایش سرخ و پرده

بر چشمهایش کشیده شود گوشهایش سست گردد و زبان بیرون آید و آب بینی و دهنش بسیار شود و سرش اندازد

و پشت پیچان بکج ومیکند رسانند و همیشه دم خود را در زیر خود دارد و غمگین و ترسناک در راه رود

کسی تصور کند مست است چیزی نخورد و تشنه شود و آب نیاشامد و بسا باشد که آب ببیند بترسد و باشد

که از خوف بمیرد چون سیاهی ببیند برود و حمله کند تا فرار کنند سگان از او گریزان باشند اگر سگی نزد

بنشیند
او آید دم جنبانده و کمر او فروتنی نماید چون آدمی را بگیرد او مرضهای بد عارض شود یا آنکه استسقا

آب نخورد اگر چه از تشنگی بمیرد یا آنکه همیشه آب خواهد چون بدهند نخورد چون این مرض را آدمی

مرض
استحکام پذیرد در حین بول کردن از مخرج آدمی راه کاهی علاج پذیر شود و سلامت یابد این

حمار و شتر را نیز عارض شود صاحب عجایب المخلوقات آورده در دهی از نواحی حلب چشمه ایست

که آنرا بئر الکلب نامند هر کس را سگ دیوانه گزیده باشد از او بیاشامد شفا یابد و نیز گفته‌اند بعضی

اهل آن ده مرا گفته مکتوب اگر قبل از چهل روز از آن آب خورد اثری از آن در چهل روز تمام

نشده بود صحت یافتند یکی بعد از چهل روز رسید بمرد و همه زراعت آن ده از آن آب خورند

زیت
از فواید مجربه آنکه کسی که سگ دیوانه او را گزیده این طلسم بر ظرف نو بنویسند و بروغن

جرب کنند نوشته اند بیت ا ح لا ٥ ىم وع الدی للللا ونیز بحق اربعه عظیم مجرب

بچه سگ دیوانه گزیده بود و بر آن موضع بمالند که هیچ نوع اگر سگ باشد و او سلوقی نامند و آهو را از ره ریختند بند

دهبر قوه پاچی آید و نر و ماده او تشخیص نماید و زن سه از مو شناسد اهل روم موتا خود دفن کنند تا بر این نوع

کلاب نمانید و از علامت خنثی ظاهر شود که از زن متمیز گردد و این نوع سگ صغیر الجثه و کوتاه دست و پا

باشد در حدیث آمده حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه و آله شخصی را دید که لقمه بر سیده بچه سگ نشسته

گفتند بر رحمه کو نعمتی نی زهر در پی و کو نعمتی ریزه سگ کله او گشته انحضرت فرمود خود شده گشته

و دین خود ضایع کرده و عصیان بر دل او کار کرده و خیانت به برادر مومن خود و زبان سگ بهتر از وی

این چو زاد در بعض مؤلفات خطا او بوده می‌گوید در بعض سفرها بر قبه گذارش افتاده در نهایت زیبایی

بنا کرده بود قریب به بعضی و بر و نوشته شده بود هر که برسد هیچکس خبر نداد تا آنکه آن در دلالت نمود پیری

گفت قریب بدولت سال از عمر او گذشته بود از وی احوال آن قبه پرسید آن مرد از پدر خود نقل کرد

که پادشاهی در این ده بوده سگی داشته هیچ وقت از وی مفارقت نمی‌کرده در سفر و حضر با وی بوده در خواب

و بیداری محافظت می‌نموده و کنیزی شیرخوار کنگ فی زبان گیر روزی آن پادشاه به سیرگاه خود بیرون رفته

فرموده تا سگ را به بندند تا با او نرود و طباخ را فرموده تا طعامی از شیر مهیا کند پس طباخ طعام

مهیا نموده بیاورد و نزد کنیز و سگ گذاشت سر وی نپوشید و برفت پس ماری زیر پیکی آمد از آن طعام

نگو بود و برفت چون پادشاه از نزهتگاه بیامد فرمود تا طعام پیش آوردند کنیز دست بر دست میزد
وشارها کانب پادشاه میکرد که مخور همگی قصد وی نفهمید پادشاه دست خود سوی در میان ظرف گذاشت
تا طعام بردارد سگ فریاد میکرد و خود را از زنجیر میکشید و بر زبان میزد تا آنکه نزدیک بود خود را بکشد
پادشاه ازین تعجب نمود و فرمود تا سگ را بگشودند پس سگ جانب پادشاه دوید پادشاه لقمه طعام بود آغشته
میخواست که بر دهن گذارد سگ دست بر دست وی زد و لقمه از دست پادشاه بیفتاد و پادشاه
ازین غضبناک شد در پهلوی او تبر بود خواست که سگ را بزند سگ دید پادشاه ادراک مطلب او نمیکند
سر خود را در میان طعام فرو برد و در میان وی غلطید بر پهلو گردید و بیفتاد و گوشتها او بر کنده مرد
پادشاه را از دیدن این حال عجب آمد که جانب کنیز ملتفت شد کنیز بر پادشاه اعلام حال نمود که ظرف
سرگشاده بود ماری بیامد و بخورد و برفت پس پادشاه فرمود تا آن طعام برکشید و طباخ را
تادیب نمود چرا سر ظرف نپوشیدی امر نمود تا سگ را دفن نمود قبه بر سر او ساختند و این کلمات
بر او نوشتند تا هر که برین قضیه مطلع شود از وفای سگ آگاه گردد در عجایب المخلوقات آورده در
اصفهان شخصی شخصی را کشته بچاهی انداخته بود که سگی بر او اطلاع نمود الا سگ مقتول را هر روز
بر سر آن چاه می آمد و خاک از او بر میکند و بکنار او اشارها نمود و چون قاتل را میدید
فریاد میکرد چون این معنی از و مکرر بوقوع انجامید آن چاه را حفر نمودند شخص را مقتول یافتند در آن بر آمد

گرفتند

کرفته از و اقرار کرفتند و قصاص نمودند کویند چون حسین بن احمد شاعر را وفات نزدیک رسید
وصیت نموده که او را در زیر پای امام همام امام موسی کاظم علیه السلام دفن نمایند و بر سنگ قبرش نویسند
وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید و چون سلطان المحققین خواجه نصیر الملة والحق والدین
طوسی فوت شد بنا بر وصیت وی در زیر پای امام علیه السلام قبر حفر نمودند سنگی که این آیه
بر او نوشته بیرون آمد بر سر قبه خواجه علیه الرحمه کذاشتند الحال هست ممکن که این همان سنگ است
فایده بدانکه اکثر اهل تفسیر بر آنند که سگ اصحاب کهف از جنس کلاب بود لیکن اختلاف در لون
او کرده‌اند ابن عباس کفته سرخ بود نام وی قطمیر قرطبی کفته زرد بود سرخ زرد بعضی دیگر کفته‌اند
کبود آسمان رنگ بود بعضی دیگر ابلق سیاه و سفید و سرخ کفته‌اند در نقلی از علی ابن ابی طالب علیه السلام
آمده که نام او ریان بود قول ضعیفی آنکه شیر بود بمجاز کلب در قرآن مجید مسمی شده جمعی دیگر کفته‌اند که مردی طباخی
بود ضعف این قول آنکه بسط ذراعین که در قرآن در صفه وی واقع است از صفات کلاب است نه از
اوصاف طباخ در حدیث نبوی آمده که اکر اسامی اصحاف کهف را بر اطفال آویزند از آفات محفوظ
مانند و خواب کنند و کریه کم کنند و اسامی اصحاب کهف آنچه اصح است و صاحب قاموس نیز آورده
بدین سه روایت ذکر نموده‌اند روایت اول مکسلمینا یملیخا مرطوکش نوالس
سانوس بطینوس کشفوطط روایت دوم ملیخا مکسلمینا مرطوس بوالس ادیطاس اوبوس.

کید سلططیوس روایتست مکسلمینا ملیخا مرطونس بوانس سارینوس بطسوس

کسفوطط قطمر و نیز جهة خواب آرام و دفع بکاء اطفال نویسند اعوذ بکلمات الله

التامات التی ناموا اصحاب الکهف والرقیم الله یتوفی الانفس حین

موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیه الموت ویرسل

الأخری الی اجل مسمی اللهم الق النوم والسکینه علی حامل هذا الکتاب

بالف لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم و در بعض تفاسیر آمده در سورهٔ الرحمن آیتی

هست چون آدمی در وقتی سگ برو حمله کند بخواند از شر او محفوظ ماند و از نیش وی نرسد

آیت اینست یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات

والارض فانفذوا لاتنفذون الا بسلطان و نیز جهة دفع حملهٔ سگ وکلبهم

باسط ذراعیه بالوصید راقم حروف گوید در حدیث آمده ملائکه داخل نمیشوند در خانه

که در وی سگی یا صورتی باشد چه سگ اکثر کا بت [illegible] و کسب العین است ملائکه طیب و طاهرند با ما کن

طیبه منزهه در آیند و از اخباث و انجاس مجتنب و محترز باشند و چون ارواح مجرده اند بصورت

مجرده از ارواح نیز نیز دانند و بعض اشباح سایه میدانند چه ملائکه عقول اند لب آن کار با

معنی است نه با صورت بدانکه جمیع اجزاء سگ حتی موی و ناخن و استخوان در روح بدانها حلول نکرده

٪

جمله نجس و اکلش حرام خلافاً للمالکیه و سگ بچه چشم نگشوده را حلال میدانند به و دسومة او در
زیر گوشتش باشد بخلاف گوسفند که چربی او بالای گوشت او بود اگر گوسفندی شیر سگ خورده بود گوشت
او بر بکوهد بصفت گوشت سگ که چربی بجنب گوشت رود از جمله خواص او آنکه اگر آدمی دندان سگ
سیاه ببرد و در دهن خود نهد الله هیچ سگ بدو فریاد نکند اگر پاره از زوار گوشت سگ ابر بر در درخت
نهد الله سگان نزد او فروتنی کنند دندانهای انیاب او اگر کسی که سگ دیوانه گزیده باشد بیاویزند
دفع دیوانگی کند اگر صاحب یرقان آویزند صحت یابد اگر بر کودک بندند بسهولت دندان
بیرون آید اگر کسی با خود دارد الله هیچ سگی بدو فریاد نکند اگر کسی زهر کشنده خورده باشد شیر سگ خورد
نجات یابد و نیز اکل او اخراج جنین و مشیمه نماید اکتحال او دید ابن شب جام آید
بچه در شکم
اگر سرگین او خشک و صلابه نموده با کشنیز خمیر نماید و بر آماس حار نهند نافع آید اگر صاحب قولنج سگ
خوابیده را برخیزاند و در مکان او بول کند فوراً قولنج وی زایل شود و سگ در حال بمیرد
اگر دندان نابه را بر کسی که در خواب حرف زند بیاویزند ساکت شود شیر سگ بر زهار مالند
موی برد کار نوره کند اگر موی سگ سیاه بر مصروع آویزند نافع آید اگر کسی را ذکر بریده
باشد سرگین سگ بچه را با زیت مخلوط ساخته بر سر وی بمالند ذکر نیز دید تعبیر دیدن کلاب
در خواب دلیل سگان یا مردم سفیه که جرأت بر معاصی نمایند اگر فریاد کند دلیل مردم سفیه یا ظالم

اگر بیند که سگی او را بگزید یا بدرید بقدر آن از دشمن الم و غم رسد و شاید دلیل حرص بر دنیا باشد و جمع نکند

دیدن سگ اصحاب کهف دلیل ترس و نزاران و گریختن و پنهان شدن دیدن او در شهر دلیل

تجدید ولایت بهتر و بد باشد دیدن سگ دلیل کفر و نومیدی از رحمت خدای تعالی باشد لقوله

تعالی کمثل الکلب با هیبت دیدن سگ شکاری دلیل غربت و رفعت و روزی و سگ گله دلیل

مومن صالح و با غیرت باشد بر اهل و همسایه خود اگر بیند که سگی قبا روی بالا کرد بعضی او عتاب کند

اگر فریاد کند دشمن بزرگ عداوت کند سگ ماده دلیل زن سلیطه معاند و بچه سگ فرزند محبوب

سفید او مومن سیاه او کافر بعضی گویند سگ بچه دلیل طفل لقیط یافت شود دیدن سگ گله رسیدن

فایده از پادشاه و حاکم و سگ شکاری ملک و ولایت اگر رایتی در عرصه آن بسوار ظاهر شود و سگ

گفته اگر سگان شکاری بیند خارج از شکار دلیل خیر بهر جهت طلب روزی و خدمت اگر داخل شکار

بیند دلیل بطالت دیدن سگ پاسبان دلالت بر صیانت و محافظت مال کند بعضی گویند دیدن

کلاب دلیل قوم ذلیل اگر بیند که سگی را شکار کرد حق تعالی بدو علم دهد و فراموش کند لقوله

تعالی واتل علیهم نبأ الذی آتیناه الی قوله کمثل الکلب الآیه کلب الماء سگ آبی

گفته شد در باب قاف گذشت از جمله خواص او آنکه اگر خون او با زیت گرم مانند مخلوط حقنه

در حمام بیاشامند عسر البول شفا دهد اکتحال مغز سر او دفع تیرگی و ظلمت چشم کند زهره او

یعقّر

بقدر یک عدس سم قاتل است ابن سینا گفته در خصیهٔ او بقدر یک عدس نفع دهد از گزیدن مار آن

اگر از پوست او جوراب چرم زنند صاحب نقرس پوشد صحت یابد کاسر عقاب و درعین گذشت کاسر العظام

گفته شد در باب سیم بباید کبعه بتقدیم با بر عین مهمله جانوریست از جانوران صحرا کرکر

بدو را مهمله مرغیست در دریای چاپان و در زیر مرغ دراج آو خرشته گویند میپرد و مترصد افتادن

سرگین اوست تا غذای خود کند صاحب عجایب المخلوقات آورده در خرشته مرغیست هر سرگین را از وجدا شود

مرغی باشد کلاکسه بسین مهمله زاغ است بعضی دیگر گویند شبیه باوست غیر او در منقوطی گفته در مرغ سفید است

در از دمی بیضه کند سرگین آو اگر با سرکه بیامیزند بر بهق بمالند نفع عظیم کند کنداد ماهی صاحب کوهانست

کنعبه بتقدیم نون بر عین مهمله و با دو نقطه شتر ماده بزرگ کنعد بعین مهمله نوعی از ماهی

کهف بفا جایش پیر کوذن بذال معجمه و نون است کاهل کهول عنکبوت فصل دوم در کاف مضمومه

کرکی بسکون را مهمله کلنگ و ترکان درنا نامند مثل کلنگ سریع الجماع بود حیوانیست باید او

رئیس مرغان باشد از طبع اوست احتیاط و خوف بود به پاسبانی و حراست یکدیگر کنند پس چون بخوابند

یکی بیدار بماند و بصدای آهسته آواز کند گویا انذار میکند با آنکه او پاسبانست چون نوبت او تمام شود

آنکه در پهلوی وی در خوابست برخیزد و حراست نماید سابق بخواب رود تا آخر بعضی از وی یکی اوقات بند

و بر جمعی مسافرت اختیار کنند و معاونت یکدیگر کنند بهیات مجموعی که صف وند نه متفرق مثل رئیس ما

بپس شش پا تا متعاقب تابع وی باشند بعد از چند گاه رئیس موخر شود و آنکه در عقب رئیس بود مقدم و رئیس شود
همچنین بترتیب تا آخر صف هر یک رئیس و مرئوس گردند چون یکی از پدر و مادر پیر شود اولاد وی
کلنک
بردارند و طیران نمایند هر جا روند که او قوت او و بتر صاحب عجایب المخلوقات آورده چون
در روی زمین راه روند یکپای را به پای دیگر بالا دارند از ترس آنکه بر پای فرو رود بعضی از زمین
در ذکر ملک الطیر در باب هیم تا اکثر باتفاق حلالست گوشت او سرد و خشک لیکن چرب نیست
بهتر آنست که با زنگار نمایند دل و جگر دفع نماید اما دیر هضمست بهتر آنکه با ادویه حاره طبخ نمایند
تا ضرر نکند اکل او مولد خون غلیظ موافق امزجه محرورین بتخصیص جوانان را در زمستان نصب بیمار
بعد از خوردن وی عسل بیاشامند لیکن وجست او اولا بر پای او سنگ بندند و هر روز بیاورند
بعد از آن طبخ نمایند و با سترار خورند اکل زهره او دفع خوف کند اگر مغز سر او با زیت مخلوط ساخته
بر جبین ریزند آنچه فراموش شده بخاطر رسد اگر خوردی از ذراریح و مثل او و مغز سر کلنک با هم نرم کوبند
و بر بدن مالند هیچ موی بیرون نیاید اگر دل و زهره او مخلوط ساخته با زیت در بینی صاحب نسیان ریزند
آنچه فراموش کرده بخاطرش رسد اگر زهره او در چشم کشند آب سیاه آورده باشد دفع کند تعبیر
دیدن او در خواب دلیل بود غربت یا اگر بیند که کلنگ سوار شده محتاج شود اگر بیند بسیار کلنگ
از وی مالک شده بود و کشیده اند بر خانه بیت و مال رسد گوشت او در خواب که کسی را ادام شراکت

باکرده ۷

باکد خدایه دلکه نکویست چه او در طیران خود متفق نیست با شرکا و ابنا جنس خود اگر یکی از آن ها
بگیرد با قومی پیوندد و خویشی نماید نصاری و اهل روم گویند اگر کلکیکی بیند سفر دراز نماید و اگر بیند
که کلنگ پشت خود بر کعبه ارطامید وی گشته دیدن او در زمستان دلیل دزد و قطاع الطریق است
و اگر فربه خواهد دلیل خیر است چه او اعانت ابوین کند **کُنقَق** بیا دو نقطه و فا مفتوحه نو بر او بچه باشد
کُنغ بتا دو نقطه و غین معجمه بچه روباه **کُندُر** بدال مهمله مرغ تیز بانک **کُسغوم** بسین و عین مهمله
در لغت تمیر حمار را گویند **کُعیت** بعین مهمله و یا دو نقطه تحتانیه و تا دو نقطه فوقانیه بلبل **کُلم**
مرغیست در طبرستان نیکو چشم که به تکلم با حیوانات حسنه کُلم مانند صید کبک یا کمتر از وی کند
در بستان و آبها باشد چون کواید عصافیر بسیار جمع شوند تا آخر روز یکی از آنها بگیرد
و گوید همه ایام بدین طریق باشد تا فصل بهار چون بهار شود عصافیر جمع شوند و برند
و از نوع خود حذر کنند و از ایشان گریزان باشد هیچ کس او را از وی نشنود تا بهار دیگر و هیچ کس این
را او هرگز پای خود بر زمین نهد بلکه چون یک پای بر دارد پای دیگر بر زمین نهد همچنین تا سبیل سلام زود
چه ترسد که بر زمین فرو رود **کُلثوم** بثا سه نقطه فیل **کُمیت** بیا دو نقطه تحتانیه و تا دو نقطه
فوقانیه اسب بسیار سرخ رنگ **کُندُش** بنون و دال و شین معجمه قچله **باب سی و سیم مشتمل بر سه فصل**
فصل اول در لام مضموم لُبا بجیم نوعی از سنگ پشت در بر و بحر تعیش کند بحری آن

چو زبان در سینه بود بهر چه از او رسد بمکند و در صید طیور روغن او را خاصیت عجیب است چه در آب فرو رود

پس در خاک غلطد و مشرب طیور را آید بسبب تغیر رنگ از نظر ایشان مخفی باشد پس هر طیری

چو نشیند در میان آب کشد تا در آب بمیرد پس گفته‌اند که در بر بیضه نهد و در بحر نشیند و نظر جهت

بیضه کند تا بچه بیرون آید ارسطاطالیس گفته هر جوجه از بیضه بر آید آنچه متقبل بحر بود بدریا رود

و آنچه متقبل بر بود ببر رود و همه آنها و الوا آب شوند و از حیوانات آبی احتیاز نیابند و مار

خورند و از جمله خواص او آنکه ارسطو گفته هر که جگر او تا بخورد از دیو جگر ایمن گردد و اگر گوشت او

با سرکه طبخ نمود شوربا بوی و به مستسقی دهند نافع آید و دل را سخت کند و باه قوت آورد تعبیر

دیدن او در خواب دلیل زن مستور نیکو روی صاحب مال بود و بعضی گفته‌اند دلیل بود بر نفع دشمنان

و ایمن گردیدن از شر ایشان **لقلق و لغلغ** لک لک مرغ دراز گردن است مار خورد و از زکا و زیرکی اوست

که هر آشیان که هر چند وقتی رنگی اقامت کند و چون احساس تغیر هوا و حدوث وبا کند بدیار

دیگر رود و بعضی گفته‌اند مرغ ترک بیضه خود کند و چون خواهند جانوران از جای بجایی برند لک لک

در آن مکان نگاه دارند چندان فزع کنند همه هوام و جانوران گریزان شوند اکلش حرام

از جمله خواص او آنکه هر گاه بچه آن ذبح نموده بر بدن مجذوم مالند شفا یابد هر که بگیرد لک لک از مغز

سر او با بگیرد [illegible] دهند تا شاول کند نعابت عجب او در دل

آن شخص واقع شود هرمس حکیم گفته هر که استخوان لک لک با خود دارد غمش زایل گردد اگر عاشق باشد
تیغ باید هر که حدقه چشم زغن با خود دارد خواب نبرد اگر چشم چپ باشد با خود دارد بخوابد و هیچ بیدار نشود
مگر آنکه بگشاید اگر هر دو چشم او با خود دارد همیشه آب در آید غرق شود اگر چه شناور باشد لایم تعبیر دیدن او در خواب
دلالت کند بر قومی که باهم حرب باشند بعضی گویند که دیدن او دلیل باد و برف بود هر گاه متفرق بیند اگر جمعی از او
در مکانی مجتمع بیند آن دلیل مسلمانان باشد و اگر رایم فربه یا لاغر بود دلیل خیر و برکت
و بلاده دیدن او دلیل آمدن غایب باشد بمکان لأی گاو کوهی لَبوه بفتح و ضم با یکنقطه ماده شیر تعبیر دیدن او در خواب
دلیل دختر پادشاه بود اگر بیند که با او مجامعت کرد از شدت عظیم نجات یابد و شانش بزرگ گردد و بر اعدا غالب آید
اگر رائی پادشاه بود در جنگ بر دشمن ظفر یابد و ممالک متصرف آید لُعوس بضم عین مهمله گرگ را گویند که بر عکس
عکس لعوس گویند لَعوه بسکون عین مهمله سگ ماده لَقّاط بتشدید قاف و طاء مهمله مرغ دانه چین را گویند
لمق گاو سفید لَهم گاو بر لیّا بتشدید یاء دو نقطه تحتانیه و تاء دو نقطه شیر لَیل بیاء دو نقطه تحتانیه بچه گوران
فصل دوم در لام مکسوره لِقحه بقاف و حاء مهمله شتر ماده شیردار فصل سیم در لام مضمومه لُبادی
ببای یکنقطه و دال مهمله مرغیست که بر زمین چسبد و نخواهد تا برانند نپرد لُحکا بفتح حاء مهمله و مد الف جانوریست
شبیه بماهی در ریگ چون جای آدمی کند در ریگ فرو رود بعضی گویند جانوریست مثل انگشت در ریگ راه میرود
فرو میرود انگشت گرگم لُوب بواو لُوب بنون و واو زنبورهای عسل باب بیست و یکم در میم مشتمل بر فصل اول

در میم مفتوحه **مالک الحزین** بکاء مهمله و زاء معجمه و یاء دو نقطه تحتانیه و نون بوتیمار و بترکی اوغار کوتنید

جوبیری گفته‌اند از جمله مرغابیست چون بط سبزه در باکذشت مرغ دراز گردن دراز پایست جاحظ گفته که از

عجایبهای دنیا آنکه همیشه به لب آب باشد و هرجا که آب باشد چون آب خشک شود غمگین شود هرچند آب کم شود

غم او زیاده شود و آب نخورد تا مادام اگرچه از تشنگی بمیرد از ترس کمی آب خوف برو غلبه کند و غمگین نشیند و لهذا

او را مالک الحزین نامند ترمیدی گوید که مالک الحزین ماهیانی که از دریا بیرون آوردند و بخوردند طمع کند این بود

وشت ودرین زمان چون ماهی برست وی نیاید خود به در کنار دریا اندازد و ماهیان نزد وی جمع شوند بر فوی

آنها را بر باید بقدر احتیاج وی یا با احتیاج بمباشرت شد الله اعلم حرام جاحظ گفته در شبه با و

کرمیست که در شب مثل شمع روشن شود و بروز طیران کند و این کرم سبز و نرمی باشد غذا او خاک است

و هیچ از و سیر نشود از خوف آنکه خاک تمام شود گرسنه باشد بمیرد **دعما** کاو کوهی اگر مغز سر او صاحب قولنج تناول

کند صحت یابد هر که شعبه از شاخ او با بخور دهد همه درندگان و سباع از و گریزان شوند اگر شاخ یا پشم

یا پوست او را در خانه بخور کنند مار از آن گریزان شوند اگر شاخ او را بر دندان کرم خورده بسایند دل دوی کی کنند

اگر موی او بخور کنند موش و خنافس گریزان شوند تا خواص او در بقر وحشیه گذشت **تعبیر** دیدن او

در خواب دلیل مرد رئیس کثیر العبادت که گوشه گیر بود اگر چشم او ببیند بر پایت رسد یا زن جمیله گوید

عمر دراز کند اگر سر او سیر کاو کوهی گوید از مردم گوشه گیرد و عزلت جوید و در بدعه داخل شود

بر پایت رسد و غنیمت یابد
اگر ببیند که کاو کوهی گشته است

مو

مغز بعین مهمله و زاء معجمه بر وزن نغز که بعربی آنرا ... باتفاق حلال لیکن موصوف بحماقت است تفصیل او در

بز یاد تاثیر و کثافت پوست است آنچه از دنبه کمی لله در بیه او زیاده شد و لهذا عربان گویند نیه المعز

فی بطنه یعنی دنبه بز در شکمش باشد چون حق سبحانه و تعالی پوست که نعمت نازک آفریده پشم او را بسیار

کرده است پوست بز درشت و غلیظ لیکن موی کم کرده است از جمله خواص او آنکه اکل لحم او مورث

غم و نسیان و مولد بلغم و محرک سودا است لیکن نافع است کسی را که دل دله ابن سینا گفته که سرکین او کحل

خوک است بسبب قوت و درشت اگر زن او باشیم بر دله سیلان خون از وی بازداره دیگری گفته

که اگر شاخ بز سفید سائیده در رکوی محکم بسته در زیر سر نائم گذارند بیدار نشود تا برندارند از زهره بهار

حبش روی و ریش بز ماند اگر با زهر گاو مخلوط ساخته فتیله سازند و در گوش گذارند گرانی را زایل کند

و منع نزول آب کند اگر زهره بز نهار اکتحال کنند بعد از آنکه موی زاید از چشم برآورده باشند

دیگر موی بر نیاید و نیز بیاض چشم زایل کند و مانع از حدوث او گردد و گوشت زاید در چشم را قطع کند

طلا دادن داء الفیل را برطرف کند خوردن مغز ساق او نسیان آرد و محرک سودا باشد ماده بر او مهمله

مانه و تشدید و یاء دو نقطه تحتانیه سنگ خوار زرد و بتخفیف کاو ماده ماهرد و مارد بزاء معجمه و افروشی او مهمله

مرغیست در دریای مغرب چون اهل کشتی او را ببینند مبارک شمرند و بفال نیک دانند در ساحل

بحر بیضه کند چون بیضه او ببینند دانند که در دریا سلامت است چون کشتی بمکان مخوف یا حیوان مهیب نزدیک باشد این مرغ بیاید و در پیش کشتی بنشیند و بر خیزد و گاه گاه خود را

میکند تا اهل کشتی تدبیر کار خود کنند ملاح آن را

شناسند

غاشیه بشین معجمه و یاء دو نقطه تحتانیه حیوانات است از شتر و گاو و گوسفند فرده زن مثنا بثاء
سه نقطه پروانه مطیّه بطاء مهمله و تشدید و یاء دو نقطه تحتانیه ناقه که بر پشت او سوار شوند مُوَدّ
بقاف و دال مهمله حیوانیست که او سبب نعمان کشته باشد کلش حرام گفته مول عنکبوت ابو الملیح جکاوک
ابن المطر در مرصع گفته جانوریست که در عقب باران ظاهر شود چون نم برطرف شود بمیرد ابن الماء
نوعی از مرغابی جمیع بنات الماء است و در وقت انواع مرغابی صادق آید فصل دوم در میم مکسوره
مِرزم براء مهمله و زاء معجمه مرغی دراز پا و دراز گردن کج منقار در کنار رودهاست سیاهی بیشتر بود حلال
الکلش معراج بعین و راء مهمله و جیم جانور عجیب مثل خرگوش زرد رنگ شاخ سیاهی بر سر دارد
هر حیوانی که او بیند گریزد در جزایر بحار است منشار بنون و شین معجمه و راء مهمله ماهییست در بحر زنج مثل
کوه بزرگ از سر او تا آخر استخوان بزرگست مقدار ده گز باشد و به استخوان آب دریاها را بر هم زند و دریا
بتموج آید آواز مهیبی از و آید از بینی و دهن خود بیرون آورد بجانب آسمان بلند شود پس عجب کند که آب
کشتی مثل باران بیاید و چون در زیر کشتی آید کشتی را بشکند چون اهل کشتی این بینند بدرگاه خدای تعالی
بنالند و بتضرع و زاری درآیند تا آنکه حق سبحانه و تعالی او را از ایشان دفع کند فصل سیم در میم مضمومه مرعه
بر او عین مهمله مرغیست نیکو رنگ خوش طعمست بقدر سلوی و بلد حجاز گویند شبیه براج الکلش حلال از
جمله خواص او آنکه اگر شکم او پاره کنند بر خار یا پیکان که در گوشت فرو رفته باشد کذا اندر بیرون آید

مُتَرَدِّیه بتاء دو نقطه فوقانیه و راء و دال مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه هر حیوانی که از جای بلندی یا در چاهی افتد

بمیرد و اکلش حرام گفته مُجَثَّمه بجیم و تشدید ثاء سه نقطه هر حیوانی را گویند که دست و پای او به بندند و بر زمین

اندازند تا بمیرد دُنَّج بدال مهمله و نون و جیم نوعی از مرغابی زشت هیئت مُسْهِر بسین مهمله و ها و راء

مهمله هرمس گفته که او مرغیست که شب نخوابد و روز طلب معیشت نماید او از خوشی دلکه مکرر بخواند

و ترجیع صوت نماید هر که بشنود حظ و لذت یابد که آرزوی خواب نکند اگر مغز سر او در سایه خشک نموده

بوزن یکدرهم با روغن یا دلم در بینی هر که سعوط نماید خوابش ببرد هر که وی را بیند گمان برد که شراب خورده

است هر که سر او در دست گیرد یا در خود دارد هر که [illegible] او را روی دهد وحشت و وسواس

از او زایل شود مُقُوقِس بدو قاف و سین مهمله مرغ معروفیست سفید و طوق سیاه در گردن دارد

بچه کبوتر است مُکّاء بتشدید کاف مرغیست در باغها خواند یا بسیار کند بعضی گویند مرغ سفید است

و در زمین حجاز باشد او را صفیر و آواز باشد مُلَقَّفَه بتشدید لام و فاء مرغیست چون عقاب بزرگ خلقت

سه بیضه نهد و بچه بیرون آید یکی از آن بپرورد و بزرگ کند و یکی بیندازد مکلفه بیاید او را بپرورد

و بزرگ کند سه بچه او را از شکار ربست که او را مُغَفَّره [?] گویند و دلیست و طول وی کوچک است یا اندکی بیشتر

بر سرش مثل تاج خطهای سفید است چون بر روی زمین رود بر هر چه بگذرد بسوزاند اگر مرغی بر بالای

او بپرد بیفتد چون بدود جمیع جانوران از وی بگریزند هر حیوانی که او بخورد در حال بمیرد لیکن این مار

مردم کمتر ظاهر شود چه او را بکشد زهر او در قاتل نفوذ کند علاج پذیر نبود **نهاد** بنون و را مهمله ماهیست

هی از دریا بشکل منار بیرون آید خود را بر کشتی زند و بشکند و اهل کشتی را **غرق** کنند و چون مردم

بیشتر خبردار شوند طشتها و بوقها زنند و آوازها بلند کنند تا از ایشان دور شود و نخسته بر زیر کشتیست

در دریا **مخنقه** بتاء معجمه میان حرف نون و قاف حیوانیست چو ریسمان در گلوی او انداخته خفه نموده باشند

در عربان چون منخنق هستند چو خون رکیده شود بدین نهج منکسته منخنق بودند چه ایشان گویند گوشت خون

بسته شد ایست حق تعالی بر ایشان حرام گردانید جهت آنکه خون او کجی کند **مهر** براء مهمله کرتیست باعث **طلیله**

مرغیست یا سایه خود بازی کند **موق** بقاف مورچه پرداز **ابی بقرقص** بقاف و راء مهمله و صاد معجمه مشهور

بسنبورست جانوریست سیاه رنگ پشت درازی و چهار دست و پا دارد و از گربه کوچکتر است چون

ببرج کبوتران آید همه آنها بکشد و یکی را زنده نگذارد لیکن گوشت آنها نخورد اکثر حرام **ابو فرینه** بزاء معجمه

و یاء دو نقطه تحتانیه و نون ماهیست در دریا بصورت کودکی در اکثر ظاهر شود چون صیاد

افتد گریه کند صیاد در او بر رحم آید رها کند **باب بیست و پنجم در تعبیر فصل اول در نون مفتوحه ناب**

شتر ماده پیر **ناس** آدمیان **ناضح** بضاد معجمه و حاء مهمله شتر آب کشی **ناقه** شتر ماده خواهی او در اجل گذشت

تعبیر دیدن او در خواب دلیل زنست اگر بختی باشد اعجمیست اگر غیر بختی باشد عربیست اگر بیند که ناقه را میدوشید

زن صالحه تزویج نماید روزی و فرزند نصیب وی شود اگر ناقه با بچه اش بیند دلیل ظهور آیه و فتنه عام است

ابل اي

ابن سیرین گفته که اگر ناقه با خطب بیند دلیل سفر بر بهت اگر شتر برهنه سوار شود سفر کند اگر ناقه را بدوشد

والی ولایتی گردد و زکوة مال جمع کند مردی نزد ابن سیرین آمد گفت در خواب دیدم که از ناقه کسی

شیر دوشیدم پس خون دوشیدم ابن سیرین گفت این مرد عاملی ظالم گردد و از ایشان زکوة گیرد او شیر است

و بالاخره با ایشان ستم کند و اموال ایشان غصب کند و او خورنده گوشت دلیل نیز نیست لقوله تعالی

كل الطعام كان حلا لبني اسرائيل الا ما حرم اسرائيل على نفسه پی کردن او دلیل

مصیبت و پشیمانی است لقوله تعالی فعقروها فاصبحوا نادمین ناقه دلیل نکاح زنست اگر بر عکس

سوار شود با زن او دخول کند اگر بیند که ناقه او بسیار با حمل گردید هر گز زنش بار نگیرد اگر بیند که ناقه او

مرد زنش بمیرد و سفرش باطل گردد اگر بیند که ناقه داخل شهری شد اهل آن شهر را فتنه و مصیبتی رسد لقوله

تعالی انا مرسلوا الناقة فتنة لهم اگر او را در شهری پی کند اهل آن شهر را مصیبتی رسد ناموس

بسین مهمله پشه ناهض بچه عقاب نجیب بجیم و یاء دو نقطه تحتانیه و با یک نقطه شتر کریم نام کبک دری

مرغیست کلنگ بط چون از آنکه خوابیدن کنند بر آن کند خوابیدن با نخواهند و ماده باید از ما هر کدام

خوابگاه علیحده باشد از جبلیه داده نر ماده را بیضه نهد از غیر جماع چون بیضه نهد از وی جدا شود

نر نگذارد بیضه ماند سر کین بر بیضه انداز بعد از این قایم مقام حضانت باشد چون مدت تمام شود جوجه

بیرون آید حرکت ندارند ماده نزد ایشان آید در منقار ایشان دمد تا روح در ایشان جاری شود

پس نر و ماده هر دو بر تربیت اولاد خود مساعدت نمایند تا او در رشد تربیت یابد و فا هر گاه که بچه خود سیر نمند

در قوت طعمه خود لون بهم رساند بزند و بر اندازد مادر با او بر خود بزند که وی نشود تا وقت جماع آنکس حلالست

بصحبت رسیده که تمام بچه برای حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه و آله هدیه آوردند چون آنحضرت

دست مبارک بر دعا بر داشت و گفت اللهم ادخل الی احب خلقك الیك لیأکل معی

من هذا الطیر یعنی بار خدایا دوست ترین خلق خود را نزد تو بسوی من بفرست تا با من ازین مرغ

بریان بخورد پس امیر المؤمنین و امام المتقین و قاید الغر المحجلین علی ابن ابی طالب علیه السلام آمد

انس باز گردانید و گفت پیغمبر بکاری مشغولست پس آنحضرت دست بر سینه انس زد و او را رد کرد و داخل شد

سلام کرد گفت یا حضرت نزدیک بود که انس میان من و تو حایل شود آنحضرت فرمود اللهم وال من والاه

وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله الخ و در بعض روایات آمده که آنحضرت

سه مرتبه آمد در دو نوبت اول انس او را باز گردانید در مرتبه سیم در را قوی تر کوفت تا حضرت مقدس نبوی

شنیده فرمود تا بگشودند امیر المؤمنین علیه السلام در آمد آنحضرت فرمود ما ابطاك عنی یعنی

چه چیز باز داشت ترا از ما که دیر آمدی گفت آمدم انس مرا باز گردانید آنحضرت فرمود ما حملك

علی هذا یعنی یا انس چه چیز ترا بر این داشت گفت خواستم که این دعا برای یکی از انصار باشد

آنحضرت فرمود هل فی الانصار خیر من علی هل فی الانصار افضل من علی یعنی آیا انصار

بهتر

بهتر و فاضل‌تر از علی ابن ابی طالب است نحل بحاء مهمله آنکه عسل و نیز کیابال اروسی گویند

چون حق سبحانه و تعالی از و بمردم عطاء عسل نموده و لهذا او را نحل گویند چه نحل بمعنی عطا است و در عجایب المخلوقات آورده

در روز عید فطر را روز رحمه گویند بجهة آنکه درین روز حق سبحانه و تعالی وحی کرده بزنبور عسل و اوحی ربک

الی النحل و او حیوانیست صاحب فهم و کیاست و شجاعت در عواقب امور نظر کند و فصول سال بشناسد و اوقات

باران و بدایه چراگاه و مطاعم ذاتی و جنبه پادشاه خود اطاعت و استکانت کند از بطون گفته در نحل نه قسم است

شش قسم از آنها بعضی با بعضی الفت گیرند غذاء آنها از فضول حلاوات و رطوبات است از شکوفه و اوراق اشجار

ترشح کند همه آنها را جمع کند و ذخیره نماید و اول سطح خانهای یا و یعنی خانهای مسدس پس آنچه از گیاه‌ها برداشته

بخرطوم خود چیند و بر رانهای خود بار کند و از ران خود به سبب ثقل نماید از کلام ملک علام چنان مستفاد می‌شود که شکوفه

در جوف وی مستحیل بعسل می‌شود و از درون وی بیرون آید اما ذهنه نمیشود از دهن او بلکه بیرون آید یا از غیر او

وهو قوله تعالی کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب

مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون مراد بعض ثمرات

نظر شد و اوتیت من کل شیء ای بعضه الوان عسل مختلف میشود بسبب اختلاف زنبور را و گاه باعتبار

چراگاه وی طعمش اختلاف یابد چه در بعضی اوقات شاید که طعمش بد و بدمزه شود و از طبع او است که در زیر سقفها

خوه کند چون بموضعی بکر رسد خانه از موم بنا کند و جایی جهة پادشاه شان نشیند جدا کند و دیگر خانهای

نر آنها هیچ کار نکنند و آنها از ماده خود بصغر جسم امتیاز دارند و ماده کثیر الجثه در درون کوی خانها بوده چون بیرون پرند

همه بهیأت مجموعی بیرون آیند و در هوا ایستند و بلند شوند پس عود کنند و بمکان خود آیند کل عسل او لا موم سازند

پس تخم ریزند چه موم بمنزله آشیان مرغ است بعد بنشینند و حضانت نمایند چه از تخم وی کرمی بهم رسد چرکینه او

پس کرمها متحرک شوند غذا از بعضی خورند پس بپرند و بر شکوفهای مختلف ننشینند بلکه بر یکنوع شکوفه نشینند

بعضی خانها را از بچه و بعضی را از عسل پر کنند و از عادت ایشان است چون از پادشاه خود خوفی یابند غضب کنند

ها ایستند و در بیرون تکیه اندازند تا همه ایشان بیرون نیایند پادشاه ایشان بیرون نیاید چون از اطراف

عاجز شوند لشکر وی برابر جوش گیرند و پادشاه مسمی به یعسوب مانند دیگرها پادشاه نیست نیش او آلت ضعیفی ندارد ولهذا نگزد

بهترین او آنست که سرخ رنگ باشد و بدترین آنست که سیاه بود و نقطها سفید در رو باشد لشکر وی کارها باین خصلت تمام کنند

بعضی موم سازند و بعضی عسل ریزند و بعضی آب آرند و بعضی خانه سازند بر شکل مسدسی که اضلاع و زوایای او متساوی باشد

و پرکاری بالقیاس هندسی در دایره مسدسی که اختلاف در او بهم نرسد و آنها بهم متصل واقع شوند گویا یک شکل

مسدس است انفصال و فرجه در او نباشد چه هر که از اشکال مسدس و مربع و مثلث غیر از آنها که با جمیع

در دایره جمع شوند البته در میان آنها فرجه و فاصله واقع شود و بیکدیگر متصل نشوند الا مسدس هر چند

اشکال مسدسی بر پهلوی هم در دایره گذارند از مسدسی اینها پر شود و فرجه و فاصله نماند چه او اوسع اشکال است نظر باید در کتاب احیا

آورده که بر زنبور عسل نگر که بنظر تحقیق حق تعالی بوی وحی فرمود اولا در کوهها خانه ساخت و از لعاب خود موم برداخت

و بعضی

واستخراج عسل نمود از یکی از ضیا آید و از دیگری شفا اگر تأمل کنی در عجایب کار او چه که خود با زنهار و انهار رشته و آشیانه طبیعیه

فرا گیرد و لکن انجا سی و اقدام از اجتناب و احتراز نماید و اطاعت پادشاه خود کنند و اگر یکی از ایشان از خارج در آید پادشاه

او را کشته بیرون در اندازند بچه و شیرهٔ او بهتر از ماده و اگر کار کنند سیما در فصل ربیع و خریف و دیگر نهایت بهتر و از طبع او لطافه

و پاکیزه جای کل مجموع در کله کند اند بلکه آنچه بعد بیرون ریزند و آنچه آب تر و صاف باشد بیاشامند طلب کنند تا هر جا

رو بایند و از عسل نخورند مگر بقدر کفایت بلکه چون عسل در کله کم بود در آیند اندر تا خوف نهاد بسیار شود از نفوذ آب

چه اگر آب نفوذ کند خانهای پادشاه و خانهای زنبور خود خراب کنند و پادشاه را بکشند و مثل او ربوبیت ابدا لهم

اگر سوسه پیدا شود و ضرر شد ناشکه مک در کله ریزند و هر ماه یکبار بکشایند و بسر کاهی کاو دود کنند سوسه برطرف شود

و دیگر آنکه ایشان چون بیرون آیند باز بمکان خود آیند و غلط نکنند اهل بصر که کل در کشتی جایها خانها یافته چون عبور کشتی

بموضعی رسد دارو درخت و شکوفه بسیار باشد در جای کلها نباشد پس در زنبار عسل بیرون آیند در آن موضع از ازهار

و انوار بار برگشته شب بکشتی آیند و هر یک عسل خورند و مردم بخانه شدند و این جنو همیشه با ایام کار کنند و چند تمام کار کنند

نکاهل و تکاسل نورزند مگر آنکه هوا تاریک و ابر و باد و یا هر دیگر یا آب یا آتش باشد او را از عمل باز دارد بلکه جمهور از ایام

واکثر علما برآنند عسل از دهن نحل بیرون آید و از امام همام علی ابن ابی طالب علیه السلام در باب حقیقت دنیا منقول است که فرمود

و بهترین ملبوسات فرزند آدم لعاب کرم است و اشرف مشروبات وی برجیع نحل یعنی برگشته او و این احتمال است که از

دهن وی بیرون آید یا رجیع او و از طرف دیگر آید بهر طرف مضمون این کلام بعجب انجام متعالی کلام ملک علام است

يخرج من بطونها حاصل آنكه عسل از درون وى بيرون آيد اما دانسته نشد كه از دهن يا غير او چنانكه بعضى بتقاطر گمان شد
گويند ارسطاطاليس خواست تا تحقيق اين معنى نمايد بجهت نحل خانه از شيشه ساخت تا نظر كند كه چه قسم شهد از وى بيرون مى آيد
نحل اول روى شيشه را بگل اندود كه تا عمل وى مرئى نشود يعنى شروع در كار نمود تا كسى مطلع احوال وى نشود مستور او را
گويند حكمت در اينكه عسل مغلوب سبع است چه نحل از اطراف نحل گرد و از اطراف ديگر عسل ده يعنى از جانب پيش رشد و از جانب
ديگر شهد نوشاند چه شهد مجتنب يا پيش نحنت حاصل گرد و در بعضى تفاسير آمده كه عسل از آسمان بر سر فرود مى آيد و نحل
در اماكن آن ميرود و مى‌خورد و بعد آمده و بخانهاى از موم بسته ميريزد و بعضى گمان برده كه عسل در درون وى
از فضلات غذا بهم رسيده و در معده او مستحيل بعسل شده چون حق سبحانه و تعالى او را باكل حلال امر نمود تا لعاب شيرين و شفا
آرى مر او الهى شيرين و مر او در تلخ بود بدانكه اگر چه ظاهر آيه و آيه هدايه و فيه شفاء دلالت بر عموم دارد و اما
لازم نيست عام باشد چه تعقد و فيه نوع شفاء او بعض شفاء او يعنى انه شفاء لكل علة باردة رطبة
على بن ابراهيم در تفسير خود آورده مراد از عسل شهد مجتنب آمده كه حكمت على ابن ابى طالب عليه السلام است لهذا
انكرت العيوب الذين نامند يعنى پادشاه نحل شهد مجتنب او شفاء همه علل ذنوب شيعيان است چه مراد از ناس
معروف بلام تعريف شيعيان و ديگر اما سائر مردم بصورت ناس اند و معنى نسناس و اين تاويل محمول بر تفسير
بطن است چه قرآن را هفت بطن است بنابرين آيه و في ايد مقتضى عموم شفا باشد و اين معنى از حضرت مقدس نبوى نقل كرده دلالت
بر عموم ميكند كه فرموده العسل شفاء من كل داء والقرآن شفاء لما فى الصدور فعليكم بالشفائين القرآن

والعسل

والعسل یعنی قرآن شفاء هر علتست و قرآن شفاء اکبر نیست در سینهاست پس بر شما باد این دو شفا عسل
و قرآن است نقل است که عوف ابن مالک بیمار شد گفت کسی بمن آب بیارید حق تعالی فرموده انزلنا من السماء
ماءً مبارکا پس گفت عسل بیارید فرموده وفیه شفاء پس زیت طلبید از شجرهٔ مبارکه طلبیده است پس همه
مخلوط ساخته بیاشامید شفا یافت ابا سعید خدری آورده موی که پیش حضرت مقدس نبوی آمد گفت برادرم
اسهالست آنحضرت فرموده عسل بنوشان آن شخص رفت برادر خود را عسل نوشانید اسهال وی زیاده گشت آمد خدمت آنحضرت
عرض نمود پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده باز عسل بنوشان پس بیامد و عسل نوشانید باز آمد خدمت آنحضرت آمده گفت
که عسل نوشانیدم اسهال وی بیشتر از پیشتر گشت آنحضرت فرموده باز عسل بنوشان همچنین تا سه مرتبه نوبت
چهارم آمد گفت یا رسول الله عسل نوشانیدم اسهال وی زیاده شد درین مرتبه آنحضرت فرموده صدق الله
و کذب بطن اخیک اسقه عسلا یعنی خدای تعالی راست گفته وفیه شفاء و دروغ گوی شکم برادر
تست که کلام الهی را قبول نمیکند برو عسل بنوشان پس آن مرد این نوبت عسل نوشانید بامر الله شفا یافت
جمعی را که مرض الحاد در دلهای ایشان راسخ گشته بدین حدیث اعتراض نموده اند و گفته اند موافق عقل نیست
زیرا که اطبا اتفاق نموده اند بر آنکه عسل مسهل است پس چگونه دفع اسهال کند جواب آنکه اسهالی که از هیضه
و تخمه حادث شده باشد نیز اطبا اجماع کرده اند در مثل این اسهال طبیعت را بر حال خود گذارند و اگر محتاج بر معالجه
بر اسهال باشد مادامی که قوت باقیست اعانت کنند یعنی در توقف نه نهند لیکن وی ضرر دارد پس تحملست

ده اسهال این شخص مذکور نیز مثل این اسهال باشد ده از امتلاء و منقضه باشد که ایل چقوب واگر نه نسخه [illegible]

آنحضرت مکرر بعاد عمل امر فرمودی تا آنکه ماده بالکلیه دفع شد اسهال ماز ایستاده باشد عسل ایله اسهال دفع [illegible]

و جمیع امراض فلادن نباید بدانکه عسل کرم و خشک تدر ادرار بول کند و اسهال نماید و تهیج نماید [illegible]

کتعو اما اگر بادی گرم شکر ایدو کنند و کف نیز ده حرارت بر طرف کند و تقویت کند و غذا اسباد [illegible]

دفع مضرت وی کند اگر عسل خام آب و آتش برو نرسیده باشد مگر داخل شود [illegible] دفع نزول آب کند [illegible]

شیش و رنگ کند [illegible] علاج کر نیز [illegible] کند اکل مطبوخ او دفع زهر ها کند [illegible]

تحلیم نفع لیکن غم الود چه شهد و شادی اولور [illegible] اما کل آتش کرد و آتش حرام [illegible] دیدن تکل در خواب دلیل [illegible]

ده آرزو فنا کوده باشد و اگر کالة او [illegible] بیند و از وی عسل و آب [illegible] رسد اگر همه عسل بر آلوده کنه [illegible]

خبر کند الوه علالت کند اگر [illegible] تعبیر باشد اگر بیند [illegible] او [illegible] و آورسی قوی [illegible] اگر باشد [illegible]

اگر رائی از اهل فلاحت و زراعت باشد دلیل خیر بود و کیته لشکر و غیر اهل فلاحت دلیل [illegible] اوت جهه صورت [illegible]

لشکر [illegible] امر خود کند اگر در خواب [illegible] بر دشمن خود غالب آید اگر اهل فلاحت بود [illegible]

چه برو [illegible] شود و [illegible] او دلالت بر کند و جهد در کسب اما و [illegible] عسل بال حلالت [illegible] اگر بیند [illegible]

عسل نوشاند بر [illegible] شیرین با قرآن باواز خوش بخواند و اگر انگشت عسل لیسد [illegible] واکل او [illegible]

اما شهد اومیز [illegible] رکت [illegible] کفته شهد روز [illegible] بیند [illegible] بیند که او شهد کند [illegible]

با او علم عزیز باشد و مقدم اراده شنیدن آن علم از وی و لهذا شهد مما علم و در ظرف صاحب وی و مال حلال و کنه زاهد غنی و حسن
اعتقاد و نیکویی دین اگر ببیند و شهد مینموده و فوق او علامت کنیزی نکاح کند **نسر** کرکس که کلان قالب و خوش اند از حضرت امام حسن علیه السلام
منقول است که حضرت فرموده او در صوت صحیح میگوید عِش ما شئتَ فانّ الموت لاقیك یعنی هر قدر خواهی
زندگی کن و مرگ تو خواهد رسید کویند تواند بود این قول بسبب طول عمر خود گوید چه او هزار سال عمر کند او را منقار باشد
نه چنگ لیکن ناخنهای دراز مثل چنگال بود بازوی جمع شود چنانچه خروس با ماکیان جمع کمال بهم آمده او بسبب
نظر کردن بر سر خود بیضه نهد و حضانت نماید این کمال طلبت آنکه بقیه رسیدگی او در اماکن عالیه چو آفتاب روشن باشد
بیضه نهد حرارت آفتاب بجای حضانت او باشد حدت نظر و قوت بصر او بمرتبه است که از چهار صد فرسخ جیفه ببیند
بعضی گویند حرف نه بیند لیکن بقوت شامه در یابد لهذا چون بوی خوش استشمام نماید در ساعت بمیرد و قوت طیران
بال وی بمرتبه است که در یک روز از مشرق بمغرب پرواز نماید چون بر جیفه نشیند اگر عقاب بیرون باشد نشیند
تا او سیر شود که نو همه طیور جوارح از و ترسند چه از حرص و نعم هر گاه بر و نشیند شکم پر کند چندان که خود چون از
طیران باز ماند پس چند مرتبه بر خود خود را طبقه طبقه در هوا بلند کند تا آنکه باد در زیر پر او در آید و بال باشد
و درین حالت او را مردم ضعیف صید کنند ماده او از خوف خفاش بر بیضه و بچه خود برگ چنار ریزد تا خفاش بگریزد بر مقابل الف
دارو و خود مستبر از سایر طیور غمگاه که چه هنگام تا از ان نگرید و چون آن نگر از غم بمیرد مثل سنگ در آشیانه عقاب یافت شود در آشیانه
او نیز یافت شود که به حجر الولادت می گویند که مثل در طیور سباع بزرگ جثه تر از وی نیست و او را عریف الطیور یعنی سید مرغان همند

نقلست از امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام که چون نمرود جبار از خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام

حجت گرفت بتوحید باری تعالی و نمرود از جواب عاجز شد گفت اگر آنچه میگوئی حق است من میروم تا آنکه بآسمان روم و ببینم آنچه در آسمان است

پس چهار بچه کرکس پرورد تا بزرگ شدند و تابوتی ساخت و دو در گذاشت یکی بطرف بالا و دیگری بطرف زیر و چوبها بر

اطراف تابوت نصب نمود و بر سر آنها گوشتها گذاشت و بر پایها کرکسها بست و با رفیق خود که ... در میان آن

نشستند کرکسها بطمع گوشت بپرواز درآمدند و در هوا بلند گشتند تا یک شبانه روز بلند شدند پس برفیق خود گفت

در بالا گشای و بجانب آسمان نظر کن و ببین که با آسمان نزدیک شده ایم یا نه جواب داد در بالا گشودم و نظر کردم و آسمان را

بحال خود میبینم و از زمین ... گفت در زیر گشای و بزمین نگاه کن جواب داد در زیر گشودم و زمین را مثل لجه

و کوهها مثل دود می بینم پس کرکسها یک شبانه روز دیگر پرواز نموده بلند شدند تا آنکه باد آنها را از پرواز نگهداشت

نمرود برفیق خود گفت در بالا گشای و بجانب آسمان نظر کن آنچه دیدی بگو پس جواب داد در بالا گشودم و آسمان را

بحال خود میبینم و در زیر گشودم و زمین را سیاه و تاریک مینماید ندائی رسید که ایها الطاغیه ... چه اراده داری نمرود برگشت

در تابوت تیر و کمانی بود تیری بگرفت و بجانب آسمان انداخت در هوا بمرغی رسید خون آلوده بر

گشت نمرود با رفقا گفت از شغل اله آسمان فارغ گشتم پس برفیق خود گفت که چوبها بطرف زیر کن که ... گوشتها را زیر

شدند و کرکسها بجانب گوشت میل نموده بطرف زمین پرواز نمودند و از پر آنها ... صدائی در

کوهها پیچید ... از مکان خود زایل شدند که قال الله و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال ... او

آکل حنیفه است لهذا اکل لحم حرام است اگر دل او در پوست کرگ کنند ار بند بر آدمی آویزند محبوب قلوب انام شود و در نظر مردم

با هیبت بود نزد سلاطین و غیره حاجت روا گردد و در بند او را فرزند نشد اگر استخوان بزرگ از استخوانهای او بر کسی

آویزند خدمت سلطان کند از غضب او ایمن گردد و نزد ملوک معزز و مکرم شود اگر استخوان ران چپ او بر کسی آویزند

به سبح و نجس بود که کهنه و شسته باشد نفع بخشد اگر چپ چپ اگر بر آن او در میان زراعت کنند از همه هوام اگر بر زیند

اگر جگر او بسوزند و بیاشامند قوت باه زیاده کند اگر بیضه وی را از بیضه او اگر بند بعضی بر بعضی مخلوط ساخته روز بر احلیل

مالند قوت عجیب بیند اگر زهره او با بسد مخلوط ساخته اکتحال نمایند و بر جای رخشم لمند از نزول آب نافع آید اگر فک اعلای

او را بر گلوی آدمی آویزند هیچ چیز از هول و نوم نترسد و نیابد اگر پری از پرهای او در زیر زن عسیر الولاده گذارند

بزودی بار نهد تعبیر دیدن او در خواب دلیل پادشاه بود اگر با او نزاع کند پادشاه بر او غضب کند و ظالمی بر او

موکل شود و اگر از او ترسد اگر مالک کسی شود ملک بزرگ مرتبه او در آید اگر مالک او شود و به بدرد و ترسد کار وی

بلند شود و جبار صاحب عناد گردد چون بمیرد اگر بچه ای مرتبه وی آید او فرزند عظیم الشان بهم رسد اگر روزی این

خواب دید بیمار شود و اگر بچه گرگی روی یا عضوی از او بخراشد بیماری او دراز کشد دیدن مذبوح او دلیل پادشاه با هیبت

اگر زن حامله گرگی بیند فرزند مخوف بیداید ... دیدن گرگ کرگی را با انبیا و اولیا تعبیر نکنند چه در توریه انبیا را و اولیا را تشبیه

شده اند ابراهیم کرمانی گفته است که باکسر ملوک تعبیر شده اند چون حق سبحانه تعالی ملکی بصورت او ... شده در کل

از ذات او طور رست ... گفته که کسی را او زایند یا از وی شود ... می خصومت کند ابن المقری گفته

کسی که مالک او شود با حکم برو کند بعزت و سلطنت رسد و بر اعدا غالب شود و عمر دراز کند و بشارت باشد بآن که مصالحه کند
و از شر ایشان محفوظ ماند و انتفاع یابد بآنچه بنو ایشان بهتر از سلاح و مال و اگر از عوام الناس باشد بمنزلتی برسد لائق
او باشد برسد و مال یابد و بر اعدا غالب شود و عمر دراز کند و باشد که دیدن او دلیل بر عیب و ضلالت باشد در این ما او دلیل زنان
کند که او صفت را دلیل و لازم است و باشد که دیدن او دلیل صورت بهیمی حجت که سبب ازدواج کند و بیته خود العامه بعینه
شتر مرغ و ترکی جوره قوشی مانند جونهای بی پر دارد و بیرد و جوجه کند یعنی کمان بچه آرد مگر از شتر و مرغ بهم رسیده
این کمان با طلب کلیه او نیز کیمخ از حیوانات که بر رخ ماهی ظهور نهایم اعراف آنهم نگیرد او ره طلب شاخ
کند شاخ ندارد و گوشهای وی بریده او لهذا او ظلیم گویند یعنی ستم رسیده این زخم فارسی است و او همه عیار
خوانند یعنی گوسفند کوشتی از اعاجیب اسرار او نکته بیضها خود را بطول خط مستقیم نهد و چنانکه اگر رشته بر سر آنها
بطول کشند هیچ کدام از یکدیگر منحرف نشود هر بیضه بقدر آنکه باید جهات تمامی بطلب طعمه بیرون آید چون بیضها
دیگر یابد که بیضهای آنها اشتغال نماید و بیضهای خود فراموش کند و سوی بیضه دیگر رفته و لهذا او غریب موصوف بحماقت باشند
و بیضهای خود را سه قسم منقسم کند قسمی از آنها بحضانت نماید و بچه بیرون آورد و او بطلب اغذاء خود کند او نیز از آنها اول
تا متعفن شود که کرم شود غذا او بچهای خود کند نیز او در حضانت بیضه مجاورت ماده نکند بخلاف باقی طیور اگر یک تا منکسر شود
آن دیگر در گوشه بنشیند و حرکت نکند تا اخذ کند و اهمیتی نیاید اگر یکبار انگشت رو دهد در جای خود خود را
گرسنه باشند تا هلاک شود او قوت سامعه نیز تا به وی بمرتبه قوی بود از قوت سمع مستغنی نمود باشد از قرب

ربانهم

شامه از آنکه بعید را که صبا اشمام نماید لهذا عرب در امثال گویند فلان اشم من النعامه ابن خالویه
در کتاب خمسه آورده که در دنیا حیوانی نیست که نشنود و آب ننوشد مگر شترمرغ و سوسمار و قوت شامه بدان که اگر صد
آب بیند ننوشد شترمرغ را قوت هاضمه بود از حماقت وی آنکه چون صیاد بوی آید سر خود در ریگ فرو برد
اگرچه بدن وی مقابل فرزندان باشد هرچند پا بسته و نوشته سر زده استخوان صلب و آهن و سنگ و کلوخ
فرو برد و هضم کند اگر در گوش طفلی مروارید یا حلقه بیند بیاید و آتش فرو برد در درون او بگداز و بس
تعذیب بسیار واقع هضم او عجیب و غریب است چه بیضه را در آتش بیفکند و جو کند اکل شترمرغ حلال است
چه از جمله طیبات است از جمله خواص او آنکه زهره او سم قاتل است فورا مغز ساق او و مورث که هلاکت و کلیات بود
اگر سرگین او سوخته و صلایه کرده بر سعفه طفل نمایی در ساعت زایل کند سعفه بیماری را گویند که در روی بود
هر که بیضه او را خالی نموده در سرکه اندازد در مثانه او از موضعی بموضعی جهد اگر آهنی راه او فرو برده شکم
وی پاره کنند و بیرون آرند هر شمشیر و کاردی که از وی هر که زرگر کند در تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن
بد و بیمه است و بعضی بنعامه سید تعبیر کنند تعبیر بیا اگر سوار شود امید پرید سوار شود بعضی گویند اگر او را سوار شود
با خواجه سرایی دخول کند و نیز دیدن او دلیل کری و شب بازه دیدن هر که از وی بر نعمت دلالت کند مثلا اگر گنجی تبه بیند
بر گنجیمه بر نعمت دلیل باشد **نعجه** میش باشد در مثل گویند اجمل من نعجه علی الحوض زیرا
چون آب بیند از تشنگی سیر واقف از جمله خواص او آنکه اگر بر شاخ او آیه یوم تجد کل نفس بما عملت

بعیدا

مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ وَاَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ اَمَدًا

سه مرتبه بخواند زیر زن و در خواب باشد کذا او چنانچه مطلع نکند هر چه از وی پرسی جواب گوید از آنچه
داند خبری پنهان نکند زهره او را اگر سوخته بزیت مخلوط ساخته برابر وطلا کند موی لب سیاه نماید
چون باشیر او بر کاغذ نویسند ظاهر نشود چون بر آب اندازند نوشته سفید ظاهر گردد اگر پشم او
زن بر دامن دیگر بار نگیرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن شریفه مبارکه مالدار اگر فربه او
دیده باشد اگر لاغر او را دید کم ثروت و میراث پشم و شیر او مال اگر ببیند که نتیجه داخل خانه او شد
در بیت المال دلیل ارزانی و فراخی معیشت بود اگر ببیند که نتیجه او ذبح کرد زن وی هرگز بار نگیرد
نعاج سیاه دلیل زنان صالحه باشند و سپید باشد دیدن ایشان دلیل غم و فقد ازواج لقوله تعالی

اِنَّ هذا اخی له تسع وتسعون نعجه ولی نعجه واحدة الآیة نمر پلنگ

ترکان قپلان نامند شبیه بشیر بود لیکن جثه او کوچکتر باشد دو صنف است یکی بزرگ جثه
کوتاه دم دیگری کوتاه جثه بزرگ دم هر دو صاحب قوت و سطوة بر همه حیوانات و دواز هیچکسی
نترسد و نیکو بود معجب باشد چون سیر شود سه روز بخوابد و او را که انسی نکوهیست بخلاف سایر سباع چون
بیمار شود موش خورد مرضش زایل گردد جاحظ گفته او شامیدن شراب است لکن چون در نیکی
بیابد چندان از آن آشامد که مست شود در نیوقت شکار کنند جمعی را زعم آنکه نمره را وضع حمل نشود

الاوفر

الا وقتی که ماری بر روی طوق نوح باشد که نفس کشد و نیش زند و گفته شد از طبع او شدت حرص و بدی و صبر

و عداوت با بشر و جهنده و پاشنده از اماکن بعضی اینست که چهل گز کشد و بلند شود چون صیادی نیابد به خبری

نخورد یا صیدی بدست آورد جیفه و مردار نخورد در اخبار رسیده که از اطهار یعنی احمد مختار صلوات الله

علیه و آله آمده که روزی موسی کلیم علی نبینا و علیه السلام در مناجات با قاضی الحاجات گفت ای

پروردگار من خبر ده مرا که گرامی‌ترین خلق خود بحضرت تو کیست خطاب مستطاب رب الارباب رسید که ای

کلیم گرامی‌ترین خلق نزد من کسیست که بهوای من رغبت کند مثل هوای کرکس بهوای خود و الفت کرده

باشد بکار صالح من مثل الفت معصوم بکودکان و غضب کند بر کسی که بدارد که خود سلال و حلال کند حرام

مثل غضب کردن پلنگ غضبناک که باکی ندارد معصوم کم باشد یا بسیار و این شدت تمثیل است برای اینکه

اکل پلنگ حرامست چه از جمله سباع ضاریست از جمله خواص او آنکه چون سر آن در موضعی دفن کنند موش

بسیار در روی جمع شود الکحال زهره او روشنی چشم دهد و منع نزول آب کند اما سم قاتل است اگر کسی

بخورد خلاص نشود مگر آنکه خدای تعالی خواهد مغز سر او چون متعفن شود هر آدمی که بشنود در حال بمیرد لیکن او

از کله سر آن بترسد و گریزد چون موی او در خانه بخور کنند عقارب گریزان شوند اگر پیه او

که داخشه بر جراحات عفنه گذارند صحت یابند هر که بخورد درهم از پیه او خورد زهری هیچ افعی بدو ضرر نرساند

لیکن صاحب عجائب المخلوقات آورده که جمیع اجزاء او سم قاتل است بتخصیص زهره او و این قول اصوب و احوط است

اکحل طبخ قضیب او دفع تقطیر بول و اوجاع مثانه کند مداومت جلوس بر پوست وی دفع بواسیر کند

هر که پاره از پوست او با خود دارد در نظر مردم با هیبت نماید اگر دست و ناخن وی در موضعی دفن کنند

هیچ موشی در وی نماند چون پلنگ بر شخص زخم زند موش طلب آن شخص کنند و بر وی بول کند بمیرد پس هر کرا

پلنگ زخم زند البته احتیاط کند از موش بعضی گویند اگر کسی پیه او بر بدن خود مالد اگر پلنگ در آید

از وی بگریزد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل سلطان جابر و دشمن ظاهر شده میل آنکه بود اگر پلنگ را

بکشد دشمن با چنین صفت را بکشد اگر گوشت او بخورد بمال و شرف رسد اگر سوار شود بسلطنت و بزرگی رسد

اگر پلنگ او را سوار شود او را از سلطان یا دشمن ضرر رسد اگر پلنگ دخول کند بر زنی از قوم ظلمه

مسلط شود اگر بر پلنگ در خانه خود بیند فاسقی بر خانه او هجوم کند اگر صید او کند بمنفعتی رسد از ظالمی

گفته پلنگ بسبب تغیر لون او دلالت کند بر مرد و زن صاحب مکر و [illegible]

و دلالت خشم کند آشامیدن شیر او دلیل عداوت شارب است [illegible]

بجهت کثرت حرکت مسمی بنمله شده او از ازواج و [illegible]

زیر زمین رنیواز و بعضه مسکون شود بلکه بعضه همه حیوانات لغا دلیده بعضه محل بیطلا بود

عظیم الحیله بود در طلب روزی چه هر گاه حبه یابد سایر مورچگان تیز رساند تا بخش وی نیایند گویند

این اختصاص بر کسی است اول دعوی او در تابستان روزی جمع کند بجهت زمستان چون جمع کند و نگهدارد

چه تر سده دانه را جمع آورده سبز شود و برویده را نیمه کند تا نروید سوای گشنیز را چهار حصه کند جهت آنکه

ملهم شد بآنکه هر نیمه از او سبز شود و برویده چون تر سده متعفن شود بیرون آورد و متفرق سازد بیشتر

در شب ماهتاب چنین کند حیات و تعیش او از قبیل اکل نیست و قوامش نیز باکل نبود چه او جوفی ندارد

و طعام در و نفوذ نکند جهت آنکه بدن وی از میان مقطوعست قوت او آنست که چون دانه بدو نیمه کند

باستنشاق او تعیش کند رائحه اش وی را کفایت باشد در ابواب تقدم مذکور شد که هیچ حیوان قوت خود

ندارد مگر آدمی و عکه و موش و مورچه نقلست که عدی بن حاتم طایی که به مورچکان نان ریزه میکشت و ریزه

مینمود و میگفت ایشان همسایگان مایند چه هیچ حیوان سوار او را نمی به ضعف بدن خود نیست چه او با اضعاف

مضاعف را [illegible] تا آنکه نان گفته اند که آنچه آن مرغ ماهی بر دارد و حال آنکه از و انتفاع نیابد بلکه گفته جرعه‌ای

ده بر [illegible] کند [illegible] نقلست که موسی بن عمران

گفت [illegible]

[illegible]

تا راحت یابد خواب بر و غلبه کرد خوابید چون لذت خواب یافت مورچه او را گزید موسی علیه السلام

بر خواست و همه را بسوخت وحی الهی رسید که یا موسی یک مورچه آزار تو کرد گناه دیگران چه بود که جمله

بسوختی موسی علیه السلام جواب سلام تحقیق شد و متنبه گشت بر آنکه عقوبت الهی شامل مطیع و عاصی گردد

ومطیع را از انقطاع درجه و رحمت عاصی را عذاب و نقمه بدانکه در احادیث هیچ اشعاری نیست در کشتن
مورچه بجهة رسانیدن آزار گزیدن دلکوچه رفع ضرر از نفس واجبست حرمت هیچ احدی از مخلوقات
اعظم از حرمت مؤمن نیست و حال آنکه ترا مباح گردانیده از ضرب و قتل و دفع مؤمن از آن جهة بقدر
ضرری که بتو رسانیده و عتاب با موسی علیه السلام در انتقام بجهة خود و نفس خود قتل همه مورچگان بجهة
و حال آنکه مورچه اذیت بتو رسانیده صریح است آنکه دفع موذی از نفس واجبست بدانکه قصه نمل
با سلیمان علیه السلام در تفاسیر و غیره اشتهار دارد و گفته‌اند او لنگ بوده بعضی بقدر شتری گفته‌اند
نام او طاغیه و بعضی حرمی گفته‌اند فائده بجهة دفع مورچه بر در سوراخ او دایره کشیده این آیه بخوانند
یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم
لا یشعرون دیگر بجهة تمی قطعه بدوزانیت العروس تحتفل وتكتحل وتختضب
وكل شيء تفتعل غير ان لا تعصي الرجل حضرت مقدس نبوی این فسون گوید نموده
مؤلف حیوة الحیوان گوید که بخط بعض علما دیدم که بجهة دفع مورچه سه روز متوالیا روز یکبار
و هر روز وقت صبح از ایام مذکور پیش از طلوع آفتاب بگوید اقسطری و ابتحی فقدنوه
بربطش دیبقت اشفا ایها الحرب بالالف لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم و بعد از اتمام تف بر موضع مورچه کند پس باید چیزی پاکیزه بآتش بر روی

وبر مورچه مسح کند و نیز گفته که بخط بعضی مشایخ دیدم که جهت دفع مورچه بنویسد در ظرف پاکیزه این اسما و بشوید و برخانه مورچگان ریزد و اسما اینست الحمد لله باهیا شراهیا سبا ربکم باهیا شراهیا و نیز گفته در بعض مصنفات که جهت فنون مورچه بر چهار سفال آب ندیده بنویسد در چهار طرف آنموضع دفن کند و مورچه در انموضع دیده نشود و بزمین فرو رود و اذ قالت طائفة منهم یا اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا ارجعوا الا تسکنوا فی منزلنا فیفسدوا والله لا یصلح عمل المفسدین الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا فماتوا کذلک یموت النمل من هذا المکان و یذهب و نیز از جمله آنچه مجربست جهة دفع موران آنست که بر لوحی از توت بنویسد و برخانه موران نهد اینست ول ه ال ح م د ول ه ال م لک الله الله الله وما لنا ان لا نتوکل علی الله وقد هدانا سبلنا ولنصبرن علی ما اذیتمونا وعلی الله فلیتوکل المتوکلون قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون آهیا شراهیا اذونای ال سدای ارحل ایها النمل من هذا المکان بحق هذه الاسماء و بالف لا حول ولا قوة الا بالله

العلی العظیم و و ح م ح م ب در اخبار از سید الطاهر آمده حضرت مقدس نبوی
از کشتن مورچه نهی فرموده گفت که شنیده مورچه روزی حضرت سلیمان علیه السلام با قوم خود بطلب باران
بیرون رفت مورچه دیده بر پشت افتاده دستها جانب آسمان برداشته میگفت بار خدایا ما مخلوقیم
از مخلوقات تو محتاجیم بفضل تو ما را بگناه بنی آدم مگیر که ما باران بفرست تا اشجار سیر شوند
و هوا و طعام ما کن سلیمان علیه السلام قوم خود را گفت برگردید که بتحقیق بسبب غیر خود آب یافته شدید
و کفایت احوال شما شد بدانکه مکروهست آنکه مورچه بدهن و دست و پای خود بداشته باشد
و اکل مورچه حرامست جهة آنکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله نهی کرده کشتن او و هرگاه بیضة النمل که تخم
سفید است از مورچه گرفته سائیده از بدن موی کند باز نرسد بموضع وی مانند دیگر موی
برنیاید اگر تخم او در میان قومی باشند آن قوم متفرق شوند اگر کبریت اگوگرد در خانه ایشان
ریزند هلاک کنند اگر کوی حیض بره رحض برگذارند مورچه نزدیک وی نرود تعبیر دیدن او
در خواب دلیل مرد ضعیف و گاه لشکر تعبیر کنند و گاه بکبوه و اگر بیند مورچه داخل خانه او شد
و با او بار گران بود فراخ روزی بود اگر بر فراش خود بیند اولاد او بسیار شود اگر بیند مورچه
از خانه او بیرون رفت اولاد و عیال وی کم شود اگر بیند از مکانی بمکانی میبرد اگر در آن مکان
بیماری بود فوت شود یا قومی از آن مکان بسفر روند مورچه دلالت بر روزی و ارزانی بود

چه او نمی‌باشد مگر در مکانی که در و روزی باشد و اگر بیماری را مورچه بر جسد او دوید بیمار بمیرد و جهة آنکه

مورچه ارضی و بالذات بطبع موت که سرد و خشک است جامایب گفته‌اند اگر ببینند که مورچه از مکان

او بیرون رفت او را عمر رسد **نامُوس** پشه و در بعوضه گذشت **نامِعْن** بچه عقاب **نَجِیب** شتر نجیب کریم نیکو

نَاقَه مرغیست که منقار بزرگ دارد **نُعَاب** غراب یعنی زاغ **نَقَل** اسب قوی تجربه شده در حدیث آمده

اِنَّ اللهَ یُحِبُّ النَّقَلَ علی النَّقَل یعنی بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد بر قوت صاحب تجربه

بر اسب قوی تجربه شده **نُوَاح** مرغیست مثل قمری الا آنکه مزاجش گرم و تر از مزاج قمریست صوتش نرم

تر از و بلکه در حسن صوت خود در طرب آید و از روی استماع صوت خود کند **نُوحَق** خر کوهی

فصل دوم در نون مکسوره نِسْنَاس بفتح نون خوانده اند اما اصح بکسر است بدو نون و دو سین

مهمله خلقیست در صورت ناس مشتق از ناس از جهة ضعف خلقه او مسعودی در مروج الذهب آورده

که او حیوانیست مثل انسان و هر یک چشم باشد از آب بیرون آید و حرف زند صاحب عجایب المخلوقات

آورده که ایشان گروهی باشند هر یکی را نصف بدن و نصف سر و یک دست و یک پای گویا نصف انسان است

بطول بر کوههای جهند و شدید روند در دویدن بسیار سریع باشند ابن اسحق گفته که نسناس خلقی باشند

بصفت مذکوره در یمن که اهل آنجا صید ایشان کنند و بکشند و بخورند جمعی از قوم یمن وقتی به

قصد صید نسناس بیرون رفتند سه نفر از ایشان یافتند دو ازیشان پنهان شدند و یکی را

گرفته ذبح نمودند یکی از صیادان گفت چه خوب فربه است آن مرد نسناسی شنیدند یکی گفت چرا فربه
نباشد چه مرد خورده است و حرو حبه الخضر است پس آن دیگر را نیز گرفته و کشتند فراخ وی گفت چه انفع است
خاموشی آن دیگر که پنهان بود گفت من هیچ نمی گویم چون آواز او را شنیدند او را نیز گرفته ذبح نمودند
ابو الدقیش گفته که نسناسی از نسل ارم بن سام برادر عاد و ثمود بودند ایشان بی عقلیت در بیشه‌ها تنها
و سواحل بکار تعیش کنند عربان صید ایشان نمایند بکشند و بخورند و ایشان بلغت عرب تکلم شوند
و بر خود نامهای عربان گذارند در کتاب صنعاد مذکور است که مردی ببلاد ایشان رفته بود گفت دیدم که
ایشان بیک پای راه روند و بر درخت صعود نمایند از کلاب گریزند چه ترسند که ایشان را بگیرند از ابن
عباس منقول است که گفت ناس رفتند و نسناس بماندند پرسیدند که نسناس کیست گفت آنکه شبیه مردم است و ناس نباشند
اما ناسی نیستند بدانکه اکل نسناس حرام است جهت آنکه بر خلقت بنی آدم اند اما چون اینها مردم نیستند نسناس گویند
نوعی از بوزینه بوده در بر تعیش کنند و در بحر زند کمایا شوانده نموده تعبیر دیدن ایشان در خواب دلیل
مرد قلیل العقل که خود را هلاک کنند و کارها کنند که از نظر مردم بیفکنند نعضو شتر لاغر خبر جانوریست
شبیه بقراده شترکان که نیفتد اما کوچکتر از وی است چون بر شتر بدود شتر ورم کند نغض شتر مرغ
گویند جهت آنکه سر خود را حرکت دهد فصل [illegible] در [illegible] نشوش مرغ بزرگ سر و بزرگ جثه است
که در کوهها ماوی گیرد نعبود مرغیست نعره مگسی کبود درشت چشم او را نیشی در طرف دم باشد

در باره حیوانات سمی سنگ شده بخزد و بگریزد **نغر** یعنی مثل گنجشک اما سرخ منقار است **نورس** مرغی

سفید زمج الماء گویند در باب زا گذشت **باب نون شش مشتمل بر فصل فصل اول در نای مفتوحه نامه**

بتخفیف میم مرغ شب است عرب گوید شوم دانند **نامه** بار و مور و سایر جانوران در کتاب او فردوس بهره که

آیه إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي

عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ را بخواند از شر هوام ایمن گردد و قرائت وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ

نیز همین خاصیت دارد در کتاب نصایح آمده که شخصی از پس قرآن اقدام بر هر امر مخوف می‌نمود و خود را از هوام

و سباع و دزدان محافظت می‌نمود جمعی از حال او تعجب نمودند و او را تخویف نمودند که مغرور نفس خود مباش

او گفت من بر احوال خود بر بصیرتم اما با تاجری سفر کردم با رفقا چند و دزدان بادیه هر شب

بر سر راه ما می‌آمدند و من پیش از همه محافظت می‌نمودم و بسیار بیدار و اگر خبردار بودم از یکی

از اعراب بادیه که آثار صلاح از ناصیه او می‌نمود راحله کرایه کردم مرا گفت صد مرتبه بر محمد و آل صلوات

بفرست و بفراغت بخواب پس من صد مرتبه صلوات فرستادم و بخوابیدم ناگاه شخصی مرا بیدار کرد

برسیدم و گفتم تو کیستی گفت بگو ولی کن و مرا نجات ده گفتم ترا چه می‌شود گفت دست مرا اشتاع تو

نگه داشته چه او باری که بر دو خوابید دیدم سگ شده دست خود بیرون آورد و پس نتوانست که دست خود

بیرون آورد پس مکاری را بیدار ساختم و التماس نمودم که او را دعا کند تا نجات یابد گفت تو بدعا گویان

او لیتری چرا از جهة تو برین بلا گرفتار شد پس دعا کردم دست او خلاص شد هیچ وقتی فراموش نکنم
سیاهی دست او را از احتقان خون در وی پس برکت صلوات دست او را نگهداشته تا بدین مرتبه
عاجز گشت کعب اخبار گوید در کتب بعضی انبیا دیدم که هامة نزد سلیمان علیه السلام آمد سلام کرد
آنحضرت بعد از جواب سلام پرسید یا هامة چون است که زراعت نکوری کنی گفت جهة آنکه آدم علیه السلام
بجهة گندم از بهشت بیرون کردند پرسید چرا آب نیاشامی گفت زیرا که قوم نوح بجهة آب غرقه
شدند پرسید چرا در معمور نباشی گفت در خرابه ساکنم که او میراث خدا است پرسید چه میگویی وقتی
که در خرابه می نشینی گفت میگویم کجا اند آن کسانی که در دنیا تنعم میکردند پرسید چون بر خانها گذر کنی
چه گویی گفت میگویم وای بر فرزند آدم که چه خوب براحت میخوابند و از شدائد دنیا غافلند پرسید
چرا روز بیرون نیایی گفت از ستم بنی آدم پرسید در آواز خود چه گویی گفت میگویم توشه آخرت بردارید
ای غافلان و مهیا سفر عقبی باشید سبحان الله خالق النور سلیمان علیه السلام فرمود در میان
مرغان نصیحت کننده تر از بوم نبود بدانکه اکل هوام و بیع آنها حرام تعبیر دیدن هامة در خواب
دلیل زن قواده است که زنان بجهة معصیت قیادت کند یا دلیل زن زانیه بود هجا بجیم بروزن هزار دلیل
صبور عنکبوت عجاش از خیل سب و معلوم آنکه پدرش عرب و مادرش غیر عرب باشد بدیل کبوتر و آواز
کبوتر همهم شیر هملل شتر را رغا نداند و ببر خرخر اکند نهطل روباه ضغیر غوا نفل بیا نقطه

طیانم

ثانیه است و از ضخیم ابوبره مرغیست که اصوات حسنه و نغمات طیبه در حنجر او باشد و از اول شب
تا صبح گوید بطوریکه التذاذ صوت او جمع شوند و باشد که عاشقی نغمه او رسد شوند که نشئه بشنوند
و بر آواز دلربای او گریه کند **فصل چهارم در ماهیت گربه** گربه و بربری یک مشک نافه مانند در باب
الف در اسد گذشته که گربه از عطسه شیر مخلوق گشته از بینی وی بیرون آمد ابوهریره نقل کند
که پیغمبر خدای صلعم سیراد دید در پیاله آب میخورد فرمود که مکن آن تربیت که گربه با تو باشد که گفته فرمود که
شیطان با تو آشنا شد سلمان فارسی از آنحضرت نقل کند که فرمود گربه طیبات اکلش حرام تعبیر دیدن او
در خواب دلیل خادم و حافظ اگر بیند که گربه چیزی دزدید دلیل دزد خانه بود و گربه را قصد کند و آن
باشد دلیل بسیار راحت است که به او رانی و گربه وحشی دلیل با تعب و رنج اگر بیند که گربه بفروخت مال
خود نفقه کند بیهوده گربه بسیار غماز و دزد تعبیر کنند و گاه نعمت چه در و منفعت و مضرت است زنی نزد
ابن سیرین آمد گفت در خواب دیدم گربه سنوری سر خود در شکم شوهر من فرو برد پاره گوشتی از وی بیرون گرفت
ابن سیرین گفت شخصی از شوهر تو سیصد و شش نقره دزدید گفت رحمت کفر از کجا گفتی گفت از علاقه سنور
پس غلامی را در جوار ایشان بود متهم ساخته نزد بدید اقرار بمال نمود بر فتند اگر بیند که گوشت گربه میخورد
سحر تعلیم گیرد هرهی شیر هرمیسی نوعی از کرگدن که از فیل بزرگتر باشد الهلال با زنبور و بعضی مطلق مار
گویند و نیز شتر تجربه شده تا بمرتبه لاغری رسیده و نام ماه **فصل سیم در ماهیت مصنوعه**

معروف است بفارسی شانه بسر و مرغ سلیمان نامند و بترکی پوپو صاحب خطها و رنگهای زیبا باب الطبع
بد بوی کریه الرایحه بود چه خانه خود در زبل بنا کند و از خاصیت اوست که آب در زیر زمین ببیند
بطریقی که آدمی در شیشه دلیل سلیمان علیه السلام بود بر آب بدین سبب تفقد وی نمود در اخبار آمده که روزی
سلیمان نبی علیه السلام بجانب صنعا یمن در موضعی نزول نمود و آب نبود چون وقت نماز نزدیک شد
تفقد هدهد نمود نیافت عقاب را طلبید فرمود که زود درین ساعت او را حاضر کن البته او را سزای بتمام
یا عذاب دردناک کنم بکندن پر او یا تشویه او در آفتاب یا بمفارقت از الف و زوجه وی یا آنکه
دلیل و حجت روشن بیاورد پس عقاب در هوا بلند شد همه روی زمین در نظر وی مثل کاسه در دست
شخصی نمود بیمین و شمال ملتفت گشت هدهد را دید که از جانب یمن می آید پس بقوت تمام فرود آمد
و او را قصد کرد و گفت هدهد ای ترا بآن خدای که ترا این قوت داده که بر من رحم کنی و متعرض ایذای من نگردی
عقاب گفت وای بر تو پیغمبر خدای قسم خورده که ترا ذبح کند یا عذاب نماید هدهد پرسید که آیا هیچ استثنا نکرده
گفت آری مگر آنکه حجت روشن بیارد هدهد گفت الحمد لله که نجات یافتم پس هر دو پرواز نموده نزد آنحضرت
آمدند چون هدهد به نزد سلیمان علیه السلام رسید دم خود پست نمود و هر دو بال خود از زمین می کشید
که تواضع و فروتنی آنحضرت نماید پس سلیمان علیه السلام سر او بجانب خود کشید هدهد گفت یا نبی الله
اذکر وقوفک بین یدی الله آنحضرت را لرزه بر اعضا نشست از و عفو کرد بسبب غیبت وی

والم

پرسید هدهد احوال شهر سبا و کیفیت امر بلقیس چنانکه مشهورست بیان نمود پس سلیمان علیه السلام گفت
خواهم که تو و لشکر تو در فلان روز در فلانه جزیره ضیافت کنم پس آنحضرت قبول نمود در روز موعود
با لشکر خود بجزیره مذکوره حاضر شدند هدهد طعام نمود و ملخی گرفته بکشت و در دریا انداخت گفت همه بخورید
ازین شوربای ملخ پس آنحضرت و لشکر وی ازین لوا خندیدند گفته چرا بسبب عفو آنحضرت از ذبح وی آنکه
مر او با پدر و مادر خود نیکویی کند چه در وقت پیری که ایشان طعمه آورند و چون ماده وی غایب شود
نگوید و بیاشامد و فریاد قطع نکند تا آنکه بسوی وی معاودت کند کلش حرمت همه آنکه منهی القتل و
ومنها الریح است انی جمله خواص و آنکه هرگاه پری از پرهای او بخور کنند هوام گریزان شوند
چشم او را اگر بر صاحب نسیان آویزند آنچه فراموش کرده بخاطر وی رسد و همین خاصیت در دل هدهد
اگر دل او بریان کرده با سداب تناول کنند و نیز قوه حافظه ایشان زیاده شود و هرگز چیزی فراموش نکنند
اگر دود هدهد را بر کنند در خانه یا دکانی اندازند انملی ویران گردد و هرگز آبادان نشود اگر زن دماغ
او را بر کسی آویزند که از بینی یا جراحت وی خون روان باشد خون را باز دارد و هر که منقار او بعد از
آنکه گوشت یا گرفته بر پوست وی بندد و با خود دارد هیچ چیز او را ضرر نرساند و آنکه چشم او با اگر بخود
پادشاهی یا بزرگی رود او را گرامی دارد و حاجتش روا کند و اگر مغز سر او با آرد مخلوط ساخته خمیر نموده
و قرصها سازند و در سایه خشک نمایند هر کس که بخوراند و در نفس خود گوید اطعمتک یا فلان بن فلانه

هدهد وجعلتك تسمع لقولي وتطعني وتشهد لي كما شهد الهدهد
لسليمان بن داود عليهم السلام مطعوم انكس را ليس حرست و اركه واز سخن وي
بیرون نرود اگر پوستش و پر بازوی چپ محکم به بندد نفور زنان محبوب القلوب گردد اگر منقار و زبان وی
بگیرند و اسما داتیه بر ورق آهو نوشته بر رشته ابریشمی سیاه یا سرخ باشد مجموع را محکم ببسته در زیر خانه
کسی در خروج و دخول بر وی بود دفن کند آن شخص را وجر عظیم حرمت داند و از سخن وی بیرون نرود اسماء اینست
حطیطوبا وموربابیل وصفابیل اگر خون وی بر چشمی که موی زاید دمی تقطیر نماید موی
زایل کند اگر پرهای او از جانب راست در پوستی پیوزی و با خود داری بنام هر که خواهی و بنام مادر وی
بغایت حرمت دارد و گویند که اگر پرهای بالهای او از بال چپ او گیره حب قبول بود تعبیر دیدن او
در خواب دلیل بود عالم غنی است و بر و بد گویند که نام او هر که او را در خواب ببیند دلیل عزت
و مال است و تکلم خبر است از نوشتن از امور حادثه لقوله تعالی وجئتك من سبأ
بنبأ یقین یا او را صفر آید و نیز دیدن او دلالت که به خایف هارب ابن مقری گفته دیدن
وی دلالت کند بر ویران شدن خانه های جا خود از اسم او یعنی هدهد مشتق از هد الدار است
و باشد دلیل رسول صادق و مقرب ملوک یا جاسوس یا مرد عالم کثیر الجدال و باشد که با ملک زیستند
و عذاب کند یا دلیل معرفة الله و شرع و دین و نماز و اگر تشنه ببیند بسوی آب راه یابد ضبع

بباید شستن بچه و در آخر نتایج بهم رسند آزموده بدان نوعی از طلسم باب بیست و هفتم در دواوشتمل بر فصل دوش

کی داز دواب بر با آدمی انس نگردد که به دفع آنها و اعادی و درفع مخوفات انس و جن این

دعا گواند اللهم ببلاء لوء نور بهاء عرشك من اعدائي احتجبت وبسطوة الجبروت

ممن يكيدني استترت وبطول شديد حول قوتك من كل الشيطان استعذت

وبمكنون سر سرك من كل هم وغم تخلصت يا حامل العرش عن حملة العرش

يا شديد البطش يا حابس الوحش احبس عني من ظلمني واغلب علي من غلبني

كتب الله لاغلبن انا ورسلي ان الله قوي عزيز حجاب دیگر اللهم اني اسئلك

بسر الذات وبذات السر هو انت لا اله الا انت احتجبت بنور الله

وبنور عرش الله وبكل اسم الله من عدوي وعدو الله ومن شر كل خلق الله

بمائة الف لا حول ولا قوة الا بالله ختمت على نفسي وديني واهلي ومالي

وجميع ما اعطاني ربي بخاتم الله القدوس المنيع الذي ختم به اقطار

السموات والارض حسبنا الله ونعم الوكيل وصلى الله على سيدنا محمد واله

الطاهرين واز عجب مجربات نامه که به دفع شر شیطان و سلطان و سباع و وحوش و هوام نزد طلوع

آفتاب هفت مرتبه گواند اشرق نور الله وظهر كلام الله وثبت امر الله ونفذ

حکم الله استعنت بالله توکلت على الله ما شاء الله لا حول ولا قوة الا
بالله تحصنت بخفی لطف الله وبلطف صنع الله وبجمیل ستر الله وبعظیم
ذکر الله وبقوة سلطان دخلت فی کنف الله واستجرت برسول الله صلی الله
علیه وآله برئت من حولی وقوتی واستعنت بحول الله وقوته اللهم استرنی
نفسی واهلی ودینی ومالی وولدی بسترک الذی سترت به ذاتک عن فلا
تراک ولا ید تصل الیک برب العالمین احجبنی عن القوم الظالمین
بقدرتک یا قوی یا متین وصلی الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین وآله
اجمعین وسلم تسلیما کثیرا الی یوم الدین والحمد لله رب العالمین
ورشان کبوتر صحرایی ساق الحر نامند در باب سین گذشت اکلش حلال چه از جمله طیبات است
اگر قطره از خون او بر چشمی چکانند جراحت باشد بر دو خون مجتمع متفرق شود خون کبوتر
اهلی نیز همین خاصیت دهد هرمس حکیم گفته هر که مداومت بر اکل بچه او نماید قوت باه وی زیاده شود
تعبیر دیدن او در خواب دلیل بود بر غریب بزرگیست و دلالت بر اخبار و رسل کند چه خبر کم شدن آب
زمین در کشتی نوح علیه السلام او آورد و بعضی گویند دلیل زن صادقه است وزغه چلپاسه و بزرگی
باشد بایقلو نامند از جمله حشرات و موذیات است در احادیث نبوی آمده در کشتن او ثواب

بسیار

بسیار است در وقت القاء ابراهیم علیه السلام بنار نمرود همه حیوانات اطفاء آتش می‌نمودند و آب
می‌کشیدند الا وزغه که باد می‌دمید تا آتش وی شدیدتر شود و لهذا حق سبحانه و تعالی او را ابرص و بی‌بصر
خلقتش و قتل وی را مباح گردانید از طبع اوست که چون در خانه که ازو را که زعفران آید داخل نشود
و با مار الفت گیرد چنانکه عقرب با جعل از دهن مار گیرد و بطریق مار بیضه نهد تعبیر دیدن او در خواب
دلیل عورتیست که امر بمعروف و نهی منکر کند کم نام باشد که نامش نبرند و باشد که دلیل دشمنی باشد
که اشکارا شرارت کند و بد گوید وطواط شپره در باب خا در خفاش گذشت تعبیر دیدن او
در خواب دلالت بر غمی و ضلالت کند و باشد که دلیل ولد الزنا باشد یا زوال نعمت و احتیاج
حجت باشد لقوله تعالی و اذ تخلق کهیئة الطیر فتنفخ فیه الآیة باب بیست و چهارم در یا
مشتمل بر چهار فصل فصل اول در یاء مفتوحه یاجوج و ماجوج مقاتل گفته که ایشان از فرزندان یافث
بن نوح علیه السلام اند از ترکند حذیفه یمانی از حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه نقل کرده
که آنحضرت فرمود که یاجوج چهار صد امیر است و همچنین ماجوج چهار صد امیر هیچیک از ایشان نمیرد
تا هزار سواره از فرزندان خود نبینند صنفی از ایشان باشد که طول ایشان صد و بیست زرع باشد
و نوع دیگر باشد که یک گوش خود فراش و آن دیگر لحاف نماید هیچ فیل و خوک نگذرند الا
که بخورند کثرت ایشان بمرتبه ایست که مقدمه لشکر ایشان در شام و ساقه در بیت المقدس باشد

هر که از ایشان بمیرد بخورند انهار مشرق و بحر طبریه آشامند حق سبحانه و تعالی دخول مکه و مدینه و بیت المقدس را
بر ایشان حرام نمود وهب بن منبه گوید ایشان درخت و چوب خورند از حضرت علی ابن ابی طالب
علیه السلام منقول است صنفی از ایشان باشند هر در طول شبر باشند و صنفی دیگر را طول بافراط بود
بطریق طیور چنگال و مثل سباع انیاب و گوشهای بزرگ دارند بطریق بهایم جماع نمایند و مثل گرگ
فریاد کنند موهای ایشان چنان درشت و طویل باشد که ایشان را از سرما و گرما نگاه دارد هر روز
به نوبت سد سکندر را آیند و حفر نمایند تا آنکه تنک باشد که سوراخ کنند چون فردا آیند حق سبحانه و تعالی
او را که اول بوده باشد تا در آخر الزمان گویند ان شاء الله تعالی فردا بیاییم و سوراخ کنیم چون فردا
بیایند بحالت خود یابند سوراخ کنند و بیرون آیند مردم که بار متحصن شوند تیر بطرف آسمان
اندازند ملطخ بخون برگردد پس حق سبحانه و تعالی بسبب نغف ایشان را هلاک کند و اکثر میته در کوه
ایشان پدید آید تَشو جباری نر تحمور مرغی سبز رنگیست شبیه به کبک زرد و بسفیدی زند و منقش
باشد در گلستان حجاز بسیار باشد بزعم اکثر آنکه کبک نر است الکنی جلال براقش براء و عین مهمله
مرغی کوچک است در شب طیران نماید مثل آتش سوزان و برق درخشان یا چراغ افروخته یعسوب
بیای و سین مهمله پادشاه زنبور و عسل و همه مطیع وی باشند و هر امیر در یک گله نگذارند
بلکه همه لشکر اجتماع نمایند یکی از ایشان امیر باشند و اطاعت آن دیگر نمایند امیر المومنین علی

علیه السلام را بدین جهت یعسوب نامند زیرا که امیر مؤمنان و پادشاه شیعیان است یرقا براء مهمله

و قاف کرمیست که در زراعت میباشد چون پوست وی جدا شود پروانه گردد یسف مگس یعر بعین

و راء مهمله بزغاله که در دامگاه گرگ و شیر بندند یعفور بچه گاو کوهی و آهو بره یعقوب کبک نر

یعمله شتر ماده که بسیار مطبوعه و قوی باشد در سیر کردن و بار بردن یمام اصمعی گفته کبوتر وحشیست

کسائی گفته کبوتریست که در خانها الفت گیرد اکلش حلال و نیز اسم زنیست سواره را از سه روزه

راه میدیده یهود بدال مهمله حوت البحر است که شیخ الیهود نامند در شین معجمه گذشت یوصی

بصاد مهمله مرغیست که بالهای او از باب پاشنی دراز تر است بسیار بدرنگ است فصل هم در

یاء معجمه یؤیؤ بدو یاء مرغیست که کنیت وی ابو ریاح است او حلیم است که در جیم گذشت

حجر غنت اکلش حرام اگر مغز سر او را خشک و صلایه نموده

با شکر طبرزد ساییده با سرکه بسو سمار مخلوط سازند

و اکتحال نمایند بینائی عارضی عین زایل کند

اگر زهره او را با بشمدانکه در زیر صاحب صداع

سعوط کنند نفع عظیم کند الحمد لله [illegible]

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

۷۲ شهر ربیع [illegible] ۱۱۰۱

م مم مم مم
مم م
م
م

معالجه تب ربع

۱ برگ و دو برگ بید یک مثقال ... در میان ... برگ

طلا مقدار چهار برگ بید و یک مثقال نبات زانو در بالای ...

چون بریزد شقاقل ... را در آب حل کرده بجوشانند

به تمام ... و چهار رطل ... را ... قه بریزد

آب ... باشند و ... شره ال ... الحلق

در اطراف سینه ... گشته ... در ... سینه بیت

مکنه و ... طلا ... کرده ... رطل شره ... مکنه

رطل روغن ... الحلق ریزد ... صندل ... کرم

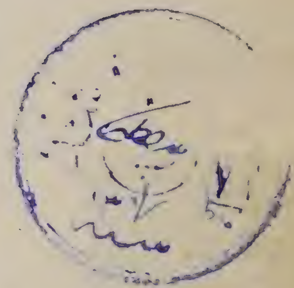
قدری شرب ... آن باشند ... در جوف ... ریزان

رسد ... ان شاء الله ... رفع مرض حالة شد

بر

که به دفع زگیل این طلسم را بر پارچه کاغذی
نویسد و بر زگیل بمالد و در کنار آب
در زیر گل پنهان کند چون کاغذ
پوسیده شود زگیل نیز برطرف میشود

٢	١١	ه	
٦	٢٤	١٤	٩
لله ا٠	٨ اا	٢ اا ااا	٨ اا ٥



47

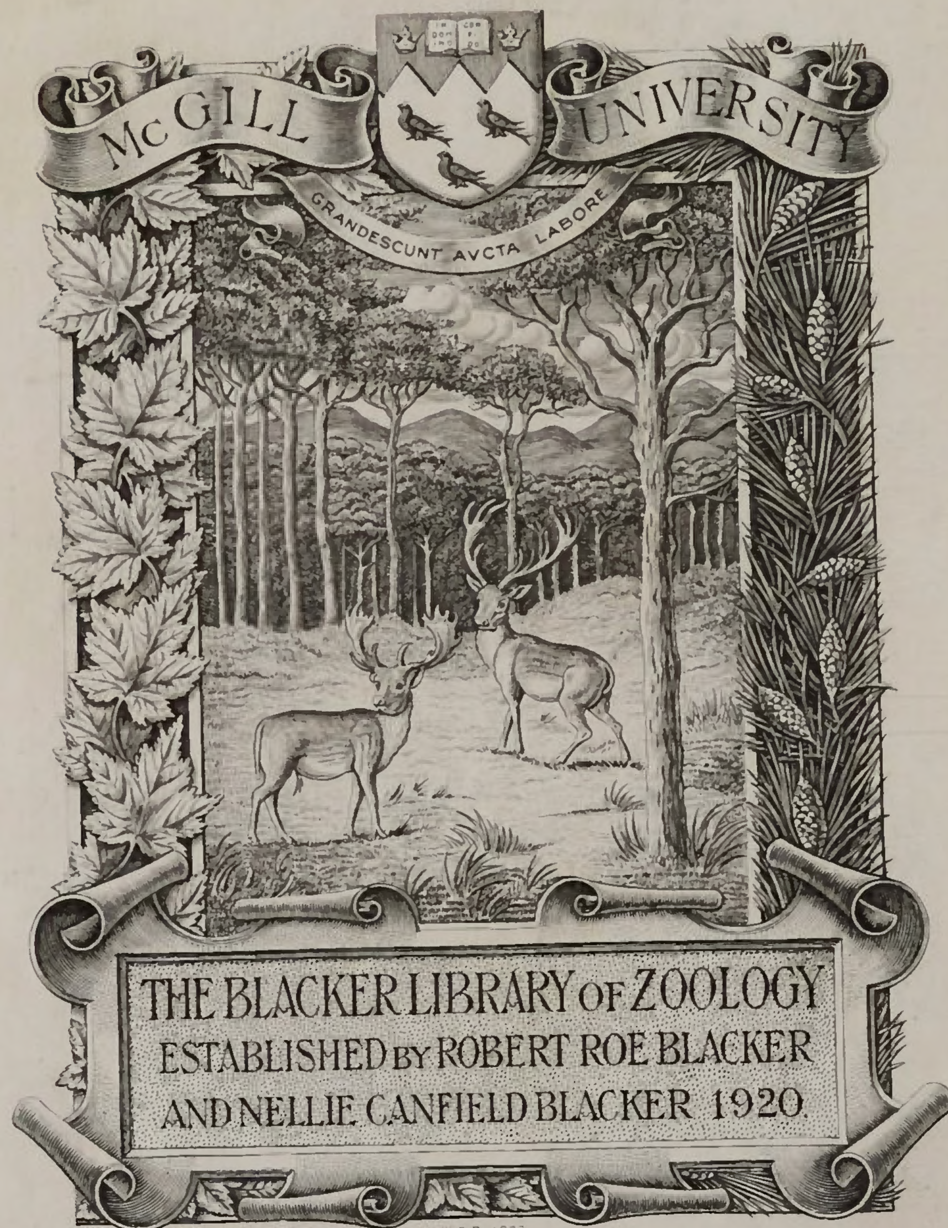
Purchased [illegible] Oct, 2 [illegible] Bleeker Library by W. Ivanow –

No.5. Khawāṣṣu'l-ḥaywān.

A valuable study of the medicinal, magical, etc., properties of animals of all decriptions, i.e. mammals, birds, reptiles, fishes, and insects, in the form of a dictionary, in Persian. It was composed in the end of the XVIIth century, and dedicated to Abbas II of Persia, who took great interest in animals. (cf. No. 2) The author is Muḥammad Taqī, son of Muḥammad Tabrīzī. The work is based on many standard earlier compositions, and is rather popular in Persia. Copies of it are found in other libraries (British Museum, India Office, Bodleian, etc.).

The present copy is slightly incomplete at the beginning where apparently only one leaf (containing the beginning of the preface) is lost. It is a fairly good copy dated the 7th Ramaḍān 1101 A.H., or the 14th June 1690. This most probably is the date of the completion of the work itself, and the copy was written later on, in the middle of the XVIIIth century. [W. I.]

annotated


McGILL UNIVERSITY
GRANDESCUNT AVCTA LABORE
THE BLACKER LIBRARY OF ZOOLOGY
ESTABLISHED BY ROBERT ROE BLACKER
AND NELLIE CANFIELD BLACKER 1920

